



SHOFAR

# شوفار

نشریه فدراسیون یهودیان ایرانی



# Sadaf®

## GRAPSEED OIL

The world's healthiest oil....

From Italy



روغن هسته انگور صدف

سالم ترین روغن جهان



# شوفار

نشریه فدراسیون یهودیان ایرانی

## SHOFAR

A Publication of

### Iranian American Jewish Federation

1317 N. Crescent Heights Blvd.,  
Los Angeles, CA 90046

(323) 654-4700

Fax: (323) 654-1791

دوره جدید- سال اول - شماره ششم

آوریل ۲۰۰۴ میلادی

فروردین ۱۳۸۳ خورشیدی

نیسان ۵۷۶۴ عبری

#### زیر نظر شورای نویسندگان

شوفار ارگان فدراسیون یهودیان ایرانی با هدف ارتباط مستقیم فدراسیون با مردم، اعتلای فرهنگ یهودیان ایرانی، شناخت فرهنگ و در نهایت گنجینه های فکری یهودیت، ایجاد هماهنگی بین سازمانها، گروهها و نسلهای گوناگون برای رسیدن به جامعه ای سالمتر و پر بارتر فعالیت خود را آغاز کرد.

شوفار در انتخاب مطالب، ویرایش متون و حفظ مصالح جامعه در حکم و اصلاح موارد غیر مسئولانه آزاد است.

آثار و مقالات مندرج در شوفار بیانگر نظریات نویسندگان آن مقالات بوده و بازتاب عقاید و آرا گردانندگان نمیشد. مسئولیت مندرجات آگهی ها به عهده شوفار نیست. شوفار از کلیه نویسندگان، مترجمان و اهل قلم برای بخش های مختلف، دعوت بهمکاری میکند.

نقل مقالات و مطالب نشریه با ذکر مأخذ آزاد می باشد.

طرح روی جلد

اثر: استاد یعقوب صوفرزاده

تلفن ۲۲۶۷-۶۵۳ (۳۲۳)

حروفچینی، طراحی و چاپ

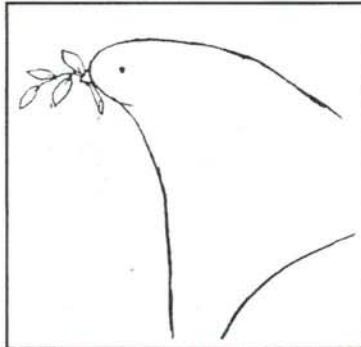
H. S. MORTAZAVI CO.

(818) 730-6641

آوریل ۲۰۰۴ میلادی  
فروردین ۱۳۸۳ خورشیدی  
نیسان ۵۷۶۴ عبری

# شوفار

دوره جدید- سال اول - شماره ششم

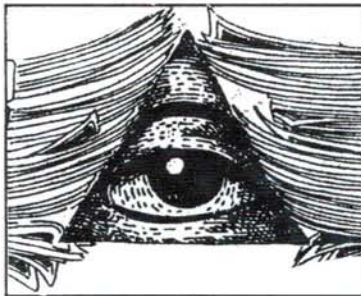


دموکراسی در غرب

تئوکراسی در شرق! ..... ۱۴



موفقیت تازه دکتر الیست ..... ۲۳



کار خیر یا خودنمایی ..... ۳۴



عمر و برف ..... ۴۶

۲	سرمقاله .....
۴	زندگی بر یهودیان اروپا آسان نمیگذرد .....
۶	سناطور جان مک کین: اکنون بیش از هر زمان دیگر باید از اسرائیل حمایت کنیم .....
۸	این راه، راه بیراهه است .....
۹	یهودیان خارج از ایران و زلزله بم .....
۹	اتا اسرائیل .....
۱۱	کارخانه خدا .....
۱۲	اقلیت های قومی و دینی چه معنی دارد .....
۱۷	آگاهی هرانسان محک شناسائی اوست .....
۱۸	گزارش یک میهمانی پلاستیکی .....
۲۱	موشکهای ضد موشک .....
۲۲	تازه های پزشکی .....
۲۴	دلچکی از سرزمین فراغنه .....
۲۵	مهتاب لذت های من .....
۲۵	غزل .....
۲۶	از هیتلر درس عشق بیاموزیم .....
۳۲	تیپ شناسی کارل یونگ .....
۳۶	هوشنگ آفتاب را با خود برد .....
۳۹	اخبار فدراسیون یهودیان ایرانی .....
۴۱	پرنده فکر من .....
۴۴	ارتباط روسای جمهور آمریکا با یهودیان .....
۵۰	جولانگه جان .....

A Shaky Foundation .....	1
The History of Jews in Iran .....	2
The Jewish Mother .....	3

Jordan and The Israeli Security Fence .....	4
---	---

Help Israel's Soldiers .....	5
Jewish History .....	6
Israel's Peculiar Position .....	7
Israeli Develops Super-Laser .....	8
Smart Bomb .....	9
What is Hypnotherapy? .....	10
Facts About Israel .....	12
Glue to Support Broken Bones ....	13
"Low-Tech" Terrorism .....	14
American's Economy .....	15
Issues to Consider .....	16

دکتر شکراله برآوریان



## بهار، نوروز و پسخ

تقویم بشارت دهد از نو شدن سال

وز خرمی و خوبی و فرخندگی سال

فرا رسیدن بهار و خجسته نوروز را به همه هموطنان درون مرز و برون مرز ایران عزیز شادباش و فرخنده باد میگویم و آرزو دارم همگی سالی توأم با تندرستی، شادمانی، شادکامی و سرافرازی داشته باشند.

همچنین با قلبی آکنده از مهر و صفا فرا رسیدن عید پسخ را که حکایت از رهایی یهودیان از ستم و بردگی دارد، به همه یهودیان مقیم ایران و خارج از ایران تبریک و تهنیت میگویم و از خداوند بزرگ مسئلت دارم که در سال نو، پرتو صلح و همزیستی بر کلیه کشورهای جهان عموماً و کشور اسرائیل خصوصاً سایه افکن شود.

سخن از صدای پای بهار و فرا رسیدن این فصل زیبا و نوروز آمد. حیقم آمد شعری چند از سخنوران بنام که در این زمینه‌ها گفته شده را برای شما خوانندگان مهرورز و باوفای شوفار نیاورم؛ تاریخ نویسان نوروز را به جمشید نسبت میدهند و فردوسی میگوید:

به جمشید بر گوهر افشانندند

مرآن روز را «نوروز» خواندند

چنین روز فرخ از آن روزگار

بمانده از آن خسروان یادگار

میرزا نصرالدین جهرمی میگوید:

مبارک عیدی و خوش روزگاریست

خجسته فصلی و خرم بهاریست

مشو غافل که ایام بهار است

سراسر کوه و صحرا لاله‌زار است

محمد علی دولتشاهی که علاوه بر سرودن شعر نقاشی

زبردست است، شعری دارد بسیار زیبا:

بهار و ماه فروردین عیان شد

که جشن ملی ایرانیان شد

به روز عید و آئینش درودی

کزین آئین جم دل شادمان شد

حافظ شاعر نامدار در این زمینه چنین میگوید:

گنج زرگر نبود گنج قناعت باقیست

آنکه آن داد بشاهان بگدایان این داد

بعد از آن دست من و دامن سرو و لب جوی

خاصه اکنون که صبا مژده فروردین داد

سعدی شیرین سخن برای فرارسیدن بهار میگوید:

بوی بهار آمد بنال ای بلبل شیرین نفس

ور پایبندی همچو من فریاد میکن در قفس

فریاد سعدی در جهان افکنده‌ای آرام جان

چندش بفریاد آوری آخر بفریادش برس

همچنین از سعدی:

برخیز که میرود زمستان

بگشای در سرای بستان

نارنج و بنفشه در طبق نه

منقل بگذار در شبستان

برخیز که باد صبح نوروز

بر باغچه میکند گل افشان

در پایان در وصف بهار و نوروز امیدوارم شعر زیر که از

هلالی جغتائی است مورد پسند شما قرار گیرد:

نوبهار است بیا تا قدحی نوش کنیم

باشد این محنت ایام فراموش کنیم

امیدوارم ایام فرخنده نوروز و عید آزادی پسخ بهمگی

خوش بگذرد و دید و باز دیدها توأم با شادمانی، صفا و محبت

باشد.

**افزون بر بهار و نوروز، حیقم آمد در مورد جشن گشایش**

**سالن تازه ساخته شده فدراسیون که بنام سالن نعمان Neman**

**"Hall خوانده شده، مطلبی ننویسم.**

روز شنبه شب، سیزدهم مارچ ۲۰۰۴ بمناسبت پایان کار

ساختمان سالن نعمان، بیش از چهارصد و چهل نفر از علاقه‌مندان

به فدراسیون در این سالن اجتماع کردند تا در گشایش آن شرکت

داشته باشند.

بر اساس دعوتی که من از جناب «شائول مفض»، وزیر

دفاع اسرائیل بعمل آورده بودم و ایشان با لطف خاص پذیرفته

بودند، ظرف سه هفته کلیه کارهای ناتمام باسرعتی شگفت انگیز و

پشتکار بی‌نظیر همگی دست اندر کاران پایان پذیرفت و جناب

مفض با بریدن نواری رسماً سالن را افتتاح فرمودند. من در کوتاه

سخنی که داشتم اعلام کردم «چنانچه بخاطر حضور ایشان نبود،

شاید اتمام کار این سالن بسیار زیبا و مجهز ماههای دیگر بطول می انجامد.»

و افزودم شوق دیدار ایشان موجب شد نه تنها مسئولین و دست اندرکاران با همکاری و همگامی بیسابقه‌ای از صبحگاهان تا دیروقت شامگاهان از تلاش باز نایستند، بلکه تلفتهای متعدد علاقه‌مندان بشرکت در جشن، خاصه در چند روز مانده بپایان روز گشایش، شوق و شغف زائدالوصفی را موجب گردیده بود. من از این فرصت میخواهم بهره بگیرم و از آنهایی که اقبال کردند و با سخاوتمندی و اشتیاق فراوان شرکت کردند تشکر و سپاسگزاری کنم و از آنهایی که بعلت نبودن جا نتوانستیم به تقاضای آنها برای شرکت پاسخ مثبت بدهیم پوزش بطلبیم.

گنجایش سالن از عده یادشده بیشتر نبود و علیرغم اینکه در هیچ یک از رسانه های خبررسانی اعلام نشده بود، ظرف کمتر از سه هفته دوستان و یاران فدراسیون با شوق و علاقه‌مندی، در این مراسم شرکت جستند و گزاف نگفتم اگر بگویم که از بابت نظم و ترتیب کارها، توجه به مسائل امنیتی، پارکینگ، غذای گلت کاشر و تزئینات و گل آرائی بیسابقه و کم‌نظیر که بهمت دخترم هاله شوشنی آراستگی چشمگیری را پدید آورده بود و با هنرنمایی «ستار» به‌مراه ارکستر اختصاصی اش، شبی فراموش نشدنی داشتیم.

طی دو هفته گذشته از آنهمه مهر و تشویقی که پس از مراسم وسیله نامه، تلفن و پیامهای گوناگون از شرکت کنندگان دریافت داشتیم، به راستی که مالا مال شوق و شغف شدم و خستگی چند هفتگی فراموشم شد.

جا دارد از این همه توجه و قدردانی شما شرکت کنندگان تشکر کنم و از جناب شائول مفض که این دعوت را پذیرفتند رسماً در اینجا قدردانی و سپاسگزاری کنم و یاد آور شوم که اسباب افتخار ما ایرانیها است که نامبرده در نه سالگی از ایران عازم اسرائیل میشود و در این کشور که انسانها در پرتو آزادی میتوانند مدارج ترقی و تعالی را طی کنند به چنین مقام برجسته‌ای نائل میشود و همانطوری که آنشب گفتم این همه موفقیت از فروتنی فوق العاده اش ذره‌ای نکاسته است.

خوشوقتانه اینجا هم استعدادهای خداداد ایرانیان بالنده‌تر از همیشه در همه جا نمایان است و بحمداله در این مملکت جوانان ایرانی به بالاترین درجات ترقی در زمینه های صنعتی، بازرگانی، دانشگاهی و دیگر رشته ها دست یافته‌اند و اسباب افتخار همه را فراهم آورده‌اند.

**اینک که از چگونگی جشن سخن گفتم بجا است یاد آور شوم که سالن نعمان، امروز یکی از مجهزترین و زیباترین سالنهای لوس آنجلس**

**است و آماده است برای برگزاری جشنهای نامزدی، عروسی، بر و بت میتسوا، سخنرانیها، کنفرانسها و دیگر گردهمائی ها. آرزومندم با اقبال هموطنان مواجه شود و همواره در آن شادیهای فراوان برپا گردد.**

در خاتمه لازم میدانم از زحمات و کوشش های شبانه روزی دست اندرکاران که در شب جشن از آنها نام بردم و با علاقه‌مندی، فداکاری و صمیمیت کارهای این سالن را پیش بردند از صمیم قلب سپاسگزاری کنم و شاکر باشم که این مهم که شایسته فدراسیون و جامعه ایرانی در لوس آنجلس بود در زمان خدمت من پا گرفت و به انجام رسید.

## تسلیت

زنده‌یاد بانو ملیحه کشفی سپهر که عمری را در خدمت هموعان خود سپری کرد و با ایثارگری، شفقت و مهرورزی همواره یار و مددکار درماندگان بود، به ابدیت پیوست. یادش گرامی باد. به همه افراد خانواده او خاصه خانم مهلقا رستگار و خانم پری صداقت از صمیم قلب تسلیت میدهم.

**فدراسیون یهودیان ایرانی**

زنده‌یاد یوسف فانی، مردی شریف، انسانی فرهیخته و پدري مهرورز و مهربان از میان ما رفت. یاد او برای همگی دوستان و بازماندگانش جاوداتی و گرامی خواهد ماند. به همگی بازماندگانش خاصه آقای حمید فانی تسلیت میدهم و برایشان تندرستی و شادکامی آرزو داریم.

**فدراسیون یهودیان ایرانی**

زنده یاد بانو سارا گلبهار، مادر گرامی سرکار خانم کاترین معراج که عمری را در نیکنامی و انساندوستی و کمک به هموع گذراند، دار فانی را وداع گفت و به ابدیت پیوست. نام نیکش گرامی باد.

به همگی بازماندگان این بانوی صدیق خاصه سرکار خانم کاترین معراج صمیمانه و خالصانه تسلیت میدهم و برای بازماندگانش تندرستی و شادمانی‌های فراوان مسئلت داریم.

**فدراسیون یهودیان ایرانی**

# نگار دیگر

## زندگی بر یهودیان اروپا آسان نمیگذرد



نقل از: لوس آنجلس تایمز  
برگردان: زیبا امینی

روز نوزدهم فوریه بروکسل، پایتخت بلژیک شاهد یک گردهمایی مهم تحت عنوان «همایش مبارزه با ستیزی» بود.

موضوعی که در چند سال اخیر، توجه جهانیان به ویژه یهودیان را سخت بخود معطوف داشته است و شخصیت های جهانی از جمله آریل شارون، نخست وزیر اسرائیل، بارها نسبت به اوج تازه آن به کشورهای اروپائی هشدار داده اند.

آریل شارون و سایر رهبران اسرائیل در سفرهای سیاسی خود به کشورهای اروپائی به ویژه فرانسه، خواستار مبارزه جدی رهبران آنها با این مسئله شده اند.

در جلسه افتتاحیه در همایش بلژیک، یوشکافیشر وزیر خارجه آلمان طی سخنانی با محکوم ساختن یهود ستیزی در اروپا، رشد و توسعه آنرا با مسئله خاورمیانه و درگیری میان اسرائیل و فلسطینی ها ارتباط داد و بر این امر

تأکید کرد که یکی از وظائف مبارزه با یهود ستیزی، یافتن راههایی برای حل مسئله اسرائیل و فلسطینی هاست.

ابراز نگرانی نسبت به اوج تازه آنتی سمیتیزم در چندماه گذشته چیز تازه ای نیست و شخصیتها و رهبران سیاسی و مذهبی جهان بارها توجه جهانیان را به این امر خواستار شده اند.

منیرلو، ربای بزرگ اسرائیلی چندماه پیش در کنیستی در حومه پاریس بنام «ویلوپانت» که برای دومین بار به آتش کشیده شده بود گفت: گذشته بار دیگر در اروپای ناآرام امروز برای یهودیان، انعکاس می یابد. این ربای اسرائیلی به آتش کشیده شدن این کنیسا را با واقعه ای مشابه در لهستان در زمان نازیها مقایسه کرد و گفت: سوختن یک کنیسا قلبهای یهودیان را در سراسر جهان بسوزش درمیآورد.

پس از واقعه کنیسای حومه پاریس، یونیسف، بنیادفرهنگی سازمان ملل متحد و مرکز سایمون وایزنتال در لوس آنجلس، کنفرانس سه روزه ای را بمنظور بررسی مسئله

یهود ستیزی تشکیل دادند که در آن نه تنها رهبران یهودی بلکه رهبران مذهبی مسیحی و مسلمان و رهبران سیاسی و استادان و محققان را گردهم آورد و منیرلو، ربای بزرگ اسرائیل خطاب به شرکت کنندگان در این کنفرانس گفت: جنگ آمریکا علیه عراق موج متداومی از خشونت را علیه هدفهای یهودی در فرانسه بوجود آورده است. صدمه زدن و خرابکاری در کنیساها و فروشگاههای کاشر، و حمله به مردانی که دارای پوشش های مذهبی هستند و تفیلا بسته اند، از جمله تجاوزاتی بوده است که در فرانسه به کرات صورت گرفته است و اغلب متجاوزان مردانی بوده اند که ریشه از آفریقای شمالی داشته اند.

در بریتانیا نیز آمارهای تازه حاکی از بالا گرفتن وقایعی ناشی از یهودی ستیزی است و در بلژیک رشد شوم دو نیرو تحت عناوین اتحاد عرب اروپائی (یک حزب نظامی ناسیونالیستی عرب) که ناآرامی هائی برضد یهودیان برپا کرده است و «ولامس بلاک» یک حزب تندروی راستگرا که در گذشته دارای تمایلات نئونازی بوده است، آینده ای آبیستن حوادثی تلخ را متجلی میسازد.

در اروپا تهدیدهای روزمره در خیابانها، حقیقتی نگران کننده است که نمیتوان آنرا نادیده گرفت. این حقیقی است که حتی وزیر کشور فرانسه «یکولوس سارکوزی» که در این گردهمایی حضور داشت به آن اذعان کرد.

سارکوزی که سال گذشته پس از رسیدن به وزارت هدف خود را برقراری نظم و قانون قرار داد، اعلام کرد که میکوشد مهاجرین مسلمان را دراجتماع فرانسه حل کند و قول داد که با آنتی سمیتیزم (یهودی ستیزی) تا نابودی آن مبارزه خواهد کرد.

رهبران یهودی میگویند: سارکوزی مشکل را شناخته است، مشکلی که دولت پیشین چپگرای فرانسه آنرا نادیده میگرفت. ولی ما هنوز هم راه درازی برای حل مشکل خود درپیش داریم زیرا راه حل مسئله یهودی ستیزی و جرائمی که در راستای این هدف صورت میگیرد را باید از زمانی که در دوره

حکومت پیشین فرانسه تحت رهبری «ژان ماری لوپن» از دست رفت، از سر گیریم.

کنسای «ویل پاینت» در شمال پاریس و در یکی از بدترین مناطق فرانسه از نظر جرائم قرار گرفته و مرکز تجمع بنیادگرایان اسلامی، مهاجران و نئونازیست‌ها است.

این کنیسا نمادی است تاریخی برای یهودیان که در فرانسه از نظر جمعیت سومین اجتماع یهودیان جهان بشمار می‌روند.

فرانسه در حدود شش میلیون مسلمان دارد و در واقع بزرگترین جمعیت مسلمان اروپا در این کشور زندگی می‌کنند. بسیاری از جوانان مسلمان عرب نژاد، یهودیان را آمریکائی و دشمن می‌بینند.

کارشناسان پلیس فرانسه می‌گویند: برخوردهای بین المللی مانند درگیری اسرائیل و فلسطینی‌ها و حمله‌های یازده سپتامبر و جنگ عراق بموج تعصبات سیاسی در اینجا دامن زد. تعصباتی که در خشونت متبلور می‌شود.

سال گذشته رهبران یهودی با «ژاک شیراک» رئیس جمهوری فرانسه دیدار کردند و از او خواستار اجرای روش سخت تری در برابر جرائم ناشی از یهودستیزی و مذموم شمردن رفتار ضدیهودی در افکار عمومی شدند.

از دیدگاه سیاسی، رهبران یهودیان می‌گویند: دولتهای اروپائی باید بیدار شوند و در برابر افزایش شماره افراطیون اسلامی و احزاب نئونازی و حتی چپ‌های افراطی چاره اندیشی کنند.

در حالیکه آنتی سمیتیزم در بسیاری از کشورهای اروپائی در چند سال گذشته احیاء شده است، اما در مورد آلمان کشوری که هلوکاست در آن رویداد، برخورد بسیار متفاوتی با یهودیان می‌شود. دولت آلمان که قوانین مشخص و نیرومندی در برابر تبعیض نژادی وضع کرده است با یهودیان در کمال انصاف و بدون هیچگونه تبعیضی عمل میکند و این خود سبب شده است که مهاجرت یهودیان به آلمان در سالهای اخیر بیش از پیش افزایش یابد و در

واقع آلمان کشوری است که اخیراً بیشترین تعداد مهاجرین یهودی را در میان کشورهای جهان درخود جای داده است و کوچکترین رفتاری را برضد یهودیان تحمل نمی‌کند.

چند ماه پیش هنگامی که گروه «لنکستر» و خواننده مشهور آلمانی آن بنام «مایکل روگنر» اشعاری ضدیهودی در حمایت از نازیها خواند بوسیله پلیس آلمان دستگیر شد و پس از محاکمه در دادگاه برلین به سه سال زندان محکوم شد و افراد گروه جاز او نیز به زندان رفتند.

محکومیت این خواننده پس از یک محاکمه طولانی و پر سروصدا به این منظور صورت گرفت تا حدود آزادی برای بیان عقاید در کشوری چون آلمان که قوانین روشنی درباره تبعیض نژادی و مذهبی و جرائم ناشی از نفرت دارد، کاملاً روشن شود.

این برای اولین بار بود که در آلمان یک گروه موسیقی جاز به چنین جرمی محاکمه و محکوم می‌شد.

## Village Eyes Optometry

- \* Professional Eyecare.
- \* Comprehensive Eye Exams.
- \* Treatment of Eye Disease.
- \* Contact Lenses.
- \* Laser Vision Consultation.
- \* Designer Eyewear and Sunglasses.
- \* Low Vision.

- \* مراقبت و پیشگیری حرفه ای از بیماریهای چشم
- \* معاینات کامل چشم
- \* درمان بیماریهای چشم
- \* کانتکت لنز
- \* مشاوره پزشکی پیش و بعد از جراحی های لیزر
- \* درمان کمبودهای دید
- \* عرضه و فروش عینک های طبی و آفتابی

قبول نسخه پزشکان دیگر برای تهیه عینک  
پذیرش بیمه مدیکر و بیمه های ویژه چشم

1069 Broxton Ave., (Westwood Village)  
Los Angeles, CA 90024  
(Validated Parking)

**(310) 208-3031**



## Dr. Bahareh Golbahar Optometrist

Member of The American Optometric Association

# دکتر بهاره گلبهار

اپتومتریست

متخصص در ضعف های بینائی مادرزادی و غیر مادرزادی  
عضو انجمن اپتومتریست های آمریکا



پائیز گذشته، کاندیداهای انتخابات ریاست جمهوری درگیر مباحثات پیچیده دربارهٔ خاورمیانه شده اند. یکی پیشنهاد کرد که در اختلافات اسرائیل با همسایگانش از هیچکدام طرفداری نکنیم. برخی از منتقدین فراتر رفته میگویند، پشتیبانی از اسرائیل را کم کنیم پیش از آنکه مشکلات بغرنج تری سر راهمان بیاید.

شکی نیست که سخاوت ما در کمک به اسرائیل فوق العاده است. کمک های سالیانه ۷۲۰ میلیون دلار و دو میلیون دلار کمک های نظامی پول کمی نیست. از جهت دیگر حامیان متنفذ اسرائیل در آمریکا با برخی از سیاست های دولت اسرائیل موافق نیستند. باوجود این در پایان هر روز من میدانم که اسرائیل بر چه پایه ای استوار است و چه موقعیتی دارد و پایدار ماندنش چه معنای ژرفی برای دنیا دارد. میدانم چرا ما عمیقاً نگران سرنوشت این ملت کوچک هستیم که حتی از ایالت ماساچوست کوچکتر است.

در منطقه مهمی که در قبضه بنیادگرایان اسلامی است، اسرائیل متحدی قوی و وفادار است. رشتهٔ محکم رابط دو کشور دموکراسی برپایه اعتقادات همگون و مشابه ایجاد شده است. مانند بزرگان پایه گذار سرزمین ما: "The Founding Fathers" بنیانگذاران اسرائیل نیز براین باور اعتقاد داشتند که یهودیان دیگر نباید زیر یوغ تبعیض، وحشت و دیکتاتوری باشند. برعکس باید فرزندانمان را در آسایش و آرامش ببار آورند و با امنیت و آزادی مالک سرزمینشان باشند.

هیچ ملتی در هیچ جای جهان، چنین دوران طولانی در رنج و مشقت بسر نبرده است. پس از آنکه یهودیان سرزمین مادری را به فاتحین رومی باختند، مدت دو هزار سال در آوارگی و تبعید گذراندند، لیکن آرزوی بازگشت بخانه را فراموش نکردند و هر سال طی برگزاری مراسم پسخ دعای سال آینده در اورشلیم را تکرار کردند.

همه میدانیم که چگونه شکنجه و کشتار یهودیان در زمان هیتلر و «راه حل نهائی» او به اوج رسید و منتهی به نابودی شش میلیون انسان شد. فاجعهٔ سهمگین هالوکاست



## چرا اسرائیل

### سناتور جان مک کین: اکنون بیش از هر زمان دیگر باید از اسرائیل حمایت کنیم

- «بر اثر حملهٔ یک بمب گذار انتحاری، بیست نفر در اورشلیم جان باختند».
- بولدورهای اسرائیل مخفیگاههای تروریست ها را در غزه درهم کوبید».
- «رهبر حماس میگوید حملات بیشتری در راه است».

نوشته: سناتور جان مک کین  
برگردان: پروانه یوسف زاده

بعنوان تنها کشور دموکراسی واقعی در منطقه و ملتی فعال و مترقی هرچه بیشتر شکوفا گشته است.

پشتیبانی استوار آمریکا در دوران حیات اسرائیل تزلزل ناپذیر بوده است. هرچند این تعهد چندان ارزان و سهل نبوده است. کشور ما بارها بخاطر روابط صمیمانه اش با اسرائیل، از جانب اعراب محکوم گشته است. آنها میگویند اسرائیل را رها کنید والا نفرت و دشمنی ما شدیدتر میشود و آمریکا در هیچ نقطهٔ جهان آرامش نخواهد داشت. اکنون ما اینگونه پیامها را در کشورمان نیز می شنویم. از

صبح خود را هر روز با چنین خبرهایی شروع می کنیم، ولی زندگی کردن در میان این حوادث را مجسم کنید. بنظر میرسد اسرائیلی ها و فلسطینی ها در جهانی گیر کرده در تلهٔ خشم و خشونت افتاده و بسر میبرند که راه خروجی هم ندارد. مشکلات اسرائیل از همان بدو تولد در سال ۱۹۴۸ آغاز گشت و همسایگانش هنوز هم هدفی جز نابودی اش ندارند. لیکن اسرائیل نه تنها برقرار مانده بلکه



قویاً انگیزه برقراری اصول انسانی و قوانین شرافتمندانه در بنیان گذاردن کشور اسرائیل شد.

هنگام تولد، اسرائیل مانند آمریکا ضعیف و شکننده بود. کشوری با حکومت دموکراسی در محاصره بیست و دو کشور با حکومت پادشاهی و یا دیکتاتوری. در طی سه سال حتی کشوری از آنان برسمیت او را نشناخت. بسیاری از آنان چون ایران و سوریه و تا چندی پیش سران فلسطین برای نابود کردنش هم قسم شدند.

اسرائیل بردبار است و پایداری میکند زیرا سرزمین قهرمانان آرام است. قهرمانانی که بارها و بارها امتحان داده اند و سربلند برخاسته اند. آنان درگیر پنج نبرد با کشورهای متخاصم عرب شده اند. در سالهای ۱۹۴۸، ۱۹۵۶، ۱۹۶۷، ۱۹۷۳ و ۱۹۸۲ و هنوز هم هر روز به نوعی متفاوت درگیر نبرد و هدف تهاجم تروریست ها هستند. طی سه سال گذشته، بیش از ششصد غیر نظامی اسرائیلی بوسیله تروریست ها بقتل رسیده اند. با این حال اسرائیلی ها هنوز به صلح امید دارند. چنانکه مکرر برای دستیابی به صلح با کشورهای همسایه پیشقدم شده اند و تا سال ۱۹۷۹ نتیجه ای نگرفتند. حتی همان سال پیمان کمپ دیوید با مصر نیز نوعی «صلح سرد» بود. اسرائیل مجدداً در ۱۹۹۰ خواستهای صلح طلبی خود را با امضای «پیمان اسلو» پی گرفت، اما در نهایت هیچکدام از این کوشش ها نتوانسته نرفت و دشمنی اعراب را متوقف سازد. در سال ۲۰۰۰ اهود باراک، نخست وزیر وقت، پیشنهاد اعجاب آور موافقت با ایجاد کشور فلسطینی را ارائه داد که حتی آنهم از طرف یاسر عرفات رد شد و خونریزی و کشتار ادامه یافت.

آیا امیدی برای حصول صلح و آرامش در خاورمیانه با آخرین کوشش بنام «نقشه راه صلح» می رود؟ شاید. از آمار چنین برمی آید که مردم اسرائیل برای دسترسی به صلح حاضر به گذشت های طاقت فرسا هستند. از جمله تخلیه چند آبادی در ساحل غربی که در اختیار فلسطینی ها قرار گیرد، لیکن نقشه راه صلح

زمانی به مرحله انجام میرسد که فلسطینی ها دست از کشتار و تروریسم بردارند. ادامه جملات وحشیانه بر مردم غیر نظامی اسرائیل نشان میدهد که مانع اصلی صلح، دولت اسرائیل نیست، بلکه رهبری فاسد فلسطینی هاست.

در دور مذاکرات ترور جانی ندارد. هیچ قومی نمیتواند اجازه دهد که عامل وحشت و تروریسم خط مشی زندگی سیاسی مردمش را تعیین کند. مردم اسرائیل این نکته را مدتها پیش از آنکه آمریکا با روبرو شدن جنایات یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ دریابد، میدانستند.

اخیراً در دیداری از اسرائیل و بازدید میدان تاریخی شهر اورشلیم در منطقه یهودی نشین ایستاده بودم، زمینی مقدس برای ایمانی که آوارگی، کشتار دسته جمعی و ترور نتوانسته مشعل فروزان آنها خاموش کند. در این میدان بچه های اسرائیلی در سایه دیوار باستانی شهر بازی میکردند. روی قسمتی از دیوار، از قول پیرمردی که هنگام حمله اعراب در ۱۹۴۸ و

اشغال محل از این شهر قدیمی رانده شده، مطالبی حک گردیده که گویای آرزوی رسیدن روزی را که بتواند شاهد بازی بچه های یهودی در این میدان باشد، است.

حمایت آمریکا در تحقق این آرزو مؤثر بوده است. هنگامی که با اسرائیل همراه هستیم، در حقیقت از وجدان خود پیروی می کنیم ولی اگر به این کشور پشت کنیم، اصول و اعتقاداتی را که بنیاد کشورمان بر آنها استوار است، رها کرده ایم.

یک نکته دیگر را نیز باید بخاطر داشته باشیم، تا زمانی که ایالات متحده آمریکا رهبری جهان آزاد را با دفاع از آزادی بعهده دارد، تروریست ها دست از توطئه نمی کشند. باید آنها را مقهور کرد و شکست داد. در چنین مبارزه ای قویترین متحد ما، اسرائیل است.

پانویس: سناتور مک کین، سناتور ارشد جمهوریخواه و عضو کمیته تسلیحات سنا میباشد.

## نام نیکو

از: هوشنگ متیان

از خلائق از زمین و آسمان  
تا ز آدم نیست چیزی پایدار  
نوش آنهم بیگمان بی نیش نیست  
پیروی کرده ز امر کردگار  
یا پناه بی کس و درماندگان  
از برای نیت و ایمان او  
غم زدودن از فتاده نعمتی است  
باش در پیکار نفس نابکار  
هر چه داده حق بتو بر آن بناز  
نام نیکو به ز قصر زرنگار  
تا که دلشادت کند پروردگار  
همدل و همیار با دلخسته باش  
غیر نام خوش نماند یادگار

گفته ها دارم از این دور و زمان  
از گل و گلزار و باران بهار  
عالم و آدم خیالی بیش نیست  
هر که در دنیای ما شد کامکار  
هر که باشد یاور افتادگان  
هست یزدان یار و پشتیبان او  
بذل و بخشش برضعیفان لذتی است  
بادلی روشنتر از صبح بهار  
هر چه باشد قسمتت با آن بساز  
تا بیابی نام نیک پایدار  
شادمان کن آنکه دارد قلب زار  
متیان آزاده و وارسته باش  
نام نیکوئی ز خود باقی گذار

برادر عزیزم

# این راه راه بیراهه است

از: ربای داوید زرگری

در آغاز بگذار برایت روشن بکنم که هیچ شکی ندارم که قلب تو هیچ کمتر از قلب من برای یهودیت نمی‌طپد. هدف هردوی ما این است که بهر قیمتی شده، این مشعل پرافتخار را که سه هزار و سیصد و اندی سال پیش در کوه سینای مشتعل شده و با جانفشانی‌ها و مشقات بی‌پایان بدست دوره ما رسیده به ادوار آتی مسترد داریم تا کماکان روشنگر طریق زندگی قوم ما و معرف الهیت و انسانیت برای ملل دیگر دنیا باشد.

اختلاف سلیقه ما در مورد چگونگی اجرای این مأموریت مقدس میباشد. بنده حقیر بقول ربای «برل واین» معتقدم که بهمانگونه که قبل از اینکه اتومبیل را از پارکینگ خارج نموده و عازم مقصد شویم اول باید از آئینه به دقت به پشت سرمان نگاه کنیم و سپس اتومبیل را بحرکت درآورده و راه بیفتیم، ما نیز در این مقطع زمانی حساس نمیتوانیم تاریخ گذشته ملت‌مان را نادیده گرفته و بیگدار به آب بزیم.

قرن بیستم، یک قرن تحول‌گر برای قوم ما بود. در این قرن قوم ما از یک سو به دلیل فجایع هولوکاست و ازدست دادن یک سوم از همکیشان بیگناه شاهد تاریکترین لحظات تاریخ بود و از سوی دیگر شاهد شکوفا گردیدن کشور اسرائیل و ابتدای جامعه عمل پوشانیدن نبوت‌های چند هزار ساله انبیاء مان

بودیم. با تمام اهمیتی که تحولات معجزه آسای قرن اخیر برای قوم ما داشته‌است، قوم یهود نه در کنگره صیونیستی بازل سویس و نه در سال ۱۹۴۸ با استقلال کشور عزیزمان تشکیل شد. آغاز پرافتخار قوم ما بیش از سه هزار و سیصد سال پیش در جوار کوه سینای بود وقتی اجداد ما با ادای «یعسه ونیشمع!» بدین معنی که پروردگار عالم دستور میدهد، ما نخست عمل کرده و سپس درباره فلسفه آن مطالعه و تعمق نمائیم، توراتو هقدوشا را قبول کردند. بقول ربی سعدیا هگائون آنچه قوم ما را هزاران سال حتی بدون داشتن سرزمین آباء و اجدادی و بدون داشتن قوی‌ترین ارتش‌های دنیا نگاه داشته اطاعت از اوامر الهی حاوی در توراتو هقدوشا بوده است. البته دوره ما، یک دوره بیسابقه در تاریخ یهود را شاهد است. در این دوره با تأنیدات خد-اوند متعال کشور اسرائیل تأسیس شده و موفقیت‌های معجزه‌آسا داشته است و هر روز تفیلا و دعای ما بدرگاه باریتعالی است که محافظ سربازان دلیر و جانبازمان باشد (درضمن جالب است که آگاه باشید که درحال حاضر ۵۳٪ از افسران دانشگاه نظامی ارتش اسرائیل را کادتهای مذهبی تشکیل میدهند).

از این تاریخ سه هزار و سیصد ساله بی‌شک بیش از ۳۲۰۰ سال آن یهودیان دنیا در چهارچوب قوانین توراتو هقدوشا (آن طریقی که امروزه ارتدکس خوانده میشود) زندگی میکرده‌اند که شامل جامعه یهودیان ایرانی نیز میشود، چه در اقصی نقاط ایران جزئیات قوانین شبات و کسروت و طهارت خانواده و غیره مو به مو اجرا میشده است. در دورانی که آزادی و روشنفکری و تجدد در دنیای مدرن رایج شد برخی از برادران و خواهران ما نیز شاید با یک محرک مثبت که هدفش بقای قوم ما در این مرحله جدید تاریخ بشر بود، درصدد شدند که با ایجاد تغییرات اساسی در قوانین توراتو هقدوشا از تحلیل رفتن همکیشان ما در این محیط جدید مساعد و پذیرا (برخلاف قرون گذشته) جلوگیری کنند. از این رو بود که فرقه‌های ریفورم و کنسرواتو و غیره در قوم ما شکوفا شدند و درصد بالائی از همکیشان ما را

بخود جذب کردند.

در تلمود قسمت بسیار جالبی است که بحث های فلسفی علمای تلمود را با فلاسفه یونان شرح میدهد و یکی از این مباحث که بصورت مثل عنوان شده علمای یونان از علمای تلمود جويا میشوند. چگونه میتوان از فاسد شدن نمک جلوگیری کرد؟ علمای تلمود باز بصورت مثل جواب میدهند که برای جلوگیری از فاسد شدن نمک باید کیسه بچه قاطر را با آن قاطی نمود! فلاسفه یونان با پوزخند جواب میدهند که قاطر که بچه نمی زاید که کیسه و پشت داشته باشد! و علمای تلمود پاسخ میدهند جواب شما نیز همین است. تعبیر این بحث مهم شرح حال قوم ما در این چهار راه حیاتی عصر حاضر میباشد.

فلاسفه یونان اذعان دارند که آئین یهود و یکتاپرستی در حقیقت «تمک» تمدن بشر تا آن دوران بوده است. ولی در آن دوره با پیدایش فلسفه یونانی و غیره مدرن، این نمک روبه فاسد شدن گذارده و باید تغییراتی در فرمول آن ایجاد کرد! فلاسفه تلمود پاسخ میدهند که تغییرات پیشنهادی شما ممکن است چند صباحی «یک قاطر» که حیوانی است بس قوی تر از اسب و الاغ ایجاد نماید، اما مسئله این قاطر قوی این است که قادر به تولید مثل نمیشد و درحقیقت عقیم است.

تمپل های رفورم و کنسرواتو در کوتاه مدت موفق جلوه میدهند ولی در بلند مدت شاهد هستیم که متأسفانه عقیم بوده و فردائی ندارند. کافی است که به آخرین آمار فدراسیون یهودیان آمریکا رجوع کنیم تا ببینیم که درصد ازدواج‌های مختلط حتی با بحساب آوردن یهودیان ارتدکس بیش از ۶۶٪ بوده و اگر یهودیان ارتدکس را از این آمار خارج نمائیم در بعضی از ایالات آمریکا سر به هشتاد درصد میزند. در خود لوس آنجلس اگر بخاطر یهودیان ایرانی کوچ کرده نبود، بسیاری از این تمپل های بزرگ شبات ها خالی میبودند.

درمقابل، بقول خانم ناعمی شیون، شاعره شهیر معاصر اسرائیل و سراینده ترانه و آهنگ «یروشالیم شیل زهاو» آنچه صدها هزار

## یهودیان خارج از ایران و زلزله بم

هفته گذشته فدراسیون یهودیان ایرانی مبلغ پنجاه هزار دلاری را که برای کمک به احداث بیمارستانی در شهر زلزله زده بم فراهم آورده بود، بصورت حواله بانکی به حساب شماره ۱۴۰۱۶۷ انجمن کلیمیان تهران در بانک صادرات ایران واریز کرد.

قسمت اعظم مبلغ فوق دهس سازمانهای عضو فدراسیون بود که در یک گردهمایی تعهد شده بود و با افزودن کمکهای افراد خیر دیگر یکجا حواله شد.

فدراسیون بدینوسیله از همکاری سازمانهای عضو و یاری رسانی دیگر کمک دهندگان قدردانی و سپاسگزاری مینماید.

علاوه بر مبلغ یادشده بالا، دیگر نهادهای یهودی در ایالات مختلف آمریکا و سایر کشورهای جهان هریک در حد توانائی و مقدوراتشان کمکهایی برای زلزله زدگان بم ارسال داشته‌اند. از جمله «سیر دیوید آلیانس» علاوه بر اینکه شخصا مبلغ یکصد هزار دلار کمک مالی بحساب نامبرده بالا واریز کرده‌اند، شرکت J.D. Williams Co. LTD. چهار کانتینر پوشاک شامل هفتاد هزار قطعه برای مردم زلزله زده بم ارسال کرده‌اند که ارزش اعلام شده آن از یک میلیون دلار تجاوز میکند.

بموجب نامه رسیده از انجمن کلیمیان تهران در تاریخ ۱۶ فوریه ۲۰۰۴ پوشاک مورد بحث به بندرعباس رسید و وسیله مسئولین انجمن کلیمیان تهران ترخیص و در اختیار مردم زلزله زده بم قرار گرفته است.

## اتا اسرائیل

سازمان غیرانتفاعی «اتا اسرائیل»، اولین سازمان آمریکائی یهودی - ایرانی است که تلاش کرده از طریق آموزشهای صحیح جامعه را از اسارت سنتهای مردود و پوسیده رهانیده و راه گشائی برای کودکان و نوجوانان استثنائی باشد. همچنین این سازمان کوشش دارد تا با ایجاد تسهیلاتی این قشر مردم جامعه را از پشت پردهها بیرون آورده و آنان را وارد عرصه فعالیت های اجتماعی کند.

بخش دوستداران «اتا اسرائیل» فعالیتهای دلسوزانه خود را در سال ۱۹۹۷ با همت خانم منیژه نهورای آغاز کرد و با تلاشهای پیگیر خود سعی دارد راهگشائی مفید و موثر برای کودکان و خانواده‌هایشان باشد. خدمات سازمان از این قرار است:

- ۱- مشاوره فردی و خانوادگی، همکاری در تشکیل کلاس در روزهای یکشنبه.
- ۲- مشارکت در فعالیتهای آموزشی، تفریحی و اردوهای تابستانی.
- ۳- ایجاد محل زندگی برای کودکان استثنائی (دختران و پسران بطور مجزا).
- ۴- معرفی کودکان استثنائی به موسسات دولتی و آزمون آنها با توجه به نوع رفتاری و مشکل خاص آنها.

۵- ترجمه، مطالعه و انجام بررسی های علمی برای خانواده های مراجعه کننده.

۶- برگزاری گردهمایی های سالانه برای جمع آوری اعانه برای پیشبرد اهداف مذکور.

این سازمان به اطلاع میرساند که سمینار آموزشی با سخنرانی ربای Josef Telushkin نویسنده کتاب Word That Hurt Word That heal برگزار خواهد شد.

تاریخ: پنجشنبه ۶ می ۲۰۰۴ - ساعت ۷/۳۰ بعدازظهر

محل: کنیسای نصح اسرائیل واقع در ۱۴۲ رکسفورد جنوبی در بورلی هیلز.

برای کسب اطلاعات بیشتر با خانم دالیا وسیله تلفن ۸۷۱۱-۹۶۵ (۲۲۳) داخلی ۲۲۱ تماس حاصل فرمائید.

از جوانهای این دوره را به برگشت به ریشه های ملی خود و یک زندگی توراتی سوق داده است متون و دستورات الهی توراتو هقدوشا میباشد که همانند یک چشمه پاک و دست نخورده دور از هرگونه آلودگی از اعماق زمین میجوشد، در صورتی که متاسفانه ریفورمها، کنسرواتوئوها جوانان خود را از دست میدهند و خود نیز در گردهمایی های اخیرشان تصمیمات بیسابقه‌ای برای برگشتن به اجرای آداب و مراسم دینی و اجرای قوانین یهود گرفته‌اند چون ضامن دیگری برای بقای یهودیت پیدا نکرده اند.

بحث و اختلاف سلیقه یک کاراکتر برجسته یهودی میباشد و در صورتی که این بحث ها با احترام و عشق و علاقه توأم باشد، میتواند باعث تقویت و تحکیم اعتقادات ما گردد. هر صبح قبل از تفیلا صبحگاهی ما اعلام می کنیم که هرکدام از خواهران و برادران همکیشمان را (اعم از مذهبی یا غیر مذهبی) باید دوست داشته باشیم! بسیار مهم است که اختلاف سلیقه‌ها و دیدگاههای مختلف باعث خدای ناکرده دشمنی و ستیز نگردد باز در تلمود مقایسه‌ای صورت میگیرد بین یهودیان دوره داوید، پادشاه یسرائیل که همه مذهبی و خد-پرست بودند ولی گاهی اوقات در جنگ شکست میخوردند و در مقابل دوران احاو، با آنکه بت پرستی هم میکردند، هیچگاه در جنگ با دشمنان مغلوب نمیشدند! تلمود علت این تفاوت فاحش را در این امر میبیند که در زمان داوید بین اسباط یسرائیل دوستگی و نفاق بود و این امر باعث شکست آنان میشد. در صورتیکه در زمان احاو، با وجودی که بت پرستی هم میکردند، یکپارچگی و وحدت بین آنان حکمفرما بود.

رستگاری فقط با دقت نگاه کردن به آئینه پشت و یادگیری از تجربیات تاریخ و سایر جوامع یهودی میباشد که ما میتوانیم به اصطلاح اتومبیل قوم یهود را به سمت مقصد به پیش ببریم و این پیشرفت باید حتما توأم باشد با وحدت و یکپارچگی و مطالعه و اجرای هرچه بیشتر اوامر الهی در تمام قشرهای جامعه که ضامن خوشبختی و پایداری بقای قوم عزیزمان میباشد.

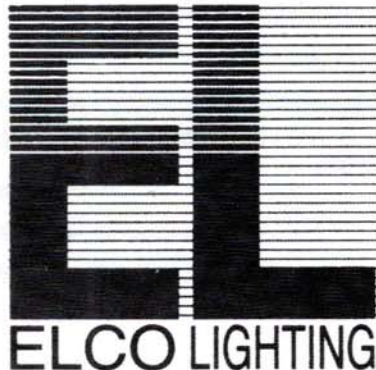
**ELCO**  
*Lighting*

استوکهن و بانو

عید پلج را به همکیشان کرامی تبریک میگویند

الکو

نامی معتبر ، شناخته شده و پیشگام  
در صنعت نور و روشنایی



# کارخانه خدا

از: دکتر روبین ملامد

## کارخانه خدا بدون داشتن پرزیدنت، مدیر یا سوپروایزر، شبانه روز بدون وقفه غذا و مواد لازم برای بیش از ده میلیارد ضرب در میلیارد ۱۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ فراهم مینماید.

از ترکیب یک اسپرماتوزوئید و یک تخمک ماده سلولی بوجود میآید که بلافاصله پس از تشکیل بدو قسمت شده و سلولهای جدید نیز هر کدام بترتیب بدو قسمت میشوند بترتیبی که پس از ۹ ماه انسانی متولد میشود که دارای بیش از ده میلیارد ضرب در میلیارد سلول میباشد و شگفتی در اینجاست که هر سلول پس از تولد وظیفه و کار خود را میداند و بلافاصله در محل مخصوص بخود قرار میگیرد و تشکیل بافت مخصوص را میدهد و عجیبتر آنکه هر سلول فقط مخصوص بافت خود ساخته شده بدین معنی که سلولهای بافت عضلانی یا عصبی یا غضروفی یا استخوانی فقط میتوانند بافت های خود را بسازند.

این سلولها را میتوان یک کارخانه تولیدی فرض کرد که هرکدام وظیفه مخصوص بخود را دارند و برای انجام این وظیفه تمام ابزار کار را در داخل خود آماده دارند. حالا اگر یکی از این سلولهای کارخانه خدا را با میکروسکوپهای الکترونیک ۴۰۰ هزار مرتبه بزرگ کنیم میدانید چه مشاهده میکنیم؟

در اطراف هرسلول یک پوسته به اسم غشاء سلولی وجود دارد که بوسیله فشار اسمزی مواد لازم هرسلول یعنی آب - قند - چربی - نمک یا پروتئین را جذب و مواد زائد را بخارج میفرستد.

در داخل هرسلول اجزاء کوچکی مأمور ایجاد انرژی برای حیات سلول میباشند و انرژیهای اضافی را در باطریهای مخصوص ذخیره میکنند.

**خوب توجه بفرمائید، در بدن ما یا کارخانه خدا بیش از ده میلیارد ضربدر میلیارد مرکز تهیه انرژی موجود است. این سلولهای کارخانه خدا دارای ۲۳ جفت کروموزوم هستند. بر روی این کروموزومها ژنها قرار دارند.**

در بدن انسان بیش از ۱۰۰ هزار ژن وجود دارد که صفات و مشخصات هرشخص بوسیله این ژنها معین میشود و عجیبتر آنکه ساختمان هر ژن با ژن دیگر متفاوت است.

پوسته یا غشاء سلولی وظیفه بسیار مهمی دارد. علاوه بر فرستادن مواد لازم به داخل سلول، وظیفه محافظت از سلول را نیز بعهده دارد. بدین ترتیب که پستهای کنترل در نقاط مختلف این پوسته نصب شده که مانع ورود میکروب و ویروس بداخل سلول میشود و اگر احیانا میکربی یا ویروسی از دروازه دفاعی سلول عبور کند، سربازان دفاعی سلول که همانا گلبولهای سفید هستند بطرف دشمن روانه میشوند.

عجیبتر آنکه این پوسته سلولی دارای دروازه و محافظین مخصوص هر دروازه میباشد که یک دروازه مخصوص ورود مواد قندی، یک دروازه مخصوص نمک، یک دروازه مسئول ورود انسولین، یکی مخصوص کلسیم، یکی مخصوص ورود هورمون رشد که باعث تقسیم سلول میشود.

هر دروازهبان دارای وسائل کامپیوتری دقیقی است که اولاً فقط اجازه ورود ماده مخصوص بخود دروازه را میدهد. ثانياً اجازه ورود اندازه لازم به سلول را میدهد نه کمتر نه بیشتر. حال اگر دروازهبان ورود هورمون رشد بعلتی نتواند وظیفه خود را انجام دهد و هورمون رشد بیش از اندازه وارد سلول شود، نتیجهاش بهم خوردن نظم تقسیم سلول است و سلولها زود زود تقسیم میشوند و سلولهای زیادی درست میکنند که احتمالاً منجر به ایجاد غده سرطانی میشود.

حالا برگردیم به چگونگی تغذیه

میلیاردها سلول یا کارگران کارخانه خدا. همانطور که اطلاع دارید کارخانه خدا ۲۴ دندان دارد و پس از جویدن غذا ماده بزاق که از دهان ترشح میشود آنزیم های مخصوص هر ماده غذایی را مترشح میکند. یک آنزیم مخصوص حل و آماده کردن مواد پروتئینی، یک آنزیم برای حل مواد چربی، یک آنزیم برای حل مواد قندی و یک آنزیم مخصوص حل و آماده کردن مواد نشاسته.

پس از ورود این مواد به معده، اسید معده مواد غذایی را با هم مخلوط میکند و بشکل آسیاب مواد را بشکل کیلوس یا ماده معده تبدیل میکند.

آنوقت تازه اول کار است. شریانها و وریدها وظیفه حمل این مواد به هر سلول یا کارگران خدا را انجام میدهند.

مویرگها و رگهائی که حدود ۵۰۰۰ کیلومتر در مجموع طول آنها است این غذاها و مواد اکسیژنی و غیره را به سلولها میرسانند.

سلسله اعصاب کارخانه خدا دارای ۴۰ هزار اعصاب سمپاتیک و ۴۰ هزار اعصاب سمپاتیک میباشد.

غده های مختلف بدن وظیفه ترشح مواد لازم برای بدن را دارند که با وجود کوچکی وظیفه بسیار مهمی در کارخانه خدا انجام میدهند.

بعنوان مثال غده تیروئید وظیفه دارد روزانه یک دهم میلیونیم گرم تیروکسین ترشح کند و چنانچه این غده بسیار کوچک مقداری تند یا کند کار کند، نظام و سیستم کارخانه خدا بهم میریزد.

این غده کوچک نظم دستگاه در حدود شش میلیارد و سیصد میلیون نفر را در سراسر دنیا برقرار میکند و کارخانه خدا بدون داشتن پرزیدنت، مدیر و سوپروایزر شبانه روز بدون وقفه غذا و مواد لازم را برای بیش از ده میلیارد ضربدر میلیارد سلول فراهم مینماید و عجیبتر آنکه روزانه با تولد در حدود بیش از ۲۰۰ هزار انسان. ۲۰۰ هزار کارخانه جدید به کارخانجات پیچیده و چند میلیارد کارگری خدا افزوده میشود.

شده و در ایران میزیسته اند، با ادیان و باورهای میترائی و منی و مهری و صابی و بودائی و زرتشتی و زروائی و مانوی و مزدکی و یهودی و مسیحی و سپس اسلام و دهها فرقه آن برخورد کرده اند و برحسب شرایط و محل زندگی و رویدادهای تاریخی، دین و باوری را پذیرفته و سپس بعضی از آنها با دین و باور دیگری روبرو شده و دین تازه را پذیرفته اند.

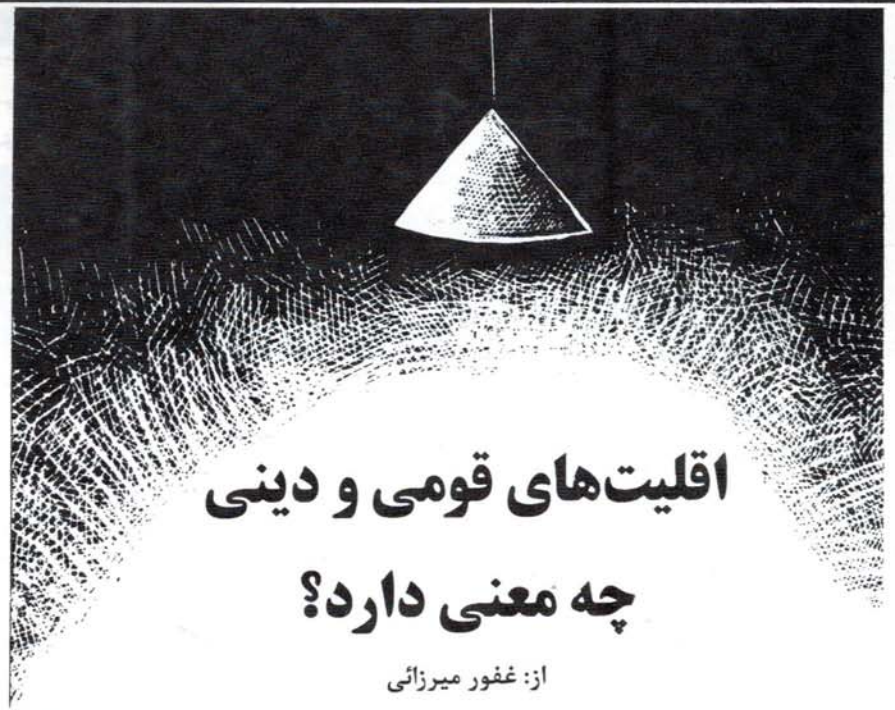
به این ترتیب ایرانیان نه تنها از اقوام و طایفه های متعددی تشکیل شده اند، بلکه، دارای دین ها و باورهای متعددی هم هستند. اما این اقوام و ادیان مختلف سده های متمادی است که در کنار هم زیست می کنند و تاریخ و فرهنگ و سرنوشت مشترکی را پشت سر نهاده اند.

بدیهی است که تفکر سنتی که اصل

رابطه ها را بر خویشاوندی و پیوندهای خونی قرار میداد، خواه و ناخواه، دیواری از تفاوت ها و تعصب ها گاهی در رابطه تاریخی و هموطنی این مردم برپا میداشته و نه تنها تهرائی و اصفهائی و رشتی... را با شوخی و متلک های نیشدار از یکدیگر جدا میکرده، بلکه اختلاف زبان و تفاوت دین و مذهب را هم وسیله رفتار جاهلانه تبعیض و گاهی ظلم و ستمگری میکرده است. البته هنگامی که سنت های کهنه آن اندازه نادرست و ارتجاعی بوده است که در تفاوت میان زن و مرد - حتی از یک قوم و قبیله و زبان و دین - ستمگری و تفاوت گذاری در حقوق فردی و اجتماعی به عمل می آمده است، دیگر چنین تبعیضی و ستمی در مورد اقوام و پیروان ادیان مختلف، هر جا و هر کس و یا هر گروهی که قدرتی داشته است، طبیعی جلوه میکرده است.

اما، جهان دیگر تغییر یافته است.

انسان بدلیل انسان بودن صاحب حقوق ویژه ای است که با جنسیت و قومیت و باور او ارتباطی ندارد. حقوق متساوی انسانها امروزه اصل پذیرفته شده جامعه های پیشرفته و آرمان مبارزاتی ملت های عقب مانده است. مردم سالاری که حقوق اداره سرنوشت و حاکمیت را بمردم میسپارد همراه حقوق و آزادی فردی



## اقلیت های قومی و دینی چه معنی دارد؟

از: غفور میرزائی

جای آنها را میگرفته اند. در امواج بعدی همین تازه واردین زیر فشار جمعیت های غربی خود، بسوی شرق روی می آوردند. شاید تورانیان در تاریخ افسانه ای ما در شاهنامه فردوسی، داستان همین اقوام غربی ایران زمین باشند. طوایف هوت یا هپتالیان و سکاها و بعد از اسلام به ویژه طایفه های غزنوی و سلجوقی و خوارزم شاهی... نیز همراه با غزها و مغولها و تیموریان و بالاخره صفویان و قاجاریان و دهها ایل و طایفه دیگر چون جغتائیان و آق قوینلو و قره قوینلو... بخشی از مهاجمان و یا کوچندگان هستند که به این سرزمین آمده اند، حکومت کرده اند، بعضی در همین سرزمین سکونت کرده اند و بعضی بسوی شمال و غرب، به سرزمین های دیگر رفته اند. البته طوایفی چون دراویدی، تپورها و خزرها و ایلاتی ها در ایران باستان میزیسته اند که امواج آریائی از اواخر هزار دوم پیش از میلاد بسوی سرزمینی که نام خود را از آریائیان گرفته و ایران نامیده شده است، وارد شده اند.

بنابراین اگر ایران را سرزمینی بدانیم

که اقوام و طوایف متعددی در درازای تاریخ، در آن میزیسته اند سخنی به خطا نگفته ایم. این اقوام و طوایف گوناگون - یا بعضی از آنها برحسب قدمت تاریخی که وارد این سرزمین

ایران به علت موقعیت جغرافیائی، از روزگاران بسیار قدیم، سرزمین عبور قبایل و اقوام بسیاری بوده است. در شرق ایران تا سرزمین چین، قبایل بیابانگرد و کوچنده ای زندگی میکرده که اقتصاد شبانی داشته اند و زندگی آنان از گوسفند داری و اسب پروری می گذشته است. دیوار معروف چین که به درازای بیش از هزار کیلومتر در دو سده پیش از مسیح ساخته شده است، در واقع برای جلوگیری از هجوم و مهاجرت همین قبایل به سوی شرق - یعنی به سرزمین چین بوده است. اما قبایل متعدد غرب ایران که در درازای تاریخ زاد ولد میکردند و بتدریج پرجمعیت تر میشوند، فشار جمعیت و محدود بودن چراگاهها آنها را وادار به مهاجرت میکرده است. راه حرکت بسوی شرق، با ساخته شدن دیوار چین تقریباً بسته شده بود و کم هزینه ترین و سهل ترین راه توسعه چراگاهها و حرکت بسوی غرب، یعنی به سوی ایران و یا حرکت از شمال دریای خزر بسوی روسیه و اروپای مرکزی بوده است.

فشار جمعیت از سوی سرزمین های

پشت دیوار چین (غرب چین و شرق ایران) بصورت امواج جمعیتی بطرف غرب منتقل می شده و خواه ناخواه اقوام همسایه مرزهای شرقی وارد ایران میشده اند و اقوام تازه تری از غرب

جامعه است و در چنین شرایطی دیگر بی حقوقی و محدودیت و ستم قومی و دینی و جنسیتی و رنگی و نژادی، در جهان پذیرفته نیست.

در کشورهایمانند ایالات متحده آمریکا و اروپای غربی - گرچه حقوق فردی را محترم میدانند و زن و مرد را در برابر قانون یکسان می‌شمارند، اما در مورد اقوام مختلف موجود در کشور خود، جامعه را به «اکثریت» و «اقلیت» تقسیم کرده‌اند. چون دانش جامعه‌شناسی هم در این کشورها پایه‌گذاری شده است، کلمه «اقلیت» برای دریافت توجه بیشتر اجتماعی بکار رفته و ادعا میشود که چون «اقلیت» در سنت گذشته در محرومیت بوده است اکنون به جبران آن محرومیت‌ها بایستی در زیر چتر حمایتی «اکثریت» قرار گیرد. سیاهان در آمریکا و یا هندیان در انگلستان و الجزایری‌ها در فرانسه... مصداق این واقعیت هستند.

اما در مورد کشور ما کار بردن کلمات اقلیت قومی و دینی برای مثلاً آذربایجانی‌ها (ترکها) و یا کردها - از نظر قومی - و یا زرتشتی و یهودی - از نظر دینی - بسیار نادرست است. زیرا اقلیت بار منفی جدائی را همراه دارد. در کشور ما نظام برده داری نبوده که سیاهان آفریقائی را در تجارت غیر انسانی برای بردگی (مانند آمریکا) وارد کرده باشیم. در کشور ما روال استعماری قرنهای شانزده و هفده... نبوده است که مانند انگلستان و فرانسه ملل مختلف را استثمار کرده باشیم و آنها را براین روال به کشور راه داده باشیم که امروزه با قطعیت توجه به حقوق بشر بناچار بخواهیم آنها را به زیر چتر حمایتی ببریم و بنابراین به عنوان «اقلیت» در زیر چتر حمایت اجتماعی وسیله «اکثریت» قرار دهیم.

چگونه میتوان به کردها به دلیل آنکه تعدادشان مثلاً از فارس‌ها کمتر است «اقلیت» گفت در حالی که اولین حکومت ایران وسیله مادها در هشت قرن پیش از میلاد تأسیس شده است؟ چگونه میتوان زرتشتیان را اقلیت در ایران نامید درحالی که روزگاری بزرگترین امپراتوری ایران و مردم آن زرتشتی بوده‌اند.

بنابراین کاربرد اصطلاح «اقلیت» دینی و قومی در ایران نادرست است و در تاریخ ما - با وجود تعصب‌های سنتی جاهلانه که وجود داشته است - اقلیت و اکثریت بکار نرفته است. ایران کشور اقوام و ادیان مختلف است و نه کشوری با «اقلیت‌های» قومی و دینی. شیوه‌ای که گرفتاریهای ما را حل میکند و روحیه دوگانگی و چندگانگی ما را به اقلیت و اکثریت قومی و دینی و دشمنی و تجزیه کشور نمی‌کشد، پذیرش واقعیت همین چندگانگی است با تفکر تازه احترام و قبول آزادی فردی در داشتن هرباوری برای هر فردی و حقوق طبیعی و شهروندی در حفظ فرهنگ و تحصیل آزاد زبان برای هر قومی و واگذاری خودگردانی و اداره هر منطقه‌ای به افراد ساکن آن منطقه (دهکده، شهر، شهرستان و استان) و آنگاه مردم سالاری و قبول زبان فارسی به عنوان زبان مشترک ملی و قانون اساسی مورد قبول مردم که به شکل دموکراتیک وسیله نمایندگان مردم تهیه و با تصریح آزادی و حقوق طبیعی و شهروندی و حق خودگردانی منطقه‌ای و استانی به تصویب همگان (اکثریت هرچه بیشتر) رسیده و نماد و نهاد همدلی و پیوند و فصل مشترک ملی شناخته و پذیرفته شده باشد.

در چنین شرایطی دشمنی‌ها، در عین وجود تفاوت‌ها، از میان می‌رود و اقلیت و اکثریت نه وسیله افتراق بلکه زبانها و فرهنگ‌ها و باورهای متفاوت به تنوع و زیبایی و غنای فرهنگ ملی کمک میکند و هر «خرده

فرهنگی» باغ‌گلی در بوستان فرهنگ ملی میگردد. تمرکز و محورگرایی و استبداد قومی و جنسیتی و دینی... برطرف میشود و پیوند ملی با قانون اساسی و زبان مشترک و منافع مشترک، با آزادی در همکاری و مسئولیت فردی و جمعی، حفظ میگردد. دولت مرکزی نه به شکل مالک بزرگ و رقیب مردم و قادر مطلق، بلکه بصورت کارگزار موقت مردم برای انجام وظائف ویژه‌ای که در قانون برای آن معین شده است برای مدت معینی حافظ امنیت جامعه و حفظ مرزهای جغرافیائی و تمامیت و استقلال کشور و مردم و اداره سیاست خارجی و نظارت برنامه‌ها و امور کلی، انتخاب میگردد. در این صورت است که ترک و فارس و بلوچ و کرد... بفکر جداسازی از یکدیگر نمی‌افتند و امپریالیسم و فرهنگ بیگانه ما را نمیتواند تهدید کند و دولت و ملت نه دشمن یکدیگر بلکه با همدلی یکدیگر به رفع مشکلات میپردازند و این جاست که «همدلی از همزبانی» بهتر میشود و بار منفی اقلیت و اکثریت و تیرگی دلها از ستمگری متعصبانه و خودسری مطلق‌گرایی و محوریت طلبی... از میان برداشته میشود. آن که میتواند روال کهنه را برچیند و سقف فلک را بشکافد و طرح نو دراندازد، نه حکومت، نه قومیت، نه جنسیت و نه دین... بلکه تک تک ما مردم هستیم، اگر واقعاً بخواهیم میتوانیم، بشرط آنکه بدانیم، تصمیم بگیریم و عمل کنیم. به امید آینده... و یکدلی ملی...

## اطلاعیه کنیسیای فدراسیون یهودیان ایرانی

برای رفاه جامعه از همکیشان عزیز دعوت میشود برای انجام مراسم  
برمیتصوا - بت میتصوا - نامگذاری - ابی این - شبات عروسی و یادبود  
روزهای شنبه سالن پذیرائی بعداز مراسم  
صبح شبات در کنیسا  
بطور آزاد و رایگان در اختیار شما خواهد بود.

برای آگاهی بیشتر با دفتر فدراسیون  
تلفن ۴۷۰۰-۶۵۴ (۳۲۳) تماس حاصل فرمائید.

**FOOT  
&  
ANKLE  
INSTITUTE  
OF SANTA MONICA**

2121 Wilshire Blvd.,  
Suite 101  
Santa Monica, CA 90403

Tel: (310) 828-0011  
Fax: (310) 828-2001

[www.footankleinstitute.com](http://www.footankleinstitute.com)

**Dr. Babak Baravarian**

*Chief of Foot and Ankle Surgery  
SM/UCLA Medical Center*

*Assistant Clinical Professor  
UCLA School of Medicine*

*Fellow American College of  
Foot and Ankle Surgeons.*

**دکتر بابک برآوریان**

دارای بورده تخصصی جراحی پا و مچ پا

رئیس بخش جراحی پا و مچ پا  
در بیمارستان یو. سی. ال. ای.



# درباره کنفرانسهای آموزشی امروز کسب دانش و آگاهی هر انسان محک شناسائی اوست

دکتر اریک کاندل، برنده جایزه نوبل میگوید: «آدمی را در ترازوی آموخته‌هایش و مطالبی که در حافظه دارد می‌سنجند» از این نکته، بیاد می‌آورم که از همان ابتدا آموختیم که: «زنگهواره تا گور دانش بجوی» و در این روزهاست که با توجه به پیشرفتهای علمی که بیش از هر زمان در جریان است، بیشتر به این حقیقت ایمان می‌آورم.

زمانی که نخستین کنفرانس آموزشی سازمان بانوان بنی بریت، گروه فریبرز مطلوب را بیاد دکتر پرویز پیرنظر برگزار کردیم و با موج پیش بینی نشده‌ای از استقبال و قدردانی روبرو شدیم، با دلگرمی بیشتری راهمان را ادامه دادیم. در آن کنفرانس که موضوع فواید و ضررهای هورمون و تأثیرات آن بر افراد مختلف طی سخنرانی سه دانشمند برجسته خانم دکتر تائیس علی‌آبادی، آقای پروفسور ایرج خلخالی و آقای دکتر پیمان کهن، اطلاعات گسترده‌ای همراه با اسلاید و فیلم ارائه شد که هر چند زمانی طولانی، بدون فاصله‌ای و یا پذیرائی، ادامه یافت، با سربلندی و افتخار شاهد شوق حضار در ضبط مطالب و طرح سئوالات شدید بنحوی که ساعتی پس از گذشت موقع نهار، هیچکس احساس گرسنگی نمی‌کرد و تمایلی بخروج از سالن سخنرانی نشان نمی‌داد. چه مائده‌ای از کسب فیض دانش لذیذتر است؟ مسلماً همان آموختن و گرفتن اطلاعات بیشتر. در دومین کنفرانس که خانم دکتر

میترآ مقبوله درباره خشونت و عطوفت سخنرانی کردند، حضور جمعیت در سالن بزرگ کنیسیای فدراسیون حیرت انگیز بود، و نمای یگانگی، و همگامی عمومی هموطنان حاضر، نوید خوش دوستی و عطر لطیف صفا به فضا می‌بخشید که عطوفت، این جلوه انسانی بشر را به نمایش می‌گذاشت. موفقیت بیسابقه این کنفرانس نیز بما آموخت که راهی شایسته و مقبول در برابر جامعه انتخاب کرده‌ایم.

سومین کنفرانس که اخیراً در تاریخ بیست و دوم ژانویه ۲۰۰۴ در سالن ان. پی. آی مرکز پزشکی یو. سی. ال. ای برگزار شد، درباره سرطان و سرطان پروستات بود. سخنرانان دانشمند پروفسور فرامرز نعیم و دکتر بابک بامشاد، با احاطه کامل و روانی قابل توجه، اطلاعات جامعی همراه با تصاویر کامپیوتری ارائه دادند. اظهار نظرها، سوای ابراز احساسات و قدردانی، مبنی بر این بود که میبایستی جمعیت بیشتری از مطالب ارائه شده بهره‌مند گردند، ولی ما راه دیگری نداشتیم، زیرا محل کنفرانس گنجایش جمعیت بیشتری را نداشت. در این چند روز، هر جا که با جمعی روبرو شده‌ام، از کسانی که حضور نیافته بودند، دلائلی گوناگون برای عدم حضورشان شنیده‌ام و تأسف بسیارشان. افزون بر آن ارائه پیشنهاداتی که بتوانیم با تغییر وقت کنفرانس یا روزهای هفته، حضورشان را میسر سازیم. اکثراً خواستار تجدید کنفرانس هستند. میدانید که فراهم آوردن چنین برنامه‌ای مستلزم صرف وقت و انرژی زیاد است. ما، ضمن قدردانی عمیق از سخنرانان دانشمند و عزیزمان، خود را مدیون الطاف و انساندوستی آنان میدانیم که با همکاری و همیارهایشان در این پروژه‌های مفید و ثمربخش با ما همگام گشته‌اند.

دوستان، هر یک از این کنفرانس‌ها، برابر با مطالعه کامل چند کتاب علمی است که چندین هفته وقت برای خواندن می‌طلبد، لیکن در دو ساعت همه آن مطالب به بهترین و روان‌ترین وجه، چون داستانی شیرین ارائه میشود. افزون بر آن محسنات دیگر همراه دارد: در محیطی دوستانه، دیده بدیدار دوست روشن میگردد و دل از صحبت یاران شاد میشود. از



پروفسور فرامرز نعیم



دکتر بابک بامشاد

این فرصت‌های نیکو باید به بهترین وجهی بهره برداری کنیم که:  
قدر وقت ار نشناسد دل و کاری نکند  
بس خجالت که از این گردش ایام بریم  
با ما مکاتبه کنید، صحبت کنید، نظر و  
خواست شما برای ما مهم است. از طریق آدرس  
P. O. Box 783, Beverly Hills, CA 90213 با شما هستیم.

با مهر و احترام و به امید دیدار

سازمان بانوان بنی بریت

گروه فریبرز مطلوب



بنی بریت، گروه فریبرز مطلوب



## گزارش لحظه به لحظه یک مهمانی پلاستیکی

از: سیون ابراهیمی



مبادا به میزها آسیبی برسد. در گوشه شمال شرقی سالن بخاری دیواری بزرگی بود که با مرمر سیاه و سفید تزئین شده بود و بالای بخاری هم آئینه کاری بود.

مبلهای استیل را به خط مستقیم گذاشته بودند کنار دیوار شمالی، کنار دیوار شرقی تا دم بخاری دیواری صندلی های ناهار خوری را چیده بودند و بقیه دور تا دور سالن، از جمله جلوی بخاری را هم صندلی تاشو گذاشته بودند. وارد سالن که شدیم هیچ کس آنجا نبود. خانم و آقای صاحبخانه ما را نشانند و ناپدید شدند.

«دیدی گفتم زود است؟» همسرم به نجوا غرید.

«عزیزم، دعوت ساعت هشت بود، حالا ساعت از نه هم گذشته.»

### ساعت نه و نیم

مدتی همینطور نشستیم. نه ببخشید، در این فاصله یک مستخدمه خوش لباس و مؤدب برایمان چای آورد با خرما و کشمش و توت خشک.

«ببخشید، قند حبه بلژیکی ... می بخشیدها.»

خانم مستخدمه گفت: «چشم، الساعه.»

چند دقیقه بعد زنگ در صدا درآمد. از دهانه در وردی شنیدم که خانم میهمان با نگرانی پرسید: «تکند ما نفر اول باشیم؟» و آقای صاحبخانه با خنده طوری گفتند «نه!» که یعنی آدمهای خل تر از شما هم پیدا میشوند. این دونفر را هم میهمانداران ما آوردند و بی آنکه بما

### ساعت نه

در ورودی بالای چهار پله مرمری قرار داشت و در دو سوی آن دو ستون بزرگ بود که داد میزد قالبی است و با نقاشی های ناشیانه سعی شده بود آنها را مرمری جلوه دهند؛ در ورودی پهن و بلند بود و سفید.

اتگشتم را جلو بردم زنگ را بزنگم که همسرم گفت: «صبر کن، صبر کن، بطر ویسکی را آوردی؟» بطر را نشانش دادم. «ببینم، سر و وضع من مرتب است؟ ترا خدا راستش را بگو. نکند باید لباس شب میپوشیدم؟»

زنگ را زدم و آقا و خانم صاحبخانه در را برویمان گشودند و بفرما زدند. وارد شدیم. کف ورودی خانه که از سقف آن چلچراغ بزرگی آویزان بود مثل آئینه براق بود و میشد عکس چلچراغ را در آن دید. بطر ویسکی را بدست خانم صاحبخانه دادم.

«وای ترا خدا چرا زحمت کشیدید؟»

«قابل ندارد.»

به سالن رفتیم. از سقف دو تا چلچراغ پرنور دیگر آویخته بود و از سقف ناهار خوری که در انتهای سالن بود هم یک چلچراغ دیگر. کف سالن تا ته ناهار خوری مرمر بود و روی مرمر قالی های ایرانی انداخته بودند و روی قالی ها مبل و صندلی و میزهای استیل. پارچه روی مبل و صندلی ها را یک لایه پلاستیکی ازگزند دستهای چرب محفوظ نگه میداشت. روی همه میزها هم یک تکه شیشه که درست به اندازه میز بریده شده بود، انداخته بودند تا آنها هم سپری باشد برای جلوگیری از اینکه

معرفی کنند روبروی مان نشانند و دوباره ناپدید شدند.

مرد، قد بلندی داشت. چهار شانه بود و برجسته‌ترین علامت مشخصه‌اش ابروهای کلفت و بلندی بود که بسوی پیشانی‌ش بطرف بالا رفته بود. همسرش ریز اندام بود. با دیدن این زوج اولین چیزی که به ذهن بیننده متبادر میشد این بود که هنگام عقدشان، وقتی عاقد گفته: «حالا میتوانید همدیگر را ببوسید» آقا باید تا کمر خم میشده تا سرش به سر عروس برسد.

مرد چند دقیقه بعد از اینکه نشست بلند شد، یک پیشدستی برداشت و انگشت‌های بلند دست راستش را تا نزدیکی‌های میج در داخل ظرف نقره قلمکاری که کار اصفهان بود فرو کرد، یک مشت بزرگ پسته برداشت ریخت توی پیشدستی و نشست به خوردن. سکوت آنچنان بود که صدای خُرد شدن مغز پسته‌ها را زیر دندان مرد میشد شنید. هیچ به همسرش تعارف نکرد.

خانم مستخدمه چای آورد. خانم برداشت. با توت خشکه. آقا چای برندا داشت و گفت: «وسکی!» ارتعاشات صدایش صدای روانشاد مهرپویا را می‌مانست. خانم مستخدمه دوباره ناپدید شد. من رویم نشد از این خانم مجدداً درخواست یک حبه قند بکنم. چایم داشت سرد میشد. تا ساعت ده نه از مشروب مرد خبری شد نه از حبه قند من و نه از مهمانان دیگر. و من دیدم که مرد سه بشقاب پسته خورد و بعد به زنش گفت: «تا جلسه رسمی نشود، صاحبخانه نمی‌آید؟» و زد زیر خنده. زنش به او چشم غره رفت. مرد ابروهای کلفتش را بالا انداخت و ساکت شد.

### ساعت ده

زنگ در دوباره بصدا درآمد. «سلام بابا، سلام مامان»، ظاهراً پسر صاحبخانه بود با همسرش «سلام باباجان، سلام مامان جان». صدای دو سه تا بچه آمد که گویا نوه‌های میهماندار بودند. صدای پای بچه‌ها روی پله‌های مرمری کنار در ورودی که بصورت مارپیچ میچرخید و به طبقه بالا میرفت شنیده شد. مهمان جدید و همسرش آمدند داخل سالن. عروس صاحبخانه گفت: «ده، هیچ کس که نیامده؟ من نمی‌فهمم این مردم...»

«سلام». همسرش، پسر صاحبخانه، رفت توی حرفش. پسر صاحبخانه آمد بما دست داد. از آن دست دادن‌ها که دستشان را توی دست شما میگذارند اما اصلاً فشار نمیدهند. این همان خانم بود که ما را هیچ انگاشت وقتی گفت «ده، هیچ کس که نیامده» شاید هم چون بنظر ایشان ما هیچ بودیم اینطور بما دست داد.

### ساعت ده و ربع

پسر صاحبخانه و همسرش هم ناپدید شدند. زنگ زدند. مُطرب‌ها بودند. دو تا آقا و یک خانم. «کسی هست کمک کند این بلندگوها را بیاوریم تو؟» آقای صاحبخانه عربده زد: «آهای، گارسون‌ها» صدای سه چهار مرد و زن بگوش رسید.

«آقا قربانت مواظب باش این آمپلی‌فایرها زمین نخورد». چهارتا

بلندگو گذاشتند در چهار گوشه سالن و روی هر کدام یک بلندگوی کوچکتر سوار کردند. مثل بچه گوریل‌هایی که برپشت مادرشان می‌نشینند. یک ارگ برقی و یک گیتار برقی با چندتا میکروفون، همه را به دستگاه‌های گوناگون وصل کردند. مرد ابرو بلند گفت:

«واویلا، حالا سرمان را می‌برند» خانمی که همراه گروه بود شنید و اخم‌هایش توی هم رفت. زن مرد ابرو بلند متوجه شد و با آرنج به پهلوی شوهرش کوبید. مرد دوباره رفت سر پسته‌ها، هنوز از بقول خودش از وسکی او و حبه قند من خبری نبود. خانم همراه ارکستر که ظاهراً خواننده گروه بود شروع کرد صدایش را روی بلندگوها امتحان کردن. «عشق منی، عمر منی، عمر منی، عشق من. ایران ویران من، ویرانه ایران من» و بعد چندتا چه چه زد. همسر من گفت: «انگاری صدایش بد نیست» مرد ابرو کلفت که پنداری شنوایش خارق‌العاده بود، از آنطرف سالن پاسخ همسر را داد. «تمرینش خوب است اما وقت اجرا، گوش آدم را گر میکند». خوشبختانه خانم خواننده نشنید.

### ساعت ده و نیم

چهار پنج زوج باهم رسیدند. مردی میانسال جلب توجهم را کرد. سبیل‌هایش قیطانی و موی سرش پرپشت و خاکستری - می‌بخشید، طرف ریشه مو خاکستری بود، بالا که میرفتی ترکیبی از خاکستری، حنایی و بنفش و نوک موها، نزدیک به یک سانتیمتر آن قهوه‌ای پرنرنگ نزدیک به مشکی بود. سبیل‌هایش هم دورنگ بود.

به همسرم آهسته گفتم: «این آقای رنگین کمان کی باشند؟»

خیلی آهسته تر از من همسرم پرسید: «همی شناسیش؟»

«نه!»

«آن آقای که پشت سرش می‌آید پسرش است که پسر نگو، شمش طلا بگو. گویا از آسمان دسته دسته اسکناس صدی افتاده توی حساب بانکی اش. یادت نیست برایت تعریف کردم؟ توی فروشگاه بزرگ بوری هیلز خورده زمین، سو، دادگاه، ده میلیون، خدا بدهد برکت.»

داد زد: «ده میلیون؟». مرد ابرو بلند تیزگوش از آنطرف سالن

گفت: سی و دو میلیون، نه ده میلیون.»

من و همسرم بهت زده بهم نگاه کردیم.

پدر و پسر دور افتادند و با همه - آشنا و ناآشنا - سلام و احوالپرسی کردند. مردی که موهای رنگارنگ داشت، خودش را معرفی کرد: «بنده رحمت الهه خدایار» پسرش نیز «بنده نجات الهه». من با کنجکاوی پرسیدم: «ببخشید شما اسمتان را عوض کرده‌اید؟»

«نه، خدایار همیشه خدایار بوده و خواهد بود». این را رحمت الهه

خدایار گفت. همان آقای رنگین کمان، و زد زیر خنده.

خانواده خدایار رنگین کمان رفتند روی میزهای استیل پلاستیک پوش نشستند و آقای رنگین کمان درحالیکه چشم‌هایش را به علامت کنجکاوی تنگ کرده بود به مرد ابرو بلند نگاهی انداخت و گفت: «شما قبل از انقلاب در خیابان چراغ برق یاتاقان نمی‌فروختید؟»

مرد دستی به صورتش کشید و داشت میرفت متلکی نثار آقای

میآوردند (نمیدانم دنبلان از کجا پیدا کرده بودند).

### ساعت دوازده

همه روی صندلی‌ها مبل‌ها افتاده بودند. یکی به ارکستر دستور سکوت داد و گفت: «شاه داماد یک جوک بگویند» صاحبخانه داشت لطیفه‌های نفتالینی بیمزه و رکیک میگفت که مرد ابرو کلفت وسط جوک داد زد: «فلان را همچنین کرد که حرف نشد. بفرمائید منظورتان از فلان چیست؟» و صاحبخانه گفت که منظورش از «فلان» چیست، و همه دست زدند. و ارکستر دوباره منفجر شد.

### ساعت دوازده و نیم

خانم خواننده عروس و داماد را برای افتتاح رقص دعوت کرد و سلطان قلب‌های عارف را با صدای نازک خواند و وسط خواندن ما را دعوت به همراهی با عروس و داماد کرد. آقای رنگین کمان (خدایار) بلند شد و با همسرش رقصید و حین رقص مرتب پا روی پایش می‌گذاشت و خاتمش میگفت آخ. مرد ابرو بلند با همسرش رقصید. با وجود اینکه خانم کفش پاشنه بلند پوشیده بود، سرش به زور به زیر سینه مرد میرسید.

### ساعت یک

میز شام را چیدند. دل توی دلم نبود برخیزم ببینم شام چیست چون در حقیقت، اردور شام بود و وقتی به سر میز رسیدم دیدم میز اردور تکرار شده البته جای غذاها را جابجا کرده بودند. میز شام تقریباً دست نخورده ماند. صاحبخانه داد زد: «جا بگذارید برای کله پاچه صبحانه!»

### ساعت یک و نیم

هیچ کس نمیتوانست با هیچ کس حرف بزند. همه لبهایشان تکان می‌خورد، با دست به بالا و پائین اشاره میکردند، اما صدایشان بگوش هم نمیرسید. خانم خواننده مشغول ویران کردن ایران بود و نابود کردن حس شنوایی میهمانان گرامی!

### ساعت دو و نیم

بلند شدم و به همسرم گفتم: برویم. سراسیمه بلند شد، آستین کتم را گرفت و گفت: «بنشین!» خانم صاحبخانه فهمید، آمد جلو و نجوا کنان تهدید رسمی کرد که «عروسی مرا میخواهید بهم بزنید؟»

### ساعت سه و نیم

توی اتومبیل به سمت خانه میرویم. همسرم یک بند غر میزند که «بیخود نیست مردم ما را دیگر به مهمانی‌هایشان دعوت نمی‌کنند. آخر تا حالا شده که آدم بدون خداحافظی از صاحبخانه از مهمانی فرار کند؟!»

تنها وقتی است که از غرولند همسرم احساس رضایت میکنم چون اگر ساکت شود، در این دیرگاه شب، پشت زل خوابم میبرد.

رنگین کمان کند. این را قیافه‌اش داد میزد. زنش به او نگاه کرد و با دلواپسی منتظر یک برخورد ناهنجار بود. من و همسرم هم همینطور، ولی به یکباره صدائی شبیه منفجر شدن بمب بلند شد. همه از جا پریدیم. ارکستر بود که داشت تمرین دسته جمعی میکرد.

«شل بمل بده» این را نوازنده گیتار به نوازنده ارگ برقی از توی میکروفون گفت و شروع کرد به کوک کردن گیتارش. خانم خواننده که بلوز شلوار پوشیده بود حالا تغییر پوشش داده لباس سرخ طلادوزی بلندی به تن کرده بود و دامنش از قوزک پا تا نزدیک کمر از دوسو چاک می‌خورد. او هم صدایش را با همان آهنگ قبلی کوک کرد. «عشق منی . . .» و ارگ نواز به او گفت: «کمی بالاتر . . .»، «ایران ویران من . . .»، «باز هم بالاتر»، «ویران ایران من . . .»، «بالاتر».

و من چشمان تشنه مردانی چند و دیدگان بهت زده زنائی بسیار را دیدم که نگاهشان از قوزک پا تا کمر در امتداد چاک دامن خانم سرخ پوش «بالا» و «بالاتر» میرفت.

### ساعت ده و چهل و پنج دقیقه

ظرفیت سالن تکمیل شد و خانم و آقای صاحبخانه وارد شدند و همه ما میهمانان جلوی پایشان بلند شدیم. احترام صاحبخانه واجب است! ارکستر یارمبارک باد زد. دختر صاحبخانه کِل زد (اهل ادب می‌بخشند، باید میگفتم هلهله سر داد). خانم خواننده خواند: «اومدیم تا ببریم این گل سفید پنبه را» و بخانم صاحبخانه که سبزه بانمکی است اشاره کرد. خانم صاحبخانه لباس بلند عروسی پوشیده بود و نوه‌هایش زیر دامنش را گرفته بودند. دختر صاحبخانه هم جلوی آنها راه میرفت و «سورپرایز، سورپرایز» میکرد.

خانم خواننده اعلام کرد: «امشب جشن چهلمین سال ازدواج آقا و خانم صاحبخانه است». سر و صدای مهمانان بلند شد. «وا، خدا مرگم! پس چرا خبر ندادید. اقلاً هدیه بیاوریم؟» و جواب که «میخواستیم سورپرایز باشد». کلمه سورپرایز را دختر صاحبخانه نزدیک به ۶۳ بار تکرار کرد.

### ساعت یازده

سینی‌های پر از مشروب را مستخدمه‌های یونیفورم پوش چرخاندند، اما تا به آقای ابرو کلفت رسید، ویسکی تمام شده بود. لاجرم عرق خورد. حبه قند من نرسید. بخانم مستخدمه یادآوری کردم، صدایم را نشنید. ارکستر هنوز بردن «گل سفید پنبه» را فریاد میکرد.

### ساعت یازده و نیم

بفرمائید اردور. گرسنگان آب آتشین زده و اشتها باز کرده به میز حمله کردند. چلو خورش قورمه سبزی، کشک و بادمجان، سبزی پلو با ماهی آزاد، میرزا قاسمی، نرگسی، باقالا قاتق، سوشی و ده پانزده نوع غذای دیگر با سبزی و ترشی جات روی میز چیده بودند و از توی حیاط هم فصل به فصل کباب برگ، کوبیده، دل و قلوه، جوجه کباب و دنبلان

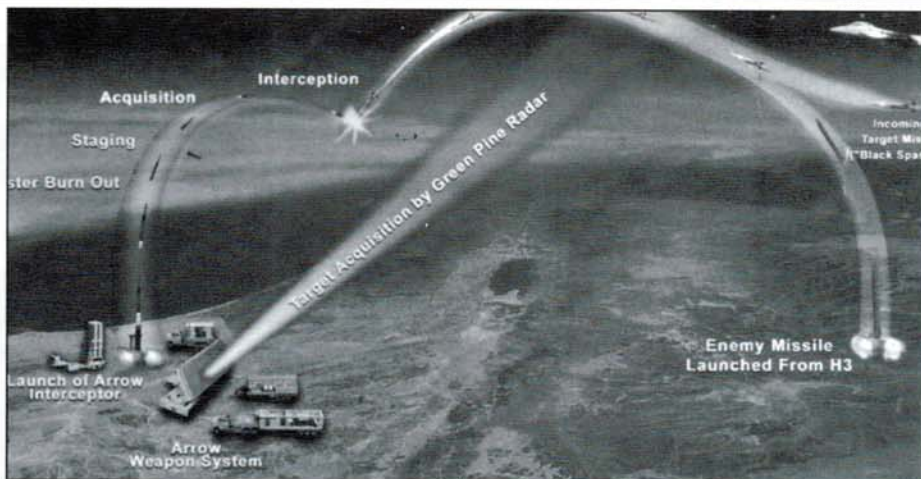
۲۰۰۳ نسل دوم این موشکها بنام Arrow II interceptop به ارتش واگذار شده است. این موشکها بسیار دقیق و دارای توانایی مانور فوق العاده میباشند و میتوانند موشکهای مهاجم را در فضا پیدا و منهدم کنند. آقای لوی برای روشن نمودن طرز کار این موشک ها میگوید که تصور کنید که دو نفر کابوی از دور بیکدیگر شلیک میکنند و یکی از آنان بجای آنکه شلیک کننده را هدف بگیرد، گلوله شلیک شده را هدف بگیرد.

این کاریست که بعهدده موشک Arrow

گذاشته شده با این فرق که سرعت موشک مهاجم خیلی بیشتر از سرعت گلوله هفت تیر میباشد. موفقیت موشک در پیدا کردن موشک مهاجم در فضا و انهدام آن حاصل استفاده از تکنولوژی های بسیار پیشرفته در طرح و ساخت این سیستم است که توسط عده ای از فارغ التحصیلان دانشگاه تخنئون میسر گردیده است. تماس با موشک مهاجم در ارتفاع بسیار زیادی انجام میگردد (بیش از ۵۰ کیلومتر - مترجم) چون طراحان بیم آنرا داشتند چنانچه انهدام در ارتفاع پائین انجام گیرد و موشک مهاجم دارای کلاهک شیمیائی و یا اتمی باشد، انفجار آن باعث آلودگی فضای کشور شود. به اضافه این موشکها که دارای سرعتی چندین برابر سرعت صوت هستند، قادرند بسرعت چندین موشک مهاجم را منهدم کنند و باین ترتیب حمله چندین موشک را خنثی نمایند.

هزینه طرح و ساخت موشک Arrow به بیش از یک میلیارد دلار بالغ شده که ۷۰ درصد آن از سوی دولت آمریکا تأمین گردیده است. درعوض دولت آمریکا خواهد توانست از نتایج این پروژه بهره بگیرد.

در اواسط سال گذشته شرکت صنایع فضائی اسرائیل قراردادی با کمپانی عظیم Boeing منعقد نمود که بموجب آن در حدود ۵۰ درصد از قسمتهای این موشک ها در کارخانه های شرکت Boeing ساخته شود. (این قرارداد برای اسرائیل جنبه استراتژیکی دارد. چون شرکت با کمپانی Boeing درهای بازار جهانی را برای فروش آینده موشکها به آسانی باز خواهد کرد - مترجم).



آمریکا برای جلوگیری از حمله نیروی هوائی اسرائیل به عراق که ممکن بود بتحت ازمهم پاشیده شدن ائتلاف کشورهای متحده درجنگ شود، شماره های رمز پروازهای هواپیمای نظامی را به اسرائیل نداد و به این صورت هواپیماهای اسرائیل نمیتوانستند بحریم فضائی عراق که در تسلط نیروی هوائی آمریکا و انگلستان بود، وارد شوند.

بر اثر این حملات موشکی و تهدید از سوی کشورهای دیگر در خاورمیانه، دولت اسرائیل تصمیم گرفت که طراحی و ساخت موشکهای Arrow را با شتاب پیش ببرد. شرکت صنایع فضائی اسرائیل با کمک مالی آمریکا، این پروژه را به انجام رسانید ( در حال حاضر پس از قرارداد صلح با مصر و سرنگون شدن رژیم عراق، تهدید های موشکی از طرف ایران و سوریه خطر بزرگی برای اسرائیل محسوب میشود - مترجم).

آقای لوی یک جوان ۴۲ ساله است که از سال ۱۹۹۰ پس از ۵ سال خدمت در نیروی هوائی اسرائیل و اتمام تحصیلات خود در دانشکده فنی علوم فضائی در تخنئون، به شرکت صنایع فضائی اسرائیل پیوسته است. نامبرده در سمت های مختلفی مانند مسئول پروژه، مهندس سیستم، مهندس ارشد پروژه و اکنون درسمت مدیر کل پروژه مشغول بکار است و به مسئولیت بزرگ خود بسیار آگاه است و موفقیت خود را مدیون تحصیلات خود در دانشگاه تخنئون میداند.

از سال ۲۰۰۰ بتدریج موشکهای اولیه به ارتش اسرائیل تحویل داده شده و در سال

## موشکهای ضد موشک پاسداران اسرائیل

نقل از: انتشارت دانشگاه تخنئون  
ترجمه: مهرداد لوی صدق

برای کشوری به مساحت اسرائیل، حمله موشکی از جانب کشور دشمن مسئله ایست بسیار حیاتی. به این واسطه است که آقای Boaz Levy فارغ التحصیل دانشکده علوم فنی تخنئون در اسرائیل هر روز از ساعت ۶/۳۰ صبح تا بعداز نیمه شب در اداره خود مشغول بکار است. آقای لوی مدیر عامل برنامه موشک های Arrow در صنایع فضائی اسرائیل است و بخوبی آگاه است که تا چه اندازه موفقیت او و همکارانش در این پروژه برای تأمین امنیت کشور اسرائیل مهم است.

امروزه در خاورمیانه موشکهای دوربرد با برد بیش از ۱۵۰۰ کیلومتر و بیشتر در دست کشورهای مختلف قرار دارند که قادر به حمل کلاهک های سلاحهای کشتار همگانی میباشند. به این جهت برای دفاع از خود، اسرائیل نیاز به موشک های ضد موشک دارد تا بتواند هر حمله احتمالی را خنثی کند.

باید توجه داشت که فاصله بغداد - تل آویو فقط ۹۰۰ کیلومتر است و عراقی ها در سال ۱۹۹۱ در طول مدت جنگ خلیج فارس ۲۹ موشک بسوی اسرائیل پرتاب کردند که به مراکز چند شهر اصابت کرد (در آن موقع دولت

# تازه های پزشکی

از: مجله تایم

برگردان: زیبا امینی

مجله تایم در آخرین شماره خود تحت عنوان «قلب سالم، زندگی سالم» یافته‌های جدید ناشی از تحقیقات پزشکی را در مبارزه با بیماریهای قلبی بچاپ رسانده است. تایم مینویسد:

سال ۲۰۰۳، سال پرهیجانی بود برای پیشرفتهای تازه در معالجه بیماریهای قلبی و آزمایشات و داروهائی که در این راه به آن نیاز است.

از جمله این پیشرفتها استفاده از یاخته‌های پایه‌ای مغز استخوان یا Bone Narrow Stem Cels است.

در پی یک حمله قلبی پزشکان میتوانند لخته‌های خون و چربی را که در شریان‌ها (سرخرگها) بسته شده و مانع جریان خون به قلب میشوند را خرد و خارج کرده و رگ را پاک سازند. اما تاکنون پزشکان قادر نبوده‌اند که صدمات ناشی از این بسته شدن رگ‌ها را به ماهیچه قلب ازبین ببرند. اما اکنون پزشکان به تکنیک جدیدی دست یافته‌اند که میتوانند با استفاده از یافته‌های اولیه مغز استخوان افراد Bone Narrow Stem Cels به رفع این مشکل نائل آیند. به این ترتیب که آنها پس از گذشت سه ماه از کاشتن (Implant) یاخته‌های اولیه مغز استخوان در بخش‌های صدمه دیده قلب متوجه شدند که از ضایعات بخش صدمه دیده کم شده و قلب تقریباً بطور

طبیعی کار خود را از سرگرفته است. گرچه تحقیقات در این زمینه هنوز مراحل ابتدائی خود را طی میکنند، اما درآینده میتواند در معالجات ضایعات قلبی ناشی از حمله‌های قلبی نتایج انقلابی بدست بدهد. کار تازه دیگری که برای مبارزه با بیماریهای قلبی و گرفتگی رگها، برائز بسته و سخت شدن چربی در رگها، صورت گرفته است، تزریق کلسترول از نوع خوب آن به بیمار است. آزمایشهای انجام شده نشان داده است که پس از چندبار تزریق نوعی مصنوعی از لیپوپروتئین (Lipoprotein) که به کلسترول خوب معروف است، بخش اعظم گرفتگی رگهای قلبی بیمار برطرف شده است.

این تزریق در هفته یکبار انجام میشود و نتیجه آن پس از گذشت پنج هفته پدیدار خواهد شد.

آزمایشهایی که تاکنون درباره این موضوع بر روی زنان و مردان انجام شده در مقیاسی کوچک بوده ولی نتایج بدست آمده بسیار امیدبخش است.

سومین یافته جدید پزشکی که آن نیز میتواند گرفتگی‌های شریانها را برطرف کند در بزاق دهان خفاش کشف شده است.

بزاق دهان خفاش دارای ماده‌ای است که در واقع یک بازکننده رگهای بسته است. بکار بردن این ماده که با حروف (DSPA) معرفی شده است تا نه ساعت پس از یک سکته مغزی (در مورد معمول ترین و بیشترین نوع

آن) میتواند موثر واقع شود.

درمان جاری سگته مغزی (Stroke) بنام (TPA) تنها تا سه ساعت پس از سگته مغزی میتواند اثر داشته باشد.

تاکنون آزمایشات محدودی با ماده DSPA انجام شده اما در این زمینه آزمایشهای مهمی بزودی در آمریکا و اروپا آغاز خواهد شد.

اما معمولترین داروی ضد انعقاد خون «وارفاین» (Warfarin) یا «کومادین» (Coumadine) که بیش از پنجاه سال است بعنوان یک داروی استاندارد برای رقیق کردن خون و جلوگیری از بسته شدن آن در رگها بکار برده میشود. یک داروی جانشین جدید یافته است که «زی ملاگاتران» (Melagatran) نامیده میشود. این دارو بسرعت جذب شده و احتیاج به تنظیم «دوسها» (مقادیر مصرف) یا آزمایشهای متعدد خون نداشته و با غذا و یا داروهای دیگر ناسازگاری ندارد.

خانمها! قلب شما، به شما میگوید که عاشق هستید و یا رنجیده و ترسیده‌اید. اما به شما نمیگوید که دچار بیماری است.

مجتمع قلب آمریکا (American Heart Association) از زنان میخواهد که به قلب خود توجه بیشتری کنند تا از زندگی بهتر و طولانی‌تری برخوردار شوند.

بسیاری از شریاطی که موجب افزایش ریسک (خطر) امراض قلبی عروقی میشود، برای مردان و زنان یکی است. این خطرها شامل فشار خون و کلسترول خون بالا، چاقی، استعمال دخانیات، عدم فعالیت بدنی و قند است.

صرفه‌نظر از اینکه زن یا مرد باشید اگر فشار خون و کلسترول خود را کنترل کنید، وزن خود را پائین نگاه داشته از یک رژیم غذایی سالم پیروی کنید و در همین حال همراه با فعالیت‌های روزمره بدنی کمی هم ورزش کنید، خطر حمله‌های قلبی و سگته مغزی را به پائین ترین حد خود خواهید رساند.

هشتاد درصد از کسانی که سیگار می‌کشند این کار را از قبل از هیجده سالگی و

شونده که در مردان مشاهده میشود، نباشد. تحقیقات تازه بر روی زنانی که دچار حمله های قلبی شده اند روشن کرده است که تنها یک تن از سه نفر آنان دچار درد در سینه شده اند و اکثراً از یک خستگی غیرقابل توجیه، مشکل بیخوابی و تنگی نفس از یک ماه پیش از عارضه قلبی شکایت داشته اند.

سکته مغزی میشوند که پانصد هزار نفر آنان برای اولین بار دچار این بیماری میشوند (سکته های مغزی هم بر اثر بسته شدن رگهایی که خون را به مغز میبرند صورت میگیرد). زنان باید متوجه باشند که علائم سکته های قلبی در آنان ممکن است مشابه علائم کلاسیکی چون درد در سینه یا دردهای پخش

معمولاً از پانزده سالگی شروع کرده اند. پنجاه و چهار درصد از آمریکائی ها به اندازه کافی فعالیت بدنی ندارند و توصیه های متخصصان را برای پیاده روی و ورزش که عامل مؤثری در جلوگیری و پیشرفت بیماریهای قلبی است، نادیده میگیرند.

بیشتر زنان به امراض قلبی و سکته مغزی بعنوان یک عامل مهم تهدید کننده جانشان فکر نمی کنند و اگر هم به آن توجه کنند، آنرا صرفاً یک بیماری مردانه می بینند، در حالیکه بیماریهای قلبی عروقی بالاترین دلیل مرگ در زنان است و تعداد زنانی که از این بیماری جان خود را از دست میدهند از کسانی که بر اثر همه انواع سرطان از جمله سرطان سینه جان خود را از دست می دهند، بیشتر است.

در آمریکا از هر پنج نفر (یک نفر از چهار بزرگسال) دارای فشار خون بیش از حد طبیعی (فشار خون بالا) هستند که سی درصد آنان اساساً نمی دانند دچار این بیماری هستند.

سی و چهار درصد آنان که به بیماری خود پی برده اند، فشار خون خود را با دارو کنترل می کنند. ۲۵ درصد آنان با وجودی که دارو مصرف میکنند، فشار خون خود را در کنترل ندارند و یازده درصد از کسانی که دارای فشار خون هستند از دارو استفاده نمی کنند.

امروزه از هر چهار مرد یک نفر و از هر پنج زن یک تن سیگار میکشند که بصورت قابل ملاحظه ای خطر بیماریهای قلبی را در آنان افزایش میدهد.

به آمارهای باور نکردنی امراض قلبی در آمریکا توجه کنید: بیش از ۶۴ میلیون آمریکائی دارای نوعی بیماری قلبی عروقی هستند.

پیش بینی شده است که امسال یک میلیون و دویست هزار آمریکائی دچار حمله های قلبی شوند که براساس برآوردها هفتصد هزار نفر از آنان برای اولین بار دچار این عارضه خواهند شد.

هر ساله هفتصد هزار نفر نیز دچار

The National Republican Congressional Committee  
**National Leadership Award**

presented to:

**James Elist MD FACS**

Honorary Co-Chairman  
Physicians' Advisory Board

A recognition of outstanding service and commitment to Republican ideals, and in particular for assistance and guidance administered to the Republican Leadership in the area of Health Care Reform.

*Tom DeLay*  
Congressman Tom DeLay  
Majority Leader



دیپلم افتخار دریافتی دکتر جمشید ایست بعنوان معاونت هیئت مدیره مشورتی پزشکان

## دکتر جمشید ایست و موفقیت تازه اش



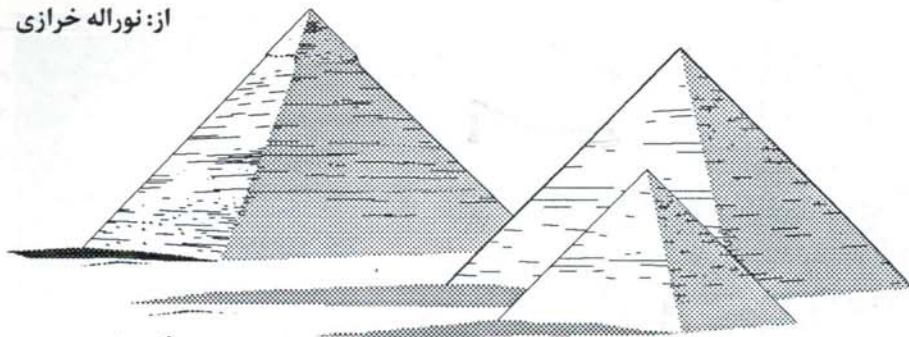
براساس اطلاعات دریافتی اخیر از طرف The National Republican Congressional Committee  
دکتر جمشید ایست بدریافت جایزه National Leadership Award نائل آمده و بعنوان معاونت افتخاری

هیئت مدیره مشورتی پزشکان در زمینه های بهداشتی و رفاهی انتخاب شده است. انتخاب دکتر ایست به این سمت افتخاریست برای جامعه ایرانیان برونمرز. نامبرده سالها بعنوان پزشک مشاور در مسائل پزشکی به قضات آمریکا اطلاعات پزشکی داده است و این کمکها موجب گردید تا به سمت فوق برگزیده شود.

دکتر ایست تخصص خود را از بیمارستان واشنگتن واقع در واشنگتن دی. سی. دریافت کرده و تاکنون برنده جوایز مختلف پزشکی در سطح بین المللی بوده است. دکتر جمشید ایست براساس اختراعاتی که در زمینه های تخصصی خود دارد به دعوت کمپانی های مختلف داروئی و جراحی به کشورهای مختلف مسافرت میکند و از سوی کمپانی معتبر Johnson & Johnson بعنوان مشاور برای آموزش پزشکان در زمینه های تخصصی اش انتخاب شده است.

ما موفقیت های این پزشک موفق و متواضع را به وی تبریک میگوئیم و برای او و سایر پزشکان جوان و برجسته ایرانی توفیق مسئلت داریم.

از: نوره خرازی



## دلگی از سرزمین فراغنه

«... این دلک مصری که ماسک وکیل دعاوی را به چهره خود زده است، یهودی ستیزی را بوضعی خنده آور درآورده است. برای طلاها و نقرهها و جواهرات خیالی که یهودیان در موقع فرار (!) از مصر از مردم آن به جبر و زور گرفته‌اند (و به ادعای واهی او فقط یک قلم آن ۳۰۰ هزار کیلو طلا بوده است) بیلیون‌ها دلار از یهودیان دنیا مطالبه میکند به اضافه پنج درصد بهره برای ۳۳۰۰ سال. او ضمناً کاسه کوزه را بر سر فرزندان یعقوب شکسته است و برای کاسه کوزه و دیگ و کفگیر و ملاقه و ائاثیه‌های آشپزخانه هم که به عقیده او آنان با حیله و تزویر از همسایه های خود عاریه کرده و پس نداده‌اند غرامت می‌خواهد! ...»

یهودیان حیله‌گر به این وسیله زنان مصری را در مضیقه قرار داده و سرشان را گرم کرده‌اند که برای پس گرفتن طلا و نقره های مسروقه بدنبال یهودیان فراری ندوند. این دلک مصری که ماسک وکیل دعاوی را بصورت زده است و لقب دکتر حقوق را هم یدک میکشد به کمک یک مشت دلک دیگر مثل خودش در این تعصب جزائی (!) تا توانسته است بار بدهی یهودیان دنیا را سنگین تر کرده است نه تنها بیلیون ها دلار غرامت طلاها و نقرهها و جواهرات از دست داده زنان مصری را مطالبه میکند بلکه بهره ۵ درصد هم برای ۳۳۰۰ سال می‌خواهد و وقتی خبرنگار الاهرام از او پرسیده است آیا احتمال مصالحه با یهودیان دنیا هست و تخفیفی در این مبلغ چند تریلیون دلاری خواهد داد گفته است شاید چند درصدی تقلیل میسر باشد.



بحث اینکه آیا این وکیل دیوانه و

همقطاران احمق‌تر از خودش این اقامه دعوی را برای یک ماجرای تحریف شده ۳۳۰۰ ساله دنبال خواهند کرد یا نه در میان نیست بلکه وقاحت و بی حیائی آنها در عنوان کردن چنین کاری است مسخره بازی و اقدامی که توهین به عقل و شعور ماست و انسان را کینت میکند.

یهودیان در سراسر تاریخ خود از هامان تا هیتلر گرفته با همه نوع خصم و دشمنی روبرو شده‌اند و با آسوری ها و رومی ها جوال رفته و دست به یقه بوده‌اند ولی هرگز با گروهی دلک سروکار نداشته و گلاویز نشده‌اند و باید دید این ماجرا به چه نحوی پایان می یابد.

هارون همشهری ما از خطه کاشان قدری نگران است که اگر وکیل مصری در این اقامه دعوی موفق شود لابد سراغ او هم خواهد آمد. روی این اصل از همین حالا یک کلک بزرگ در راهرو منزل خودش گذاشته است و هر وقت از کنار آن میگذرد پول خوردهای جیب خودش را در

ادعا میکند که یهودیان در ۳۳۰۰ سال پیش در موقع خروج از مصر میلیاردها دلار طلا و نقره و جواهرات را به حیله و تزویر و زور و جبر از زنان مصری گرفته‌اند و نیمه شب زده‌اند به چاک و تنها طلای دزدیده شده بیش از ۳۰۰ هزار کیلو گرم بوده‌است!

حال او از طرف مردم مصر میکوشد این غرامت چند بیلیون دلاری را وصول کرده و بین شهروندان خود تقسیم کند.

مضحک بودن و مسخره بودن این ماجرا و این ادعا صد برابر میشود وقتی او طی مصاحبه خود با الاهرام ادعا میکند یهودیان درحال فرار از مصر علاوه بر طلا و نقره و جواهرات، ائاثیه آشپزخانه خانه داران مصری را هم از قبیل دیگ و کفگیر و ملاقه و ماهی تابه با حقه‌بازی از آنان عاریه میکنند و با خود میبرند.

وقتی خبرنگار از او میپرسد بنا کج رفتن ۳۰۰ هزار کیلو گرم طلا، دیگ دیگر و ملاقه چرا؟ او جواب میدهد

در این ایام پُر شر و شور مملو از خشونت و اضطراب و دلواپسی و هزار بدبختی دیگر، گاه افرادی گمنام که نه سر پیازند و نه ته پیاز، تست به دیوانگی هائی میزنند و دانسته یا ندانسته ماجراهائی بوجود می آورند که انسان بخنده می افتد ولی خنده‌ای که اغلب تبدیل به زهرخند میشود و عنوان «خننده سوزمونی» به آن تعلق میگیرد.

چند هفته‌ای است در اینترنت و اخیراً هم در بعضی از رسانه‌های همگانی مسخره بازی یک وکیل دعاوی مصری مورد بحث قرار گرفته است و گویا یواش یواش دارد جنبه جدی بخود میگیرد.

این وکیل دعاوی مُخبط المزاج که وقاحت و حماقت را درهم آمیخته است و با کمک گروهی از همقطاران مصری خودش که در سوئیس بسر میبرند در صد تهیه ادعا نامه‌ای بمبلغ بیلیونها دلار برعلیه یهودیان اسرائیل و دنیا است.

در مصاحبه‌ای که اخیراً روزنامه معروف الاهرام با این فرد داشته است او



## مهتاب لذت‌های من

از: ثریا پاستور

تو ای مهتاب لذت‌های من  
روشنی بخش دل پر مهر من  
بیا بنشین در این منزلگه عشق  
سراسر شادی و سقفش همه عشق  
\*\*\*

بشو مهتاب، به تن کن پیرهن نور  
بپوشان خانه‌ام، از شادی و سور  
بجای غم، بیفشان سفره‌ی دل  
درو کن زندگی، در وادی دل  
\*\*\*

بهر لحظه به لحظه پر کن از دور  
همه گلبوته‌های خانه‌ی نور  
بساز صندوقچه‌ای از تاک انگور  
بپا کن میکده، بر شاخ انگور  
\*\*\*

بپا کن در وجودم، باغ رویا  
زلذت پر کن این دنیا و فردا  
ز چشمان شبت، فردائی روشن  
ز سرخی لب، یک رنگ روشن  
\*\*\*

وجودم را همه، آتش بگیرد  
ز آتش، جان و تن، سوزی بگیرد  
ز آتش، قلب من همچون زمانه  
بسوزد دم به دم، در این زمانه  
\*\*\*

تنم، جانم، دلم، شیدائی تو  
ز عشق وصل تو، سرشارم از تو  
پر از شوق و پر از شور و همه سوز  
دلم گردد ز عشقت، شعله افروز  
\*\*\*

تنم، آتشفشان گرمی و نور  
وجودم، آشیان سبزی و سور  
ز آتش پر شود هم قلب و هم جان  
سرایای وجودم، پرتوافشان

آبان ۱۳۷۸ (سال ۱۹۹۹) - وین

اثاثیه آشپزخانه و دیگ و ملاقه و کفگیر و کاسه بشقاب‌های زنان مصری را هم که یهودیان با حيله گری به چنگ آورده و با خودشان برده‌اند باید مسترد شود وگرنه پول آن به مبلغ غرامت بیلیون‌ها دلار طلا و نقره و جواهرات اضافه شود.

سوالی که پیش می‌آید اینکه آیا این دلقک مصری پروانه وکالت خودش را از کدام جهنم دزه‌ای به کف آورده است؟

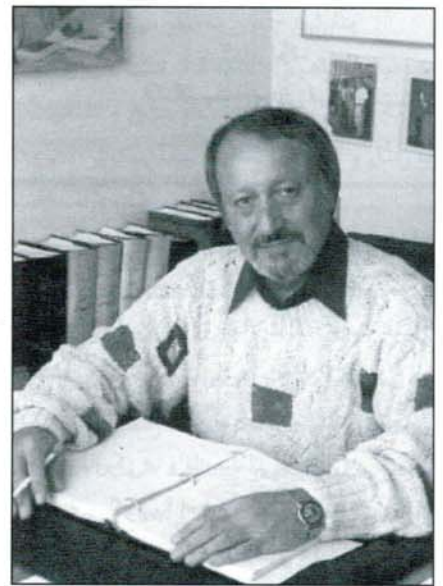
ان میریزد که اگر مأمورین مصری سراغ او آمدند موجودی قلک را تحویل بدهد و خانه خودش را از دست ندهد. شاید هم حق با اوست و ضرری ندارد ما هم باو تاسی کنیم و قلک کذائی را در کریدور منزل خودمان برقرار کنیم.

شاید باور کردن آن آسان نباشد ولی این وکیل مصری یهودی ستیزی را بوضع خنده‌آوری انداخته و اصرار دارد که

فردا مرا چو غصه فراموش میکنی  
آقای ابتهاج دیگر شاعران را به یک  
طبع آزمائی دعوت کرده بودند و لذا چندین  
شاعر میهن سرا و حتی نوسرا از این غزل  
استقبال کردند مثل استاد شهریار:

ای دل به ساز عرش اگر گوش میکنی  
از ساکنان فرش فراموش میکنی  
گرناي زهره بشنوی ای دل بگوش هوش  
آفاق را به زمزمه مدهوش میکنی  
در آن زمان بعضی از ما که تازه کار  
بودیم نیز خطر کرده و طبع به آزمون کشیدیم  
و نمونه‌اش همین عزلی است که من سروده‌ام:  
هر شب به لای لائی من گوش میکنی  
شهد شراب شعر مرا نوش میکنی

من آن خم شراب زجوش افتاده‌ام  
ساقی و شانه‌ام تو پر از جوش میکنی  
کم کم حجاب حجب زجان بر می‌افکنی  
شب را به ناز و عشوه هوس پوش میکنی  
بی پرده ره به پرده ممنوع میبری  
شادا، حریم شرم فراموش میکنی  
چون موج خیز و سوسه خواب کناره را  
با بوسه‌های تب زده مغشوش میکنی  
دشت مرا که تشنه شوق شکفتن است  
با چشمه‌های نوش هم آغوش میکنی  
گرداب لذتی تو و آتشگه مرا  
برخویش می‌کشانی و خاموش میکنی  
وانگه مرا زلحظه دلخواه الهتباب  
در خلسه می‌نشانی و مدهوش میکنی  
\* \* \*  
شام دگر می‌آید و از راه شیطنت  
مهمان مرا به بزم شب دوش میکنی



## غزل

از: جهانگیر صداقت فر

جهانگیر صداقت فر که از دیرباز با «شوفار» همکاری داشته را بیشتر ما بعنوان یک شاعر نوپرداز می‌شناسیم، حال آنکه او در شعر کلاسیک نیز چیره دست است.  
بر غزلی که در زیر ملاحظه میکنید، جهانگیر صداقت فر خود این مقدمه را نوشته است:

شأن نزول این غزل، که از دوران جوانی چنین بوده است که در آن سالهای دور، شاعر چیره دست معاصر هوشنگ ابتهاج متخلص به «سایه» با این مطلع سروده بود که:  
امشب به قصه دل من گوش میکنی



# الفبای عشق

شکوفه‌هایی از نور کبالا و روانشناسی عرفانی

«من بیمار عشقم ...  
 همه موجودات، همه آدمیان  
 دوستان من‌اند،  
 «پاره‌هایی از  
 وجود من‌اند،  
 «اما این نور را چگونه با آنها  
 درمیان بگذارم؟»

راو کوک

(کبالیست یهودی قرن بیستم)

## چگونه از هیتلر

## درس عشق بیاموزیم؟

از: دکتر میترا مقبوله

تقدیم به روان پاک

دکتر هوشنگ ابرامی،

انسان روشن ضمیر

و نیک سرشتی که

به ناگهان به عرش الهی

فراخوانده شد

و حرفهایش ناتمام ماند.

حکایت کرده‌اند که یک مقام عالی‌رتبه نازی دچار مالیخولیا و هذیان شد و او را به تیمارستان منتقل نمودند. پس از چند روز پزشک معالج وی متوجه شد که گرچه تمام هذیان‌ها و چرت و پرت‌های جنون‌آمیز این

افسر نازی بر روی افکار ضد یهودی دور سیزند، اما درعین حال تمام کتابهایی که با خود به تیمارستان آورده همه یا به قلم نویسندگان یهودی است و یا در مورد خدمات یهودیان به بشریت است. بالاخره روانپزشک مربوطه طاقت نیاورد و یک روز دلیل این تضاد شگفت‌انگیز را از بیمارش جويا شد. افسر نازی سرش را از روی کتابی که مشغول مطالعه آن بود بلند کرد و با نگاه فقیه اندر سفیه به او گفت: «آقای دکتر، شما انگار یادتان رفته است که بنده دیوانه هستم!».

اما قبل از آنکه شما عزیزان فکر کنید که شاید بنده هم دیوانه هستم که سخن از دو چیز متضاد یعنی فراگیری درس عشق از هیتلر و نازیها میکنم، بگذارید یادتان بیاورم که وقتی از لقمان حکیم پرسیدند: «ادب از که آموختی؟» گفت: «از بی ادبان». پس چرا ما نتوانیم رمز عشق و معرفت را از نفرت طلبان و بی‌معرفتان بیاموزیم؟ راستش را بخواهید، اینطور به نظر میرسد که جامعه بشری و بخصوص ما یهودیان هنوز که هنوز است چنانکه باید و شاید درسهائی را که باید از فجایع عظیم آلمان نازی کسب میکردیم به درستی فرا نگرفته‌ایم، و شاید یکی از دلالتی که این دیوصفتان بار دیگر با وقاحت هرچه تمامتر در گوشه و کنار دنیا قد غلم کرده‌اند همین باشد.

از سوی دیگر، برخی از شما دوستداران نشریه شوفار نیز ممکن است با من مدعی شوید که چرا در این سری مقالات که تحت عنوان «الفبای عشق» میباشد، بجای قلم زدن در مورد عشق و مهر و محبت، بیشتر از نفرت و رزیه‌ها، تاریکی‌ها و نا بسامانی‌های درونی انسان سخن می‌گوئیم؟ اجازه بدهید پاسخ شما را از زبان روانشناس معروف دکتر «کارل یونگ» بدهم. او همواره تأکید میکرد که: «برای رسیدن به نور، ابتدا باید تاریکی را شناخت». اما اکثر ما آدمها از پرداختن به کار مشکل‌خودنگری و خودشنکی و شناسائی تاریکی‌های درون بشدت بیزاریم، و اگر خیلی همت کنیم معمولا فقط می‌کوشیم تا با کمک یکی دو سمینار چند ساعته و پرداخت چند صد دلار شهریه یا با خواندن مشتی کتاب و مقالات سطحی و عوام پسند به رموز مهرورزی و عشق و به نور معرفت دست یابیم. اما این کار درست مانند این است که کاخ زیبا و مجللی را بروی منجلابی پر از کثافات و مار و افعی بنا کنیم. آیا بهتر نیست که قبل از دعوت الهه عشق به لانه محقر قلبمان، لاقط کمی این لانه را جارو و پارو کنیم و زباله‌های متعفن را دور بریزیم؟ صوفیان ایران، کبالیست‌های یهود، و عرفای ممالک دیگر اغلب بخود لقب «رفته‌گران قلب انسانها» را میدادند و اینان بجای سرکسیه

کردن مردم با وعده و وعیدهای موهوم، فن «جارو کشی» قلب و مراقبه و تزکیه دل از خطاها و سیاهی‌ها را به آدمها می آموختند:

دفتر صوفی سواد و حرف نیست

جز دل اسپید همچون برف نیست  
برهمن روال، در کتاب یشعیا (فصل اول، بند ۱۸) خداوند خطاب به قوم یهود چنین میگوید: «هم اکنون بیائید با یکدیگر صحبت کنیم، اگر خطاهایتان همانند مخملی سرخ فام باشند، مانند برف سفید خواهند شد». بنابراین چنین به نظر میرسد که اگر ما یهودیان بخواییم چنانکه قرار است «توری میان اقوام» باشیم و پیام وحدت و عشق و انسانیت را با رفتار و کردار و گفتار خودمان بگوش بشریت برسانیم، ابتدا باید در کمال شفقت و صداقت به تاریکی‌ها و خطاهایمان آگاهی پیدا کنیم. بی جهت نیست که در مهمترین نیایش روز کیبور یهودیان بطور دسته جمعی و در ملاعام به لیست بزرگی از گناهان، حتی گناهانی که بسیاری از آنها را شخصا مرتکب نشده‌اند، اذعان میدارند و از خداوند طلب آمرزش و بخشش می کنند:

تو یقین می‌دان که صد عالم گناه

از تَف یک توبه برخیزد ز راه  
حتما میبرسید: همه اینها درست، اما ما یهودی‌ها چگونه میتوانیم از موجود دیوصفتی مانند هیتلر درس عشق بیاموزیم؟ برای درست انجام دادن این کار، باید ابتدا کشف کنیم که هیتلر و دارو و دسته او از چه مواد فکری مسموم و نفرت‌زائی تغذیه میکردند، و بعد مصممانه بکوشیم جان و دل خودمان را از این مواد کاملا پاک بداریم. همانگونه که امروز علم طب پیشگیری امراض بما توصیه می کند که اکثر سرطانها در اثر تغذیه جسمانی نادرست و تماس با مواد شیمیائی خطرناک بوجود می آیند، علم روانشناسی عرفانی نیز بما توصیه میکند که سرطان نفرت و تعصب در اثر تغذیه فکری نادرست و تماس با عقاید خرافی و باورهای خطرناک بوجود می‌آید:

پاک گردان از تعصب جان من

گو مباحث این قصه در دیوان من!

همانگونه که در داستان فکاهی زیر

ترسیم شده، یک یهودی زیرک و باهوش باید این توانائی را داشته باشد که حتی از نفرت و تعصب ضد یهودان نیز بهترین بهره را ببرد:

حکایت شده است که یکی از یهودیان پس از چند ماه اقامت در اردوگاه مرگ نازیها، از همسر آلمانی و غیریهودی‌اش نامه‌ای دریافت داشت به این مضمون: «همسر عزیزم، از هنگامی که ترا بجرم یهودی بودن از من جدا کرده و به اردوگاه برده‌اند، کسی نیست که قطعه زمینی کشاورزی ما را شخم بزند تا من بتوانم بذر محصولات را در آن بکارم، لطفاً اگر راه چاره‌ای به فکر می‌رسی به من راهنمایی کن که چه بکنم؟».

زندانی یهودی، با علم به این که نازی‌های متصدی اردوگاه تمام نامه‌ها را به دقت میخوانند، در پاسخ همسرش نوشت: «عزیزم، از تو خواهش دارم بهیچوجه زمین زراعتی ما را شخم نزن! من قبل از اینکه به این اردوگاه آورده شوم، کلیه دارائی خانواده و همچنین مقدار زیادی از جواهرات و اسلحه‌های گرانبها را در قسمت‌های مختلف این زمین پنهان کرده‌ام، فعلا فکر شخم زدن این زمین و کاشتن تخم را از سرت بیرون کن تا من به تو خبر بدهم».

هنوز چند روزی از ارسال این نامه نگذشته بود که مرد یهودی از همسر آلمانی خود نامه دیگری دریافت کرد: «شوهر خوب و مهربانم، چندین سرباز و افسر نازی دیروز به اینجا هجوم آوردند و در جستجوی جواهرات و مهمات تمام مزرعه ما را با وسائل مخصوص بکلی زیر و رو کردند اما چیزی پیدا نکردند. بمن بگو حالا چه بکنم؟». زندانی یهودی در جواب همسرش فقط با خط درشت نوشت: «عزیزم، حالا که الحمداله مشکل شخم زدن حل شد، هر چه زودتر تخم‌ها را بکار!!».

و حالا بیائید با هم نگاهی به چند نمونه از اعتقادات و باورهای مورد علاقه هیتلر و دارو و دسته او بیاندازیم و از خودمان بپرسیم آیا حقیقتاً خود ما کاملا از این طرز فکر مسموم کننده و نفرت‌زا مبرا هستیم؟

● مانند کلیه نژاد پرستان تاریخ بشری، هیتلر شدیداً دچار قشرگرائی و

ظاهربینی بود: افسانه‌های باستانی قوم ژرمن را بطور قشری و تحت اللفظی تعبیر میکرد، و در مورد انسانها از روی مذهب و نژاد و ریخت و قیافه ظاهری و نوع تمایلات جنسی آنها داوری میکرد. براساس این معیارها بود که یهودیان، سیاهپوستان و هموسکسوالها را پلید و نجس و مستحق نابودی و اهانت و بردگی می شمرد. اما من و شما چطور؟ آیا ما داستانهای تورات را تحت اللفظی و قشری تعبیر نمی کنیم؟ آیا ما یهودیان به آن درجه از رشد درونی و معرفت و عشق رسیده‌ایم که در مورد همه انسانها فقط از روی میزان انسانیت و خرد و خلاقیت و پختگی شخصیت آنها قضاوت کنیم و نه از روی معیارهای ظاهری؟ آیا من و شما از پیشداوری‌های منفی و سستی در مورد «گوئی‌ها» و مسیحی‌ها و سایر غیریهودیان کاملا مبرا هستیم؟ طرز فکر و رفتار ما نسبت به سیاهپوستان چگونه است؟ آیا اگر فرزند ما بخواهد با یک سیاهپوست یهودی بسیار تحصیلکرده و موفق و دارای کاراکتر فوق‌العاده والا و انسانی ازدواج کند، چه واکنشی نشان خواهیم داد؟

● هیتلر شدیداً دچار خودشیفتگی و «تعکس» یا «فرافکنی» بود، به این صورت که قوم آریائی را قوم برگزیده یا قوم برتر قلمداد مینمود و همه خوبی و پاکی و زیبایی و نبوغ را به قوم آریا، و همه پلیدی و زشتی و عیوب اخلاقی را به یهودیان نسبت میداد. من و شما چطور؟ آیا ما به آن درجه از بلوغ فکری و عاطفی رسیده‌ایم که خوب و بد هر دو را در وجود خودمان، در قوم و فرهنگ مان، و در سایر اقوام و انسانها یکسان ببینیم و بپذیریم؟ آیا به محض آنکه کسی از تورات ما و یهودیت ما و اسرائیل ما انتقاد کرد، بدون بررسی به او بلافاصله لقب «ضد یهود» نمی بندیم و او را لفظاً سنگباران نمی کنیم؟ اگر ما یهودیان خود شیفته نیستیم، چرا هر یک از ما و هر دسته و گروهی در میان چنین می پندارد که تصویری که از یهودیت دارد تنها نسخه مورد قبول است، و چرا نسبت به فرقه‌های دیگر که با ما اختلاف نظر دارند اینچنین بی حرمتی و خصومت می‌ورزیم؟ چرا هر عارف یهودی که از

میان ما برخاسته و ما را از فئاتیسم مذهبی برحذر داشته و به مهربانی و احترام و تواضع نسبت به همه یهودیان و غیریهودیان دعوت نموده، اینچنین او را مورد حمله و آزار و اذیت قرار داده‌ایم؟ (برای نمونه، سرگذشت اسفانگیز کبالیست‌هایی مانند حییم لوتصاتو، بعل شم‌طو، راو کوک و بسیاری دیگر را در کتاب The Jewish Mystical Tradition بقلم استاد Ben Zion Bokser مطالعه نمائید).

● هیتلر شدیداً به دوگانه بینی و قدرت طلبی مبتلا بود، به این معنا که دو قوم «آریائی» و «سامی» را کاملاً متضاد و همیشه دشمن همدیگر میدانست. همگی خوب میدانیم که جنون فکری خائمانسوز، هیتلر و نازیها را بسوی چه جنایاتی سوق داد. اما من و شما چطور؟ وقتی ما «گوئیم» و «ایسرائل» را دو قوم کاملاً متضاد و همیشه دشمن می‌انگاریم، آیا میتوانیم ادعا کنیم که از این نوع دوگانه بینی‌های جنون‌آور و نفرت‌زا پاک و مبرا هستیم؟ ممکن است بگوئید که این دشمنی میان «گوئیم» و «ایسرائل» را غیریهودیان در طی قرون با تعصبات آنتی سمیتیک و اعمال و رفتار شنیع‌شان نسبت به یهودیان موجب گشته‌اند. اما امیدوارم تاب تحمل این واقعیت تلخ را که روانشاد دکتر ابرامی و سایر پژوهشگران برجسته یهودی برملا کرده‌اند داشته باشید، و بتوانید بپذیرید که سهم ما یهودیان نیز در این دشمنی دیرینه و فاجعه آفرین کم نبوده و نیست.

دکتر ابرامی در کتاب «یهودیت اسیر و یهودیت اصیل» (نسخه انگلیسی) در فصل شانزدهم این کتاب تحت عنوان «ضد یهودان در مقابل ضد گوئیم‌ها» چنین مینویسد: «از روزی که بنی اسرائیل دیواری نامرئی میان یهودی‌ها و گوئیم‌ها کشیدند، فاجعه پلید آنتی سمیتیزم قوت گرفت... ممکن است قبول این سخن بخصوص برای بنیادگرایان یهود بسیار مشکل باشد، زیرا که با آنچه در پنجم کتاب اول تورات آمده است مغایرت دارد...». دکتر ابرامی سپس به بررسی نظرات انسانی و احکام زیبای تورات درقبال چگونگی رفتار درست نسبت به

## فرزندان از تجربیات پدر و مادر بهره ای نمی برند و ملت ها از تاریخ درس نمی گیرند به این خاطر است که تجربیات تلخ بارها و بارها تکرار می شوند.

«بیگانگان» و غیر یهودیان میپردازد و به این نتیجه میرسد که تغییر اساسی در این راه و روش انسانی در حدود ۲۵۰۰ سال پیش در زمان «عزرا» بوجود آمد.

عزرا از یکسو بشدت تحت تأثیر قشریگرایان یهودی و زرتشتی و افکار بیگانه ستیز و نفاق‌انگیز آنان قرار گرفته بود و از سوی دیگر دست نشانده سیاستهای امپراطوری رومزوال هخامنشی در ایران بود. پروفیسور فریدمن Friedman در کتاب معروف «چه کسی تورات را نوشته است؟» (Who Wrote The Bible) نشان داده است که توراتی که بدست ما رسیده است گرچه قبل از عزرا نگاشته شده اما توسط عزرا تدوین و تنظیم شده است. به احتمال قوی اکثر شباهت های غیرقابل انکاری که میان آئین یهود و آئین زرتشتی و قوانین این دو مذهب مشاهده می کنیم، از برکت وجود عزرا کاتب است. بی جهت نیست که پیرو این دو آئین بسیار بیشتر از پیروان سایر ادیان اختلاط ناپذیر بوده و از ازدواج با غیر یهودی و یا غیر زرتشتی بشدت پرهیز می کنند. همچنین بی جهت نیست که این دو قوم باستانی هر دو امروز در زمره کم جمعیت ترین اقوام میباشند و متأسفانه در معرض خطر محو و تحلیل نهائی هستند. با وجود آنکه برخی از علمای یهود عزرا کاتب را بخاطر خدماتی که به پایداری یهودیت نموده «موسای دوم» لقب داده‌اند، اما باید بدانیم که حقیقتاً نمونه هائی از اعمال و اقدامات عزرا از

قبیل جدا کردن زنان و مردان یهودی از همسران و فرزندان غیر یهودی آنها که شرح آن در تورات (کتاب عزرا، فصل دهم) آمده، هر انسان رثوفی را بشدت متأثر میسازد. (هرچند که عزرا به گمان خود برطبق دستور تورات در مورد منع ازدواج یهودیان با «اقوام بت پرست» دست به این «پاکسازی» زده بود، اما چنانکه دکتر ابرامی به روشنی نشان داده است، عمومیت دادن این قانون به کلیه غیریهودیان نفاق و دشمنی میان یهود و غیر یهود را تشدید کرده است).

آیا وقتی ما این چنین در مورد اقوام دیگر از روی دین و مذهب‌شان قضاوت میکنیم، میتوانیم توقع داشته باشیم که آنها با ما چنین نکنند؟ اگر این نوع سختگیریها در مورد عدم اختلاط با اقوام دیگر برای حفظ موجودیت و بقای قوم و آئین یهود و زرتشت بوده، پس چرا تمام اقوامی که با آغوش باز بیگانگان را می پذیرند (مانند بودائی ها، مسیحی ها، مسلمانان) روز بروز تعدادشان بیشتر میشود ولی قوم موسی و زرتشت روز به روز کوچکتر شده و دارند کاملاً تحلیل میروند؟ اگر سختگیریها صرفاً برای بقای فرهنگ یهود بوده است، پس چگونه است که در طول تاریخ ما، یهودی اشکنازی (اروپائی) با ازدواج فرزندش با یهودی سفارادی (و بالعکس) بشدت مخالفت میورزیده است. یهودی مشهدی یا عراقی از ازدواج با یهودی اصفهانی و تهرانی پرهیز نمیکرده و امروز در اسرائیل یهودیان ارتودوکس از فرقه های گوناگون دشمن سرسخت همدیگرند و از ازدواج باهم شدیداً روگردانند و در آمریکا یهودی ایرانی اهل بورلی هیلز از ازدواج با یهودی ساکن «ولی» Valley آبا دارد؟ آیا این نوع طرز فکر و این نوع رفتار و کردار عشق آفرینند یا نفرت؟

چون بحث‌مان دارد زیاده از حد جدی میشود، بیائید قبل از ادامه سخن در این مقوله، ابتدا با هم به لطیفه‌بامزه‌ای در رابطه با این مبحث گوش کنیم: در کتاب «لطیفه‌های یهود» (Jewish Humor) (صفحه ۱۳۷-۱۳۸) به اهتمام ربای ژوزف تلوشکین Rabbi Telushkin داستانهائی جالبی نقل شده که درعین بامزه و خنده‌دار بودن، گویای حقایق تلخ و شیرینی

هستند. حکایت زیر از این مجموعه کاملاً با سوژه مورد بحث ما مناسبت دارد:

دختر خانمی یهودی از ایالتی که در آن به تحصیل مشغول است به مادرش زنگ میزند و به او مژده میدهد که نامزد کرده است. مادر بسیار خوشحال میشود و به او تبریک میگوید. دختر ادامه میدهد و میگوید: «متشکرم مادر جان، ولی باید بدانید که «ژان» نامزد من یهودی نیست... سکوت مرگباری مستولی میشود و مادر هیچ نمی گوید... دختر سکوت را می شکند: «درضمن ژان، الان از کار بیکار است و هیچ پول پله‌ای هم ندارد و ما جایی برای زندگی نداریم...» مادر با لحنی دلسوزانه ولی ناشاد میگوید: «اشکالی نداره دخترم، میتوانید تا وضعیتان رو بره‌اشد در منزل ما اقامت کنید... اطاق خواب من و پدرت در اختیاران خواهد بود» دختر پس از ابراز سپاس میپرسد: «اما اگر اطاقتان را بما بدهید، شما و پدر کجا می‌خوابید؟» مادر پاسخ میدهد که: «مسئله‌ای نیست... پدرت روی مبل اطاق نشیمن خواهد خوابید و در مورد من هم هیچ نگران نباش... من به محض اینکه صحبت‌مان تمام شود و گوشی تلفن را زمین بگذارم، خودم را از پنجره پرت می‌کنم پائین!» امیدوارم که لطیفه لب‌خندی به لبها و گشایشی به دل‌های شما عزیزان ببخشاید تا شاید بخاطر مطالب حساسی که در این نوشتار به ناچار با شما در میان گذاشته شود از من خیلی نرنجید. قصد من در اینجا نه تقبیح و نه تشویق ازدواج با غیر همدین میباشد، بلکه هدف صرفاً روشن نمودن این نکته حیاتی است که طرز فکر ناخوشایندی که ما یهودیان حتی در مورد اختلاط با همکیشان یهودی از خود ارائه داده‌ایم چه لطمه‌های بزرگی را موجب گشته است.

برگردیم به ادامه سخن در مورد اینکه نقش عزراي کاتب در شروع و توسعه قشرگرایی و دوگانه‌بینی (یا بعبارت عامیانه: «گوئیم و ایسرائل کردن») میان ما یهودیان چه بوده است. در آن بخش‌هایی از تورات که قبل از زمان عزرا نگاشته شده اند روایت شده که

حضرت ابراهیم و یوسف و موسی زنهای غیر یهودی اختیار کردند، «روت» مادر مادر بزرگ حضرت داوود و سلیمان یک زن غیر یهودی بود و قرار است که «ماشیح» نیز از نسل او برخیزد و نمونه‌های بارز دیگر از این نوع اختلاط‌ها با غیر یهودیان... اما عزرا رفتار بیگانه‌ستیز خود را براساس یکی از فرمانهای تورات بنا کرد که اختلاط و معاشرت و ازدواج یهودیان با «هفت قوم» ناپاک و بت پرست را شدیداً حرام دانسته و نابودی کامل تمامی افراد این «هفت قوم» اعم از مرد و زن و بچه را واجب اعلام میکند (سفر تثنیه فصلهای ۶-۷ و ۲۰).

نکته جالب اینجاست که برطبق یافته‌های باستان‌شناسان و پژوهشگران، بهنگام ورود بنی اسرائیل به ارض موعود، هیچ نشانه‌ای از وجود این «هفت قوم» نامبرده شده در تورات یافت نگشته است! و مهمتر آنکه از دیدگاه کبلا، این «هفت قوم ناپاک» مانند «هفت طلسم جادو» در افسانه‌های بومی، «هفت گناه کبیره» در عرفان مسیحی، «هفت خون رستم» در عرفان ایران، همانا «هفت ناپاکی» اصلی درون ما انسانها میباشد که باید در راه سیر «هفت شهر عشق» و رسیدن به «ارض موعود» کاملاً از وجود ما محو گردند.

اما متأسفانه عزرا با دید قشری خود معنای درونی و عرفانی «هفت قوم ناپاک» را درک نکرد، و بخیال خودش با جدا ساختن مردان و زنان یهودی از همسران و فرزندان غیریهودی‌شان، ملت یهود را به پاکسازی بیرونی واداشته بود. دکتر ابرامی در این باره مینویسد که در اثر این اقدامات بیگانه‌ستیز عزرا: «بذرهای آنتی سمیتیزم کاشته شد و غیر یهودیان که هیچ اطلاعی از آموزش‌های انسانی موسی نداشتند، با یهودیان سر ناسازگاری و دشمنی برداشتند... بطور کلی، پس از خرابی بیت همیقداش دوم، تفاوت گذاشتن میان یهودیان و «گوئیم‌ها» یا غیریهودیان روز به روز عمق بیشتری گرفت... در پاره‌ای از نیایش‌ها، یهودیان خداوند را شکر گفتند که آنان را «گوئیم» نیافریده است... فرمان طلائی

تورات که به یهودیان می آموزد: همنوعت را مانند خودت دوست بدار، در عمل تحقق نیافت. یهودیان «گوئیم‌ها» را دوست نداشته‌اند و «گوئیم‌ها» از یهودی‌ها نفرت به دل گرفته‌اند... ما همواره از نگرستن به ریشه‌های آنتی سمیتیزم ابا داریم، اما چه بنگریم و یا ننگریم، وجود این ریشه انکار ناپذیر است. اگر قوم برگزیده خودش را از سایر اقوام جدا نمیکرد، امکان داشت از مظالم آنتی سمیتیزم جلوگیری شود... آیا ما هنوز هم می باید در همان آتسفری که آبا و اجدادمان در آن بسر میبردند ادامه زندگی بدهیم؟... بیائید بخود یادآوری کنیم که خداوند انسان را بشکل خود آفرید... زن و مرد... یهودی و غیر یهودی... صرف نظر از نژاد و مذهب... وقتی یهودیان و غیر یهودیان حقوق مقدس انسانی همدیگر را نفی می کنند، این بی حرمتی بزرگی نسبت به خداوند است. تا هنگامی که دیوار جدائی میان دو انسان وجود دارد، آن که این سوی دیوار است نمیتواند دیگری را که در آنسو میباشد دوست بدارد.»

این سخنان روانشاد دکتر ابرامی نشان میدهد که این مرد فرزانه از راه روشن نگری و پژوهش بهمان نتیجه‌ای رسیده بود که پیامبران و کبالیست‌ها و عرفای راستین یهود در طی قرون متمادی کوشیده‌اند بما یهودیان ابلاغ کنند. متأسفانه جواب ما به آنها تاکنون آزار و اذیت و ترور شخصیت بوده است. انگار ما یهودیان نه این توانائی را داریم که از عرفای خودمان درس عشق بگیریم، نه از تجربیات بسیار تلخ تاریخ‌مان و نه از پژوهشگران دلسوزی مانند دکتر ابرامی. اما چون همه ما بشدت از هیتلر و پلیدیها و فجایعی که برای قوم ما موجب شد انزجار داریم، شاید بتوانیم درس عشق را از او بیاموزیم، به این صورت که تصمیم بگیریم درست مخالف آرمانها و عقاید نفرت آفرین هیتلر که در بالا تشریح شد، عمل کنیم. شاید به این وسیله بتوانیم الماس بغایت زیبا و

گراتسهای یهودیت را از منجلا ب کشفات و تعصبات نفرت‌زا بیرون بکشیم و به بقای قوم و ملت و آئین یهود کمک کنیم. آنچه قوم و آئین ما را بسوی نابودی سوق میدهد، مهرورزی و اختلاط و ازدواج با غیر همدین نیست، بلکه وجود این سه عامل مخرب است:

۱- نا آگاهی کامل اکثریت قوم ما از

وجود الماس ناب «یهودیت اصیل» و عرفانی.

۲- پیروی کورکورانه از «یهودیت اسیر» که یهودیتی است قشری- مستبد، جدائی طلب و خود شیفته.

۳- تأکید بیش از حد روی «فروع دین» بجای «اصول دین». (اکثر خطاها و نکوهش های بنی اسرائیل در کتب انبیا پیرامون این مسئله سوم دور میزند. برای مثال در کتاب یرمیا ی نبی (فصل ۸ و ۹) پروردگار از کج روی های قوم یهود چنین شکایت میکند: «هر رفیقی به دوست خود نارو میزند و هیچکدام حقیقت را نمی گویند. زبان هایشان را به دروغگوئی عادت داده اند و خودشان را با خطاکاری هایشان تباه می سازند... هر یک با همسایه خود به ظاهر

محترمانه سخن میگویند، اما در باطن برای او نقشه پلید می کشد. آیا میشود که من آنها را برای این رفتار تنبیه نکنم؟... از کوچکترین تا بزرگترین آنها فقط بفکر حرص و سودجوئی هستند. از پیامبر گرفته تا کاهن، هر کدام با دروغ و نادروستی عمل میکنند. این ها بر جراحات قوم من مرهم بی ارزشی می نهند، گوئی چیز مهمی نیست! اینها میگویند شالوم! شالوم! در حالیکه هیچ شالومی وجود ندارد!» و یسعیا ی نبی پیامبر عارف منش یهود، پیام خداوند را چنین بگوش قوم و اولیای آن میرساند: «قربانی های فراوانتان به چه کار من میآید؟ اعیاد مذهبی و اجتماعات شما که همراه با بی عدالتی و ظلم است دیگر قابل تحمل نیست. اگر نیایش های فراوان هم بخوانید، چون دستهایتان بخون آغشته است دعاها یتان را مورد توجه قرار نخواهم داد». (کتاب یسعیا - فصل اول).

همانگونه که مشاهده می کنیم، تأکید انبیا همواره بر روی اصول انسانی دین یهود است نه بر روی فروع دین).

تاکنون در هر دوره ای از تاریخ که بقای یهودیت در اثر پنهان گشتن نور تابناک عرفان یهود در پوسته های کدر خرافات و تعصبات یهودیت قشری به خطر افتاده است- بیاری خداوند و به همت عده ای افراد ازجان گذشته این نور دوباره تجلی نموده و مسیر نابودی و فنا را عوض کرده است. امروز نیز شاید اگر در میان قوم ما حتی ده تن از این نوع افراد پاکباخته یافت شوند، خداوند بار دیگر بطور معجزه آسائی این مسیر دردناک و خطرناک فعلی را تغییر دهد.

از دیدگاه روانشناسی عرفانی، تمامی تجربیات تلخ و دردناک زندگانی بمنزله فرو رفتن در کوره آتش کیمیاگری است. در اثر این آتش است که «من وجود» ما با همه ناخالصی هایش به یاری کیمیای عشق مبدل به طلای ناب می شود:

چو مردان ره، دست از من وجود بشوی

تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی  
در تورات نیز خداوند بارها به بنی اسرائیل همین پیام کیمیاگرانه را یادآور میشود: «ببینید که من شما را خالص ساختم هر چند نه مانند نقره، من شما را در کوره مصیبت محک میزنم» (کتاب یسعیا فصل ۴۸ بند ۱۰) و در کتاب حزقیال نبی میگوید: «همانگونه که نقره و مس و آهن و سرب را در میان کوره میگذازند و آتش بر آنها می دمند تا ذوب شوند من نیز شما را در آتش خشم خودم میگذارم تا ذوب شوید» (فصل ۲۲ بند ۲۰). در میان این کوره آتش کیمیاگری الهی رفتن و ذوب شدن و خالص شدن و طلا شدن بی اندازه طاقت فرساست و کار هر کسی نیست. به این خاطر است که یکی از شعرای صوفی منش سروده است که:

از طلا گشتن پشیمان گشته ام

مرحمت فرموده ما را مس کنید

اما از سوی دیگر مولانا بما نوید میدهد که:

مگریز ای برادر، تو ز شعله های آتش

ز برای امتحان را چه شود اگر درآئی؟

بخدا ترا نسوزد، رخ تو چو زر فروزد

که خلیل زاده ای تو، ز قدیم آشنائی

همه این آتش ها و این امتحان ها

بخاطر خالص تر شدن ما و امکان تجلی یافتن

نور عشق و معرفت در وجود ما انسانهاست. این

به این منظور نیست که خدای نا کرده

بگوئیم آن شش میلیون یهودی و میلیونها

غیر یهودی دیگر که در کوره های آدم

سوزی هیتر قربانی شدند ناخالصی ها و

خطاها یشان بیشتر از من و شما بود.

بهیچوجه اینطور نیست! حتی شاید بتوان

گفت که نشامای این عده پاک تر از بقیه

بوده و شاید اینها فقط بخاطر بیدار کردن

ما یهودیان و سایر اقوام و آگاه کردن ما

انسانها به عواقب دهشتناک جدائی طلبی

و نفرت و تعصب قربانی شدند. اگر ما بیدار

نشویم و قلبمان را از هر چه بوی ناخوش

تعصب و نفرت میدهد، پاک نکنیم، به این

قربانیان از دست رفته خیانت کرده ایم.

ثوری های فراوانی در مورد علل

پدیداری و دوام حیرت انگیز پدیده آنتی

سمیتیزم و تبعیضات و جنایات ضد یهود ارائه

داده شده اند. یکی از آخرین ثوریها از آن

ثو دور هر متصل بود که می پنداشت با ایجاد یک

کشور مستقل و قدرتمند یهود، مسئله آنتی

سمیتیزم از بین خواهد رفت. اما دیدیم که هیچ

یک از این ثوریها درست از آب درنیامدند.

آلبرت انیشتین، یکروز وقتی خیلی

دلش از بی معرفتی ها و بی مهری های بنی

آدم گرفته بود چنین نوشت: «فرزندان از

تجربیات پدر و مادر بهره ای نمی برند و

ملت ها از تاریخ درس نمی گیرند. به این

خاطر است که تجربیات تلخ بارها و بارها

تکرار می شوند...» (از کتاب The Private

Einstein صفحه ۱۴۵). آیا این امکان هست

که تجربیات تلخ ما یهودیان در میان اقوام دیگر

به این علت تکرار می شوند که هنوز درس

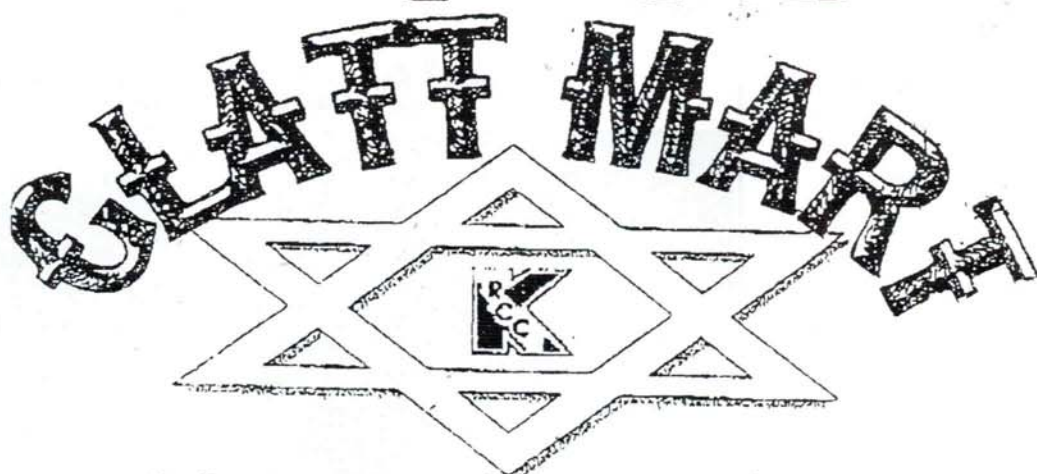
اصلی مان را، یعنی درس عشق و وحدت را،

چنانکه باید و شاید یاد نگرفته ایم؟ هر چند که

پرونده قوم ما در مورد رفتار انسانی بمراتب بهتر

ادامه در صفحه ۴۴

# گلت مارت



**Everything Kosher Under One Roof**

**بزرگترین سوپرمارکت ایرانی - آمریکائی گلت کاشر  
در سراسر آمریکا با بیش از ۱۶ هزار اسکوئرفیت**

مدیریت این سوپرمارکت افتخار دارد که بیش از نیمی از مواد غذایی را  
از کشور اسرائیل تأمین مینماید

با دیدار از این فروشگاه متوجه خواهید شد که دیگر نیاز به رفتن سوپرمارکتهای ایرانی و آمریکائی نخواهید  
داشت زیرا تمام مایحتاج شما در زیر یک سقف تهیه شده و در وقت صرفه جوئی میشود.

قسمت های مختلف سوپرمارکت گلت مارت

همه روزه در قسمت میوه و سبزی تازه ترین مایحتاج شما بصورت تازه عرضه میشود.	<b>Produce</b>	۴۳۰
گوشت و مرغ گلت کاشر مورد اعتماد شما نظیر Beth Yoseph, Empire, Lubavitch و سایرین عرضه میگردد.	<b>Meat</b>	۴۳۰
انواع ماهی و مواد غذایی دریائی تازه آماده عرضه میباشد.	<b>Fish</b>	۴۳۰
کلیه نیازمندیهای شما حتی موادی که در جای دیگر نخواهید یافت عرضه میگردد.	<b>Grocery</b>	۴۳۰
انواع کالباس - مرغ بریان - غذاهای گرم ایرانی - انواع کباب - خورش و غذاهای آماده برای شبات .	<b>Deli</b>	۴۳۰
کیک و شیرینی جات ایرانی و خارجی و نام گرم مشهدی در حضور شما تهیه و عرضه میگردد.	<b>Bakery</b>	۴۳۰
انواع مواد شیری خصوصاً تولیدات Cholov Yisrael	<b>Dairy</b>	۴۳۰
آجیل - انواع میوه های خشک و شکلات ایرانی و خارجی .	<b>Nuts</b>	۴۳۰

**آدرس: ۸۷۰۸ پیکو بلوار - یک بلاک شرق رابرتسون**

**(310) 289-6888**

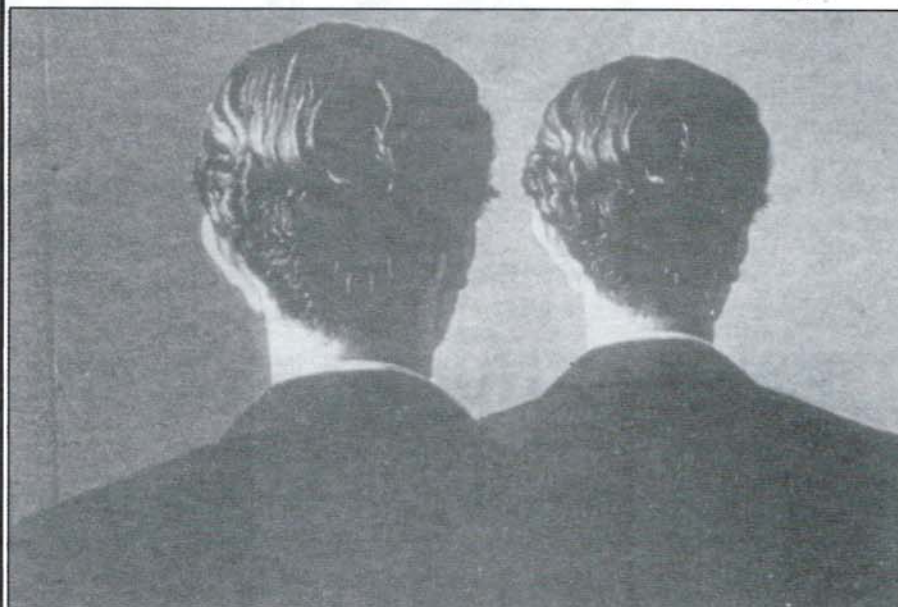
فوداستمپ پذیرفته میشود

**(310) 289-6888**

کترینگ گلت مارت آماده پذیرش سفارشات جشنها و میهمانیهای شما میباشد.



# شخصیت های مختلف تیپ شناسی کارل یونگ



## بدون شک تجربیات شیرین و تلخ شخصی در ساختارهای رفتاری و شخصیتی ما تأثیر عمیق و عمده میگذارد.

از: دکتر مرگان حکیمی

در سال ۱۹۲۱، کارل گوستاو یونگ، روانپزشک معروف سوئیس، نتیجه مطالعات دو دهه خود را در زمینه تیپ های روانشناسی بچاپ رسانید که تا ۸۰ سال پس از آن، پایه تفکری نوین در علم روانشناسی گردید. آنچه که این روانپزشک بر بسته بدان توفیق یافت از دو جنبه حائز اهمیت میباشد:

یکی تشخیص و شناخت فرایندهای مختلف شخصیت و دیگر آنکه چگونه این فرایندها در ترکیبات گوناگون با یکدیگر منس و رفتار یک فرد را تعیین و مشخص مینمایند. بنیاد این شناخت بر پایه ۲ نگرش اساسی و متضاد بنا گشته است. فلسفه تیپ های روانشناسی یونگ ساختار بر دو اصل برون گرایی و درون گرایی دارند که توصیف آن بشرح زیر

میباشد:

### ۱- برون گرایی

شخص برونگرا درگیر مشغولیات ذهنی درباره تاثیرات متقابل خود با افراد یا محیط خارج از خویش می باشد. چنین افرادی از نظر دیگران بسیار فعال و معاشرتی به نظر می آیند.

### ۲- درون گرایی

موجود درونگرا بالعکس بیشتر به تجزیه و تحلیل دنیای درونی خود میپردازد. علاقه و اشتیاق این اشخاص به شناخت هرچه بیشتر سیستم فکری و ذهنی خویش است. چنین افرادی از دید دیگران بسیار کم حرف و محتاط جلوه می کنند.

بدین ترتیب موجود برونگرا که دارای گرایش عینی است و موجود درونگرا که دارای گرایش ذهنی است در ایجاد رابطه با دیگران و

محیط اطراف خود از دو مأخذ متفاوت سرچشمه میگیرند و در نتیجه ساختار شخصیت و انرژی روان این دو گروه نیز با یکدیگر بسیار متفاوت است. طبیعی است که همه ما گاه برونگرا و زمانی درونگرا میباشیم. با این وجود در طول زندگی هر فرد یکی از گرایشها بر دیگری غلبه نسبی دارد و بدینوسیله افراد را میتوان به یکی از این دو گروه متمایز کرد.

در نظر یونگ، مبحث تیپ شناسی جنبه ای که به اندازه نگرشها اهمیت دارد، روش عملکردهای روانشناختی است. برنامه ریزی روان که ساختار آن بر پایه ادراک یا منطق میباشد و برای تشخیص تیپ های شخصی گرایش هر یک از این عملکردها باعث تغییر در نحوه برخورد و ایجاد رابطه با محیط اطراف خواهد بود. این ۴ عملکرد تفکر، عاطفه، هیجان و بینش بشرح زیر میباشد:

### ۱- تفکر

شامل ایده ها و نظریاتی است که برای دست یافتن به یک مفهوم کلی یا رسیدن به یک راه حل با یکدیگر مرتبط می باشند.

### ۲- احساس، عاطفه

یک عملکرد ارزیابی که در خوشایند بودن نظریات و ایده ها نهفته است. تکذیب و تأیید این ایده ها بخاطر احساس مطبوع یا نامطبوعی است که در شخص تولید میشود.

احساس و تفکر هر دو ریشه منطقی و مستدل دارند. زیرا که این دو عملکرد وابسته به قدرت دآوری و تشخیص میباشد. در موقع تفکر شخص رابطه ای حقیقی بین چندین نظریه را پیدا کرده و در مورد آن قضاوت مینماید. در مورد عاطفه نیز شخص میان زشتی و زیبایی، خوشایند و ناخوشایند یک نوع قضاوت و دآوری را با تأیید و تکذیب حسی انجام میدهد.

### ۳- هیجان

هیجان (بر اساس حس ادراک) مجموعه



تجرباتی است که از محرکات حس چون بینائی، شنوائی، چشائی و ... بدست میآید و منشاء مشخصه ندارد و ماورای قدرت پنجگانه حسی میباشد. این تحریکات بر اثر احساس درونی یا برداشت کلی از محیط بدست میآید. ۲ عملکرد هیجان و بینش ریشه ادراکی دارند و در آنان هیچگونه قضاوت و داوری وجود ندارد و همانطور که ذکر شد تفاوت بین هیجان و بینش در منشاء آن نهفته است. ترکیبات این دو نگرش و چهار عملکرد باعث تشکیل ۸ تیپ مختلف شخصیت روان میشود که بطور خلاصه بشرح زیر میباشد.

#### ۱- برونگرائی متفکر

تفکر ذهنی مانند اشتیاقی پرشور بر زندگی فرد برونگرای متفکر حاکم است. تمامی انرژی این اشخاص صرف فراگیری هرچه بیشتر جهان ذهنی میگردد. اهداف آنان در جهت فهم و کشف قوانین طبیعت میباشد. از تکامل یافته‌ترین نوع این گروه میتوان آلبرت اینشتین را نامبرد.

#### ۲- درونگرائی متفکر

این اشخاص به چگونگی افکار درونی خویش توجه زیادی دارند. این افراد در جستجوی درک و فهم واقعیت در وجود خویش هستند. هدف آنان درک زندگی به وسیله پژوهش درونی و تجربه‌های شخصی خویش میباشد. تکامل یافته‌ترین نوع این شخصیت را میتوان در فلاسفه‌ای مانند نیچه یافت.

#### ۳- برونگرائی عاطفی

این گروه از افراد تفکر و منطق را تابع احساسات قرار میدهند. بدینوسیله به دگرگونی‌های زمانه و موقعیت بسیار وابسته می‌باشند. چه با موضوعی بسیار ناچیز و درنظر دیگران بی ارزش میتواند به آسانی باعث دلسردی آنان گردد. این افراد پرشور و حساس هستند و زود با دیگران آس میگیرند. برخی هنرپیشه معروف مریلین مونرو

را سمبل این شخصیت عاطفی میدانند.

#### ۴- درونگرائی عاطفی

این افراد احساسات خود را با ارزش شماره‌دهی در معرض نمایش نمی‌گذارند. آنان همواره عواطف خود را از محیط بیرون مخفی نگاه میدارند. گرایش این افراد به سکوت و دنیای شخصی خودشان میباشد. در نظر دیگران این افراد بسیار جذاب و دست نیافتنی و حتی اسرارآمیز میباشند. حال آنکه تعداد کثیری از این گروه دچار افسردگی‌های مزمن میباشند. جیمزدین، یک نمونه شخصیتی درونگرائی عاطفی بود.

#### ۵- برونگرائی هیجانی

این افراد علاقه بسیار زیادی به گردآوری واقعات در مورد اتفاقات و وقایع مسلم محیط خود دارند. این افراد واقع‌گرا هستند و جهان را آنطور که هست میپذیرند بدون آنکه برایش مفاهیم عمیق و یا بینش و بصیرت بخصوصی لازم بدانند. تعداد کثیری از این نوع شخصیت را میتوان در میان کارآگاه‌های لایق و پلیس‌های کاردان یافت.

#### ۶- درونگرائی هیجانی

این گروه نیز مانند دیگر درونگرایان از دنیای خارج و متعلقات آن کنار کشیده‌اند و در هیجانات روانی خود غرق هستند و جهان را در مقایسه با تحولات شخصی خود غیرقابل توجه می‌یابند. اکثر آنان احساس و عواطف و اندیشه خود را از طریق هنر ابراز می‌کنند. نوع تکامل یافته این قبیل شخصیت‌ها را در هنرمندانی چون «مونه» میتوان یافت.

#### ۷- برونگرائی بینشی

این گروه برای کشف امکانات جدید در دنیای خارج پیوسته از یک موقعیت به موقعیت دیگر میروند و همواره بدنبال تسخیر دنیاهای نوین میباشند. این

دسته از افراد علاقه به فعالیتهای طولی المدت نداشته و کارهای روزمره نیز آنان را کسل مینماید. نوع تکامل یافته برونگران بینشی را در طراحان مد روز میتوان یافت.

#### ۸- درونگرائی بینشی

بسیاری از هنرمندان نوآور نمونه بارز این تیپ شخصیت می‌باشند. از نظر دیگران این افراد به مشابه یک معمای حل نشده جلوه می‌کنند. آنان در دنیای ملامت از تصاویر ذهنی خویش زندگی می‌کنند. این افراد قادر می‌باشند که راههای نوین و درخشانی را ارائه دهند که دیگران نتوانند براساس آنان به ساخت و ساز و پیشرفت و توسعه دست یابند. نوع تکامل یافته این درونگرائی بینش پیکاسو، نقاش معروف قرن بیستم میباشد. در خاتمه باید اشاره کرد که تیپ شناسی یونگ توسط برخی از روانشناسان مورد انتقاد قرار گرفته در حالیکه برخی دیگر آنرا یکی از مهمترین ابزار روان‌شناختی و خودشناسی میدانند. با آگاهی به آنکه تیپ شناسی، ارائه‌دهنده نظامی است برای توصیف راههای عمده و قابل توجهی که در آن چگونگی تفاوت انسانها از یکدیگر مشخص میشود، اما باید بخاطر سپرد که این نگرش و عملکردها در هر شخصیتی وجود دارد ولی به نسبت‌های متفاوت؛ حتی در یک طبقه نیز صفت‌های شخصیتی هیچ کس کاملاً مشابه دیگری نمیتواند باشد زیرا هرکدام از ما بی‌همانند میباشیم. ممکن است در برخی از موارد با یکدیگر مشابه باشیم، قطعاً مجموعه‌ای هستیم از تجربیات شخصی خود. بدون شک تجربیات شیرین و تلخ شخصی در ساختارهای رفتاری و شخصیتی ما نیز تأثیر عمیق و عمده گذاشته و میگذارد و هیچگاه نباید عمق کلمات حکیم و فیلسوف معروف یونان، سقراط را کم ارزش شمرد و حتی به سادگی به شاگردان خود ابراز میکرد که: «خودت را بشناس».

از: نینا استوار

## کار خیر... یا خودنمایی

در یکی از نشریه‌ها عکس و شرح حال تغیرآمیزی از زندگی یک ایرانی به چشم می‌خورد که بتازگی از دنیا رفته بود. و اگر جانب حق را نگهداریم بسیاری از صفات نیک و رفتار پسندیده‌ای که در نوشته به او نسبت داده بودند، برازنده‌اش بود اما...

گفته‌ها و یا تعارف‌های تکراری و گاه بیش از حد اغراق‌آمیز چنان تاخت و تازی داشت که نه تنها حقیقت را لگدمال میکرد، بلکه گرد و خاکی از خود باقی می‌گذاشت که از ورای آن همه چیز مبهم و دور از واقعیت جلوه‌گر میشد. و صحنه را برای شک و تردید آماده میکرد.

و این رسم ناپسند ما مرده‌پرستان است. که قدم عزرائیل را این چنین ارج می‌گذاریم!

تا وقتی که آدمی زنده است، بودنش را روی زمین انکار نمیکنیم، اما همین که از میان ما رفت، تازه بیادش می‌افتیم و او را به عرش میبریم و آنقدر در این کار زیاده‌روی مینیم و از آن بیچاره تصویری جز آنچه که حقیقا بود، ارائه میدهم که بوی تزویر و ریا و دو روئی و چابلوسی از آن بمشام میرسد. و این گزافه‌گوئی‌ها فقط و فقط برای رهائی از زیر بارگران عذاب وجدان و برای تلافی آنهمه بی‌اعتنائی در دوران زنده بودنش نیست. این دیگر جزئی از مراسم یادبود و بخاک سپردن از دست رفتگان شده است. اینکه صفات نیک و پسندیده را به او

نسبت دهیم.

و یکی از صفاتی که بعنوان برجسب مورد علاقه و مد روز بدرقه راه این عده میشود، صفت دهان پُرکن «خیر، خیرخواه» و یار مستمندان است که کم کم دارد باعث دردرس و وحشت میشود. وحشت از اینکه با این همه آدم خیر که دارند از دنیا میروند، بهتر است خیال کار خیر بسر کسی نیفتد وگرنه او هم عازم آن دنیا میشود...

اما از شوخی که بگذریم:

اگر ما این همه آدم خیر در اجتماع داریم و یا داشتیم پس چرا خیرشان به کسی نمیرسد؟! برای اینکه آدمهای خیر خیرشان به جامعه میرسد و نه به مردم...

اما مگر مردم با جامعه فرق دارند؟ وقتی که خوب نگاه کنید و بررسی نمائید تازه درمی‌یابید کار خیر، چه راز و رمزی دارد و اتسادهای خیرخواه در حقیقت چه هدفی را دنبال میکنند.

یکی از این کارها خیر که من هرچه میکنم سر از آن سر نمی‌آورم خریدن تورات است در روز شنبه یا اعیاد دیگر و یا خریدن تورات و انتقالش از جایی به جایی دیگر.

شاید من از قافله اهل فضل و دانش اینجا عقب مانده‌ام، اما در راه خدا آنهایی که سر از همه چیز درمی‌آورند، روی سخن بیشتر با کسانی است که برای هر حرف و معنی خدا و پیامبران متعددی حاضر و آماده دارند، لطف

کنید و مرا هم از سرگردانی نجات داده و روشن کنید که:

چرا کتابی را که به گفته همگان به ما مردم اهل کتاب ارزانی شده یعنی در افزایش نه پولی داده‌ایم و نه مالیاتی، نخوانده از این دست به آن دست خرید و فروش میکنیم.

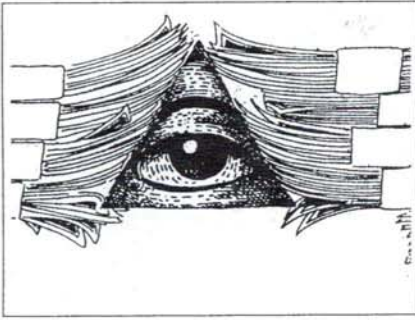
شما را بخدا به قیافه کسانی که این کتاب را درکنیساها می‌خرند نگاه کنید؟ چنان بادی در غیغب می‌اندازند و بدیگران فخر می‌فروشند درست مثل اینکه دارند نقش حضرت موسی را بازی می‌کنند.

قیافه فروشنده را هم دست کم نگیرید. انگار به آنها هم الهام شده که «سلزمن» (Salesman) خداوند هستند.

اینکه این پولها نیازهای مالی کنیسا و جامعه را تأمین میکنه، بحثی نیست اما نمیشود آنهایی که قادرند این پول را بپردازند و مسلماً قادرند درغیر اینصورت داوطلب نمیشدند، بدون جار زدن و گردن برافراشتن و اسم خود را بر سر زبانها انداختن این پول را ببخشند و ساکت سر جای خود بنشینند...

نکنند زبانم لال در اجتماع ما لذت کار خیر به همین جازدن و به رخ کشیدن و بزبان خودماتی به خودنمایی کردن است؟

بعضی‌ها اسم زن و بچه و عروس و داماد و نوه‌ها را هم میگویند و همگی بلند میشوند تا مردم آنها را ببینند و بفهمند که این



فرهنگ اجتماع ما است که هر چند انصافاً بسیاری از درگیریها و گرفتاریها و مسائل کوچک و بزرگ قومی را با پول امور خیریه حل کرده است اما بموازات آن کار خیر را نه بصورت وظیفه انسانی و پنهانی بلکه یک وسیله خودنمایی در اجتماع رواج داده و از شخص نیکوکار نه بعنوان یک انسان وظیفه شناس و فروتن که کارش را درخفا و سکوت انجام میدهد بلکه بیشتر وسیله پُر سروصدای تبلیغاتی برای پیشبرد امور خیریه اجتماع چنان بهره برداری و یا سوء استفاده کرده که مردم نیکوکار جامعه فراموش کرده اند جامعه از فامیل و فامیل از خانواده تشکیل میشود.

سلولهای اجتماع را خانواده ها میسازند و چنانچه کسی قصد خدمت دارد باید بنیان جامعه را دریابد. خانواده های اطراف خود را دریابد و اگر واقعاً قصد کمک دارد نه خیال خودنمایی.

ای خدمتگذاران و مردم خیر

تا وقتی که در فامیل شما، حتی فامیل دور، کودکی حسرت یک غذای کامل، یک لباس نو، یک اسباب بازی و ... دارد شما اگر معبد اورشلیم را هم بازسازی کنید، آه آن کودک و یا جوان بیکار فامیل و یا زن بیمار و ... تمام آن دیوار را درهم فرو میریزد و بدنبالش خواب طلائی شما را برای راه یافتن به بهشت.

و شما که برای کار خیر که تمام زیبایی و لطف و صفا و متانت آن در سکوت خلاصه میشود، این همه جنجال بپا می کنید، خیالتان راحت باشد، بهشت که سهل است، دستتان به دستگیره اطاق انتظار بهشت هم بند نخواهد شد! آنجا سکوت فقط راه دارد.

نمیرسد و کسی از آنها بعنوان یار و یاور مستمندان قدردانی نخواهد کرد. و این گناه فرهنگ اجتماع ما است که هر چند انصافاً بسیاری از درگیریها و گرفتاریها و مسائل کوچک و بزرگ قومی را با پول امور خیریه حل کرده است اما بموازات آن کار خیر را نه بصورت وظیفه انسانی و پنهانی بلکه یک وسیله خودنمایی در اجتماع رواج داده و از شخص نیکوکار نه بعنوان یک انسان وظیفه شناس و فروتن که کارش را درخفا و سکوت انجام میدهد بلکه بیشتر وسیله پُر سروصدای تبلیغاتی برای پیشبرد امور خیریه اجتماع چنان بهره برداری و یا سوء استفاده کرده که مردم نیکوکار جامعه فراموش کرده اند جامعه از فامیل و فامیل از خانواده تشکیل میشود.

سلولهای اجتماع را خانواده ها میسازند و چنانچه کسی قصد خدمت دارد باید بنیان جامعه را دریابد. خانواده های اطراف خود را دریابد و اگر واقعاً قصد کمک دارد نه خیال خودنمایی.

ای خدمتگذاران و مردم خیر

تا وقتی که در فامیل شما، حتی فامیل دور، کودکی حسرت یک غذای کامل، یک لباس نو، یک اسباب بازی و ... دارد شما اگر معبد اورشلیم را هم بازسازی کنید، آه آن کودک و یا جوان بیکار فامیل و یا زن بیمار و ... تمام آن دیوار را درهم فرو میریزد و بدنبالش خواب طلائی شما را برای راه یافتن به بهشت.

و شما که برای کار خیر که تمام هرچند گاه، گهگه به یکی از این فروشگاههای مواد غذایی بروند و در ازاء پول کوپنی دریافت کنند و کوپن و یا حتی رسید پول را به اسم ناشناس برای شخص نیازمند پست کنند و مطمئن باشند که هیچکس این هدیه باد آورده را رد که نمی کند هیچ ... صدایش را هم در نمی آورد و ... اینجاست که میرسیم به اصل مطلب یعنی نقطه دردناک از نظر مردم خیرخواه.

اینکه صدای این امر خیر بگوش کسی نمیرسد و کسی از آنها بعنوان یار و یاور مستمندان قدردانی نخواهد کرد. و این گناه

«هرچند دلاری» که خرج یک ماه و یا چند ماه یک خانواده عادی است برای این عده ارزشی ندارد و به آسانی از آن در راه امر خیر چشم می‌پوشند.

و چه چندان آور است. مشمنزتر نگاه پر از غرور این مردم است که احساسات بشردوستانه را جریحه دار کرده و لاشه اش را بدست اجتماع می‌سپرد.

مسئله را ساده نگیرید و بمن تهمت نزنید که از اجتماع ایراد بنی اسرائیلی میگیرم. خوب بیندیشید دو را پهلوی دو بگذارید و نتیجه بگیرید. در بین فامیل همین مردم خیر که با بوق و کرنا کتاب میخرند و بدون اینکه از محتویاتش سر در بیاورند آنها را جابجا می کنند، انسان محتاج و نیازمند وجود ندارد؟! و اینجاست که میرسیم به نکته

دردناک مورد نظر من اینکه

این مردم خیر و نیکوکار که در مجالس و محافل خیریه هم شرکت میکنند و عکسهایشان تزئین بخش روزنامه هاست، اگر واقعاً راست میگویند و قصد کمک به نیازمندان را دارند، اگر خدای نکرده خیال خودنمایی ندارند، پولش را به بخشند به مردم نیازمندی که در هر فامیل و خانواده تعدادش کم نیست و دیدنش ذره بین نمیخواهد. این کار خیر است. چراغی است که به خانه رواست و به مسجد حرام است.

بپانه می آورند که ایوای، به غرور مردم نیازمند برمیخورد که هرگز قبول نخواهند کرد، که مگر میشود چنین توهینی را بما بخشند و .

این مسئله راه حلی دارد. اینکه هرماه، هرچند گاه، گهگه به یکی از این فروشگاههای مواد غذایی بروند و در ازاء پول کوپنی دریافت کنند و کوپن و یا حتی رسید پول را به اسم ناشناس برای شخص نیازمند پست کنند و مطمئن باشند که هیچکس این هدیه باد آورده را رد که نمی کند هیچ ... صدایش را هم در نمی آورد و ... اینجاست که میرسیم به اصل مطلب یعنی نقطه دردناک از نظر مردم خیرخواه.

اینکه صدای این امر خیر بگوش کسی



# هوشنگ

## آفتاب را با خود برد

از: صیون ابراهیمی

چنین غمگین و هایاهای  
کدامین سوگ می گریاندت ای ابر  
شبگیران اسفندی؟  
اگر دوریم اگر نزدیک  
بیا با هم بگیریم، ای چو من تاریک  
مهدی اخوان ثالث

ما کاروانیان ره افتاده از آنسوی تاریخ و  
گذر کرده از کوره راههای ناشناخته بودیم.  
قافله‌ای با صدای فرو خورده از بیم جان، مبادا  
که صدایمان، گفتاران درکمین نشسته را بیدار  
کند و آنگه که از سراب گذشتیم و دیگر ما را  
واهمه‌ای نبود، به فریاد آمدیم. یکی صدای  
دیگری را شنید و دریافت که همسفر چند هزار  
ساله‌اش چه همدردی است.

ما کاروانیان هم قبیله‌گانی بودیم که  
کاروان سالار نداشتیم و یکدیگر را نمی  
شناختیم. در سرزمینمان ایران، نام آورانی  
نویسنده چون مشفق همدانی و نوراله خرازی و  
دکتر هوشنگ ابرامی داشتیم، اما تنها معدودی  
از ما میدانستیم که اینان یهودی‌اند  
اما اینجا، در لوس آنجلس هنگامی که

فدراسیون یهودیان ایرانی شعله «شوفار» را  
برافروخت، ما یکدیگر را یافتیم. این مشعل را  
در آغاز، دکتر حشمت اله کرمانشاهی و الیاس  
اسحقیان و دکتر سلیمان آقائی و سپس آنرا  
بدست توانای هما سرشار داند.

در شوفار گیتی بروخیم (سیمانتوب)  
که سالها در ایران در زن روز می نوشت، برای  
اولین بار بعنوان یک زن یهودی درباره یهودیت  
قلم زد و من «هرثیه‌ای برای زادگاهم» را نوشتم  
و برای خانم سرشار فرستادم و بعد دکتر  
هوشنگ ابرامی آمد با «هوای ماهور» اش و از  
پی آن، خیل قلمزنان یهودی ایرانی بود که بما  
پیوست.

و ما هم قبیلگان درحال و هوای لذت  
بردن از کار یکدیگر بودیم که بناگاه هوشنگ از  
میانمان رفت. هوشنگی که چشمه‌ای بود زاینده  
که سالهای سال نوشتن درپیش داشت و از  
میان همه نوشته‌هایش، من بیشتر داستانهایش  
را دوست داشتیم. دکتر هوشنگ ابرامی  
داستانسرای بی‌بدیل بود.

داستان کوتاه زیر را که در شمارهٔ مارچ  
۱۹۹۱ شوفار بچاپ رسیده بشما تقدیم و بدرقهٔ  
سفر ابدی هوشنگ، دوست و یار دیرینم میکنم.

### تصویری بی‌رنگ و حال

#### از ۲۴ ساعت زندگی

#### آقا و خانم میم

نوشته: هوشنگ ابرامی

آقا و خانم میم از «سینیور سیتیزن»  
های محترم و آبرودار شهر ما هستند. روز برای  
آنها از طلوع آفتاب شروع میشود. قاعدتاً هر دو  
باید بگیرند تا لنگ ظهر بخوابند چون دارند به  
اصطلاح دوره «ریتایرمنت» را طی می کنند. اما  
اینطور نیست. هیچ اینطور نیست. برعکس هر  
روز مثل بچه مدرسه‌هایی که امتحان داشته  
باشند و دلشان شور بزند، هنوز آفتاب لحاف  
شب را از سرش پس نزده، آنها چشمهایشان باز

میشود و کمی در رختخواب میلوند تا بجای  
ورزش صبحگاهی، خون را در رگهایشان  
بحرکت درآورند و بتوانند از تختخواب پائین  
بیایند.

آقا و خانم میم در یک کاندوی  
اجاره‌ای در طبقه چهارم زندگی می کنند. خانه  
شان، ببخشید آپارتمان اجاره‌ای شان در  
سانتامونیکاست. تا پارسال ساکن تارزانا بودند  
ولی مینو کوچکترین فرزندشان آنها را به محلی  
آورد که نزدیکتر به آنها باشد تا بتواند بهتر به  
مامان و پدر برسد. خود مینو با شوهر و بچه  
هایش در وست وود، خیابان «وترن» زندگی  
می کنند.

آپارتمان آقا و خانم میم مشرف به  
خیابان «اوهایو» است. بالکنی دارد که عرض آن  
چیزی در حدود نیم ذرع است. بسختی میشود  
در آن صندلی گذاشت و نشست و بیرون را  
تماشا کرد. تازه بیرون چه دارد. جز خیابان و  
ساختمان و ماشینهای متحرک یا پارک شده. از  
آن بالا، آدمها را نمیشود دید. اصلاً نمیشود  
دید. انگار که شهر آدم ندارد یا از آدم خالی اش  
کرده اند. آدمها را ریخته اند توی دریا، دریا هم  
پیدایش نیست. با تمام این احوال، همین بالکن  
به اضافه برنامه های فارسی تلویزیون و رادیوی  
ایرانی داخل اطاق وسائلی هستند که خانم و  
آقای میم را به طبیعت، به دنیا و مافیها، به  
گذشته، به زندگی، به برنج باسماتی و مبل  
ایتالیایی، به آهنگ نیلوفر پوران و حبیبم اگر  
خوابه مرضیه، به وکیل تصادفات و کارگاه  
تعمیرات، به دفتر کار خانم و آقای وام، به  
کنسرت شهره و شهرام و به تئاتر ارحام صدر و  
فیلم گوگوش میبرد. و اگر اینها نبودند، اگر  
بالکن نبود، اگر پنجره بسته بود، اگر تلویزیون  
اینهمه برنامه نداشت و اگر رادیو آهنگهای  
دلکش و الهه و بنان و فاخته‌ای را پخش  
نمیکرد وای که زندگی برای آنها چقدر تار و  
کسل و خسته کننده میشد. آنوقت میشد گفت  
که آنها زندانیانی هستند که محکومند تا آخر  
عمر در سلول خود بمانند و بپوسند.

آفتاب دارد یواش یواش خودی نشان  
میدهد. این را میشود از لای پنجره‌های  
کرکره‌ای دریافت. نوری کم‌رنگ، مرده و قاطی

با مه از بیرون نمایانست. باید سحر خیز بود تا کامروا شد. آقای میم در خواب و بیداری ساعت را نگاه میکند. درست نمی بیند. عینکش را میگذارد. ده دقیقه بساعت ۶ مانده است.

خانم میگوید «بلند میشوی که چه؟ ادارهات دیر شده. بخواب حالا». آقا عینکش را از چشم برمیدارد و حرفی نمیزند.

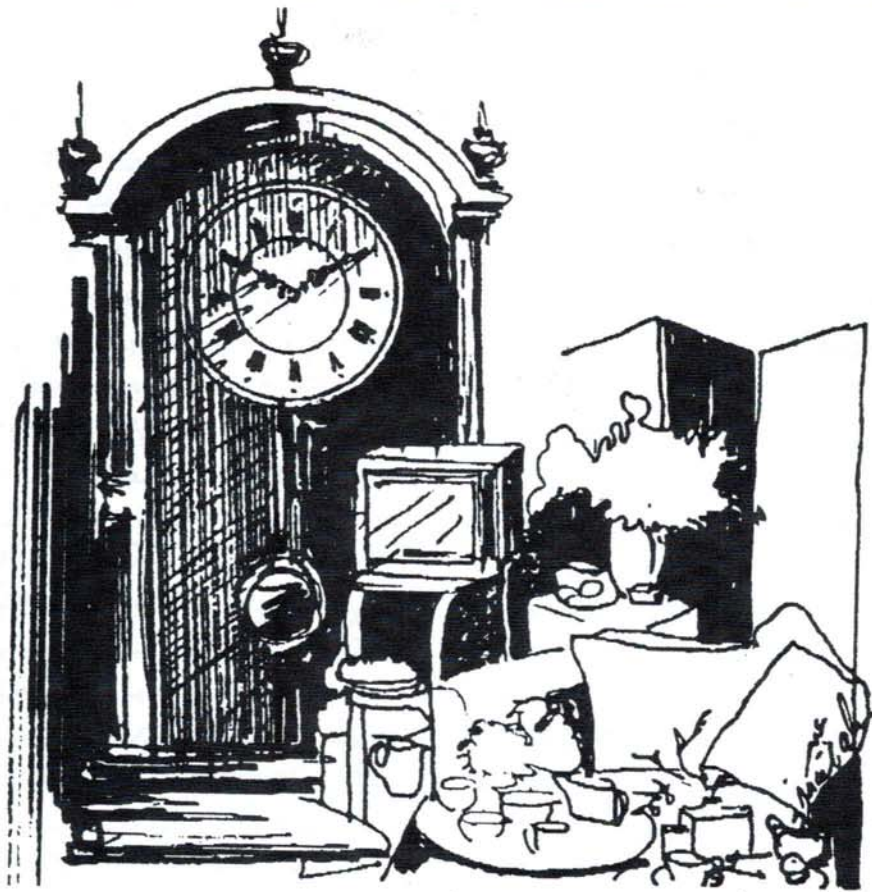
#### ساعت ۶ صبح

آقای میم کنار تخت نشسته است. دو دستش را روی تشک ستون کرده و شانه هایش کمی بالا زده و پشتش قوز کرده. چهار شوید مویش پریشان است و زیر چشمهایش پُف کرده، دستی بسرش میکشد و لیوان کوتاهی را که تمام شب دندانهای مصنوعی او در آب آن یله داده است را برمیدارد و آرام آرام بسوی دستشویی میرود.

خانم میم ملافه و جابالشتی ها و روتختی را کنار میگذارد و با ملافه و جابالشتی ها و روتختی خوش طرح تمیز اطو شده‌ای که از گنجه می آورد عوض میکند. بعد با دقت و وسواس رختخواب را مرتب میکند. از چپ بر راست میرود. از راست بچپ و از پائین تخت را نگاه میکند. دست می کشد، خیلی دقت میکند که دو طرف تخت متوازن باشد، پاک و صاف باشد و چین و چروک نداشته باشد. امروز سه شنبه است. سه شنبه ها برای آنها روز بزرگی است، روز مقدسی است. روزیست که مینو و کامی باید بیایند.

#### ساعت ۷ صبح

صبحانه روی میز چیده شده است. میز صبحانه در اطاق است. چون آشپزخانه جای میز و صندلی ندارد. پنیر و حلوا ارده و مربا و کره و نان پیتا. پنیر و حلوا ارده بهمان شکل دست نخورده دیروز و پریروز. خانم میم پشت میز نشسته است. استکان چای را پیش میکشد و قرص قرمز رنگ را از کف دستش برمیدارد و روی زبان میگذارد. آقای میم روبروی تلویزیون چهارچشمی محو برنامه ایرانی هاست. میخواهد بداند وضع خاورمیانه چه شد. جنگ تمام میشود یا نه؟ رضا شاه دوم به ایران برمیگردد یا نه؟ خانم میم از او میپرسد آیا شربت سینه اش را خورده است یا نه؟ و آقای میم میگوید: «صبر



از ته قیچی میکند.

خانم میم با شوق و علاقه مشغول نظافت اطاق است. آقای میم سرش را از پنجره بالکن تو میکند و میپرسد «گفتی کامی هم میآید؟» خانم میگوید: «پس میخوای نیاد. آره که میاد دورش برگردم الهی» و عکس کامی را از روی تلویزیون برمیدارد و با دست پاک میکند و میبوسد و سرجایش میگذارد.

#### ساعت ۱۰ صبح

خانم میم در آشپزخانه است. آقای میم آب پاش کوچک را از دستشویی برمیدارد و به بالکن میرود. گلدان زرده را از سمت چپ برمیدارد و سمت راست میگذارد. گلدان سفیده را از سمت راست برمیدارد و وسط بالکن میگذارد و گلدان قرمز را برمیدارد و سمت چپ میگذارد. باز با برگها ورمیرود. خاکهای گلدانها را نوازش میکند. صافشان میکند. آنها را می جورده مبادا سنگی، خاشاکی، چیز هرزه مضرى یا آشفالی برآنها باشد و اگر باشد آرام با دو انگشت برمیدارد و روی کف دست میگذارد تا در آشفالذاتی بیاندازد.

کن یه دقه ببینم» و تلویزیون دارد نرخ بورس سهام را پخش میکند.

#### ساعت ۸ صبح

خانم و آقای میم جایشان را عوض می کنند.

#### ساعت ۹ صبح

آقای میم قیچی بدست به بالکن میرود. در بالکن سه تا گلدان دارد. اسم گلهای هیچکدام از آنها را نمیداند. نه شمعدانی است نه شب بو و نه یاس و نه سنبل. گلدانها را خودش اسم گذاری کرده، بهمان رنگ گلهایشان: گلدان سفیده، گلدان قرمز و گلدان زرده. هر سه تا گلدان تقریباً یک اندازه اند. فقط گلدان سفیده شاخه های بلندتری دارد. آقای میم گلدان قرمز را از سمت چپ بالکن برمیدارد و وسط بالکن میگذارد. گلدان سفیده را از وسط برمیدارد و سمت راست میگذارد و گلدان زرده را از سمت راست برمیدارد و سمت چپ بالکن میگذارد. بعد شروع میکند باغبانی کردن. با دقت، با وسواس، با حوصله‌ای عجیب یکی یکی برگها را امتحان میکند و یک برگ مریض زرد موربانه خورده را با ظرافت و نزاکت

خانم میم میوه خوری را پر از میوه روی میز اطاق گذاشته و هی میوه ها را جابجا میکند. چون میداند که کامی خیار را بیشتر از سیب دوست دارد سعی میکند خیارها را روی سیب ها بچیند.

### ساعت ۱۱ صبح

آقای میم با قیچی و آب پاش به بالکن میرود. ابزار کار را بر زمین میگذارد و به جای گلدانها خیره میشود. آنکه باید آفتاب بیشتر بخوره سایه رویش افتاده پس جایشان را باید عوض کند. عوض می کند. از راست به چپ، اول گلدان قرمزه را میگذارد، بعد گلدان زرده را و آخر گلدان سفیده را. این بار آب بر خاک گلدانها نمیریزد. با آب برگها را یکی یکی میشود. گرد و غبار را از آنها با شست و انگشت نشانه میزند. فوتشان میکند، بعد کف دست چپش را فنجان میکند بر آن آب میریزد، انگشتان دست راست را در آن خیس میکند و بالای برگها میگیرد و تلنگری میزند و حس میکند که بر باغ پرگل و ریحاتش باران مصنوعی ایجاد کرده است.

پایش را که داخل اطاق میگذارد خانم سرش جیغ میکشد: «باز که این آفتابه را بردی تو بالکن!» آقای میم خودش را بکوچه علی چپ میزند و بعد از یک لحظه میپرسد: «پهسی داریم برای کامی؟»

موقع نهار است. آقای میم میپرسد: «تگفت مینو چه ساعتی میاد؟» خانم میم میگوید: «تا کامی را از کودکستان برداره و خرید کنه نزدیک ساعت چار میشه».

آقای میم یادش میآید که سه هفته پیش وقتی کامی آمد مادرش گفت «گراند پا را کیس کن» و او لبش را جلو بابا بزرگ گرفت و بعد رفت روبروی تلویزیون نشست؛ مثل مجسمه و همینطور تماشا کرد و تماشا کرد. چپیس خورد و پهسی بالا زد و مادرش مفسر فکر و احساس او شد.

خانم میم کپسول شماره ۲ را میخورد و آقای میم قرص بزرگه را.

### ساعت ۱ بعدازظهر

آقای میم روی کاناپه دراز کشیده و در خواب ناز است. خانم میم روی تخت خوابش

برده. رادیوی ایرانی روشن است.

### ساعت ۲ بعدازظهر

مثل ساعت ۱ بعدازظهر

### ساعت ۳ بعدازظهر

مثل ساعت ۲ بعدازظهر

### ساعت ۴ بعدازظهر

خانم میم میز جلو مبیل را درنهایت سلیقه چیده است. با دستمالی نم میوه ها را پاک کرده اما هنوز مشکوک است که موزهائی را که لکه سیاه دارند بالای میوه های دیگر بگذارد یا در ظرفی دیگر و یا اصلا آنها را بردارد تا کامی خیارها را بهتر ببیند. گزهای اصفهان را در یک بشقاب چیده است. ظرف دیگر را پر از پسته کرده، ظرف کوچک ماست خوری را کنار کاسه چپیس گذاشته و دو تا بشقاب پیشدستی را با کارد و چنگال مهمانها کنار آنها. علاوه بر اینها چون میداند کامی «آلبالوپلو» را دوست دارد قسمت دست نخورده نهار ظهر را در دیگ روی گاز حاضر و آماده دارد تا همین که آمد برایش گرم کند.

آقای میم قیچی را بر میدارد و به بالکن میرود. این بار فقط جای گلدان سفیده و گلدان قرمزه را عوض میکند و گلدان زرده را میگذارد همان وسط بالکن بماند.

خانم میم با یک مشت خرده نان پیش آقای میم میرود و مشتش را در بالکن باز میکند. آقای میم میگوید: «باز میخوای صدای منهجر را دربیاری؟» خانم میم میگوید: «منهجره خیلی بیجا کرده کبوترها گرسنه اند» آقای میم میگوید: «کبوترها بمن و تو چه؟ سرو صدای همسایه ها درمیاد» خانم میم میگوید: «همسایه ها بیخود کردن. برن پیش سگ و گربه هاشان. کبوترهای آزاد هم غذا میخوان» هر دو از بالکن پائین را نگاه میکنند. چشمشان بدنبال مینو و کامی است.

### ساعت ۵ بعدازظهر

درمیزنند. آقا و خانم میم سراسیمه سمت در میروند. خودش است. مینو است. مینو یک بسته پاکت بزرگ را در آشپزخانه میگذارد. آقای میم لبخند بلب دارد اما نگرانست. میپرسد: «پس کامی کو» مینو میگوید: «تولد

دوستش بود بردمش جشن تولد» خانم میم با حسرت میپرسد: «تیاوردیش» مینو میگوید: «ته مامان نشد، هفته دیگه اینشالا». خانم میم میگوید: «بیا بشین» مینو که سوئیچ ماشین را در دست دارد میگوید: «ته مامان ماشین را بد جایی پارک کردم. توش می کنند» آقای میم میپرسد: «چی می کنن؟» خانم میم میگوید: «می برندش» آقای میم مضطربانه میپرسد: «کامی را» خانم میم میگوید: «ته ماشین را. چرا گوشات سنگین شده» آقای میم میپرسد «مگر کامی توی ماشین نیست؟» خانم میم با عصبانیت و صدای بلند میپرسد: «چرا گیج شدی؟ چرا حواس پرتی گرفتی» آقای میم به آرامی و ناامیدانه میپرسد: «پس کامی نمیاد؟» خانم میم به مینو میگوید: «بیا بنشین، یک چیزی بخور، لبی تر کن» مینو یک چپیس بر میدارد با بی میلی گاز کوچکی میزند و میگوید: «باید بروم. دیر شده. باید کامی را بردارم و بروم شام درست کنم» آقای میم بخانم میگوید: «نامه ها را نشانش بده، مال بیمه، مال تکس، ماه اجاره، مال ساعت و تلویزیونی که برده ایم» مینو کلیدها را با بی تابی در دست میچرخاند و همینطور که ایستاده میگوید: «چیزی نیست، همه اش جانک است، اشغال است، نگهدارید دفعه دیگه که آمدم سرصبری نگاه می کنم».

### ساعت ۶ بعدازظهر

رادیو ایرانی باز است. صدای دلکش آقا و خانم میم را از جا کنده و به ایران برده است. هیچکدام حرفی نمیزنند. ماتشان برده است. تلفن زنگ میزند. آقای میم گوشی را بر میدارد و بی اراده میگوید: «امیرجان تویی» و بعد گوشی را بدست خانم میدهد: «بیا ببین کیه» خانم میم میپرسد: «امیره؟» آقای میم میگوید: «ته نمیدانم چی میگه» خانم میم میگوید: «یس... وات؟ یس؟... نو، نو، نو، وات... تنک یو... آی نو... نو... گودبای» و گوشی را ترقی به زمین میگذارد. آقای میم میپرسد: «کی بود؟» خانم میم میگوید: «چه میدانم، وصیت مرگ میکرد. از ام سی آی بود». آقای میم میپرسد: «اف بی آی؟» خانم میم میگوید: «یادت باشد این دفعه مینو آمد برای خرید سمعک باهاش

قرار بگذاریم».

ساعت ۷ شب

خانم میم قرص گلی زنگ و آقای میم قرص کوچیکه را میخورند و هر کدام یک لیوان آب بدرقه‌اش.

ساعت ۸ شب

وقت شام است و هنگام صرف باقیمانده ناهار ظهر. هر دو به رادیو گوش میدهند. هیچ حرفی، هیچ کلامی بین آنها ردوبدل نمیشود. فقط وقتی خانم میم میخواهد میز را تمیز کند میپرسد: «دیگه نمیخوری؟» و آقای میم میگوید: «نه» و خانم ته مانده غذا را در بشقابی میگذارد و نگه میدارد و آقای میم میداند که فردا آن چهار کبوتر جای خوراک خوبی خواهند داشت.

ساعت ۹ شب

هر دو خاموش و ساکت جلو تلویزیون نشسته اند و تماشای آگهی هائی را که هیچ ربطی با زندگی آنها ندارد تحمل می کنند تا شاید دو دقیقه فیلم ارحام صدر یا گوگوش و یا فردین را ببینند. چرت میزنند. خانم میگوید: «پاشو برو بخواب» و آقای میم میگوید: «من خوابم نیامد. تو برو بخواب» و هر دو سرشان روی سینه هایشان سنگینی میکند.

ساعت ۱۰ شب

آقای میم در یک طرف تخت خوابیده و خانم میم در طرف دیگر. هر دو پشت بهم کرده اند.

ساعت ۱۱ شب

مثل ساعت ۱۰ شب.

ساعت ۱۲ شب

مثل ساعت ۱۱ شب.

ساعت ۱ بعداز نیمه شب

آقای میم خروپف میکند. خانم میم دست بشانه او میگذارد و میگوید: «سرت رادرسر بگذار» آقای میم خواب سنگینی دارد. خانم میم بالش را زیر سر او جابجا میکند. صدای خروپف قطع میشود.

ساعت ۲ بعداز نیمه شب

آقای میم بلند میشود به دستشویی

میرود.

ساعت ۳ بامداد

صدای خروپف آقای میم، خانم میم را باز از خواب بیدار میکند. خانم میم میگوید: «درست بخواب! سرت را درست بگذار» این بار آقای میم بلند میشود می نشیند اما قبل از اینکه بالش زیر سرش را مرتب کند باز به دستشویی میرود.

ساعت ۴ بامداد

مثل ساعت ۳ بامداد

ساعت ۵ بامداد

خانم میم عطسه میکند و بعد به سرفه

می افتد. آقای میم دارد خروپف میکند.

ساعت ۶ بامداد

آقای میم کنار تخت نشسته است. دو دستش را روی تشک ستون کرده. شانه هایش کمی بالا آمده و پشتش قوز کرده. چارتا شوید مویش پریشان است. زیر چشمهایش پف کرده، دستی برسرش می کشد و نجوا کنان از خودش میپرسد: «تا سه شنبه چند روز مانده؟» خانم میم بی اراده میگوید: «شش روز!» و بعد «چرا خودت را اینقدر عذاب میدهی. به این زودی پامیشی که چه؟ اداره ات دیر شده؟».

## اخبار فدراسیون یهودیان ایرانی

کنیسای فدراسیون با سرپرستی آقای الیاس اسفندی، مراسم نیایش هر شبات را با شرکت نیایش گران توسط خزاتیم مورد علاقه مردم آقایان: ابراهیم شمولیان، یعقوب ملائی، دکتر نورمحمدی و گروه همکاران برگزار میکند.

هر شبات شاهد مراسم برمیصوا، بت میتصوا، شبات عروسی و شادمانی خانواده ها همراه با نیایش هستیم. ضمنا بمنظور رفاه جامعه، سالن کنیسا بعداز مراسم نیایش بطور رایگان برای پذیرائی میهمانان در اختیار خانواده هائی که برمیصوا و بت میتصوا دارند، قرار داده میشود.

در خصوص تابعیت آمریکا، کلیه ایرانیائی که واجد شرایط تابعیت هستند پس از مراجعه به فدراسیون (جوئیش فامیلی سرویس)، هر ماه در محل ایرانیین جوئیش سنتر مورد امتحان قرار گرفته و از تسهیلات فراهم شده فدراسیون برخوردار میگرددند.

در آخرین نشست، از بین ۸۳ نفر شرکت کننده، ۸۲ نفر با کمک راهنمایان فدراسیون امتحان مربوطه را گذرانده و مورد قبول واقع شده‌اند.

اقدامات صندوق اضطراری فدراسیون بسرپرستی آقای الیاس اسفندی و گروه همکاران همچنان به فعالیت و کمکهای خود ادامه میدهند از جمله:

چهار مورد بیماران بی بضاعت که فاقد بیمه سلامتی بودند و نیاز مبرم به بیمارستان و اعدات پیشرفته پزشکی داشتند، از طرف صندوق به بیمارستان سیدرزساینای معرفی و کلیه اقدامات لازم پزشکی برایشان بعمل آمده و پس از مداوا مرخص گردیدند.

متجاوز از دویست خانواده نیازمند دوبار در سال از کوپن های غذائی استفاده مینمایند که هزینه آن متجاوز از بیست هزار دلار میگردد. در موارد ضروری نیز این کمکها ارائه میگردد.

شش خانواده نیازمند یا بی سرپرست که بعلت عدم پرداخت کرایه منزل در معرض اخراج از خانه توسط مالک بودند بمدت سه ماه کمک اجاره منزل به آنها پرداخت گردید.

صاحبان کسبه کوچک در داون تاون که سرمایه خود را از دست داده و امکاناتی برای ادامه کسب نداشتند، از طریق صندوق در حد معقول بمنظور ادامه کسب کمک گردیدند.

بروخیم

رویال کیتترینگ گلات کاشر

**Beroukhim**

Royal Catering  
Glatt Kosher



با آشپزخانه صددرصد گلات کاشر  
زیر نظر ربانوت ایرانی و آمریکائی  
کیتترینگ اختصاصی در  
مجتمع فرهنگی ارتص "ولی"  
یا در محل مورد نظر شما  
با کیفیت و سرویس برتر

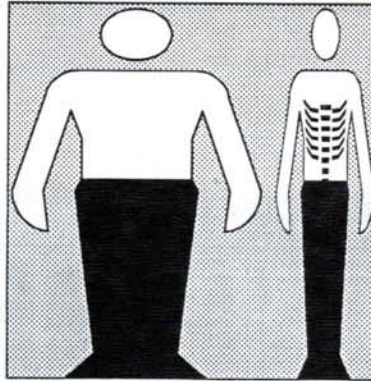
۶۷۴۷-۳۴۲ (۸۱۸)

۹۹۹۳-۴۵۸ (۳۱۰)



# پرنده فکر من

از: ثریا پاستور



در این دنیای آشفته‌ای که در گوشه‌ای از آن، شاهد نبرد قدرتمندان با ضعفا، چپاول و غارت ثروت کشورهای عقب‌نگهداشته شده و پیروزی استعمارگران اندیشه‌های انسانی با دفن تفکرات و خلاقیت‌های سازنده بشری هستیم.

در این دنیایی که در گوشه دگرش، با شستشوی افکار انسانها در حمامهای حماقت و مسخ اندیشه‌های آدمی، ریسمان افکار بیمارگونه با تاروپود بمب‌گذاران انتحاری گره زده میشود تا درهای ورودی بهشت معبود و هم‌آغوشی با حوریان بهشتی برای انسانهای تهی مغز ممکن گردد.

در این دنیایی که سیرکردن شکم گرسنگان درکنار ریختن پاش‌های بی‌حد و اندازه صاحبان شکم، مسئله‌ای بس بغرنج و شگفت‌آور است.

در این دنیایی که بخاطر عقب ماندگی‌های فکری برخی انسانها، طنابهای دار غفلت و بی‌خبری برگردنها آویخته میشود.

در این دنیای نابرابری‌ها که ساکنان یک قاره‌اش بخاطر سیرکردن شکم‌های گرسنه خود لابلای زباله‌های سرشار از پس مانده غذاهای از دنیا بی‌خبران، بدنبال‌بیداری غنچه‌های امید به زندگی میکردند و بخاطر کمبود مواد غذایی، از اندام انسان‌ها جز سایه اسکلتی عریان و خالی از گوشت بچشم نمی‌خورد.

در این دنیایی که در قاره دگرش، چربی‌های اضافی بدنها را که لابلایشان توده

های عظیمی از اسکناس خوابیده است، با گرو گذاشتن اسکناس‌های چرب‌تر، از میان لایه‌های پوست خارج میکنند تا باین ترتیب زیبایی تن و بدن را پیشکش کنند و در مقابل، چربی‌های اضافی و بی‌خانمان شده دست آمده را به سوداگران چربی هدیه دهند تا شاید تفاله آنها در اختیار گرسنگان قرار گیرد که سلولهای بدنشان مشتاقانه درانتظار دریافت نامه‌های چرب و بایگانی آنها در لابلای وجودشان هستند.

در این دنیایی که مردمان گوشه‌ای از آن تابحال آوای خروس سحری و کلامهای عاشقانه صبحگاهی، با صدای بمب و گلوله از خواب بدخوابی بیدار میشوند و گوش هاشان بجای شنیدن ترانه‌های امید با نجوای دلخراش آشنا میشوند.

در این دنیایی که در دل آن، هزاران هزار قصه و داستان آرمیده است و در هر لحظه‌ای از زندگی، شاهد ماجراهای شگفت، حوادث اندوهبار، قتلها، جرم‌ها، جنایات وحشتناک و تجاوزهای حیرت‌انگیز می‌باشیم.

در این دنیایی که با شنیدن خبر قتل فرزندان به دست مادران مجنون خود، لرزه براندام می‌افتد و تار و پود اندیشه فرو میریزد.

در این دنیایی که حریم حرمت عشق، بدست بیماران سیراب شده از تمامی پدیده‌های زندگی، مورد تجاوز قرار میگیرد.

در این دنیایی که آدمیان برای امرار معاش و بدست آوردن خُرده نانی، کلیه و اجزاء بدن خود را میفروشند تا رفاه و آسایش را بخانواده

هاشان ارمغان دهند.

در این دنیایی که حیات و هستی بچه‌های ناخواسته، بخاطر خودخواهی و هوسهای هرزه خالق آنان، در جویباری از خون رها میشود و درمقابل، گروهی از مردم بخاطر بهره‌مند نشدن از موهبت پدری و مادری، حاضر به گرو گذاشتن جان و مال خود در راه داشتن فرزند «این بزرگترین موهبت الهی» می‌باشند.

در این دنیایی که هزاران هزار نفر در دام اعتیاد اسیرند و از مسیر واقعی زندگی بدور افتاده‌اند و درد و رنج را بجای عشق و سازندگی به قلب‌های دردمند وابستگان خود هدیه میدهند.

در این دنیای آشفته‌ای که حکومت‌های عصیانگر، انسانها را بی‌هیچ دلیل و منطقی، مورد ظلم و زور قرار میدهند و خفقان و مرگ را بدرقه راه زندگی

در این دنیایی که بنام دین و مذهب، شاهد برادرکشی‌ها و ریخته شدن خون انسانهای بیگناه و بدور از بازی‌های هزار چهره سیاسی هستیم و هدیه‌ای جز باران اشک حسرت دیدگانمان برایشان نداریم.

چگونه میتوان سایه جهل و بی‌خبری را برای همیشه، از افکار انسانهای در دام افتاده جدا کرد و گرد و غبارشان را زدود؟

چگونه میتوان امیدوار بود که روزی تمامی ساکنان قاره‌های جهان بطور مساوی از امتیازات و فرآورده‌های نوین بشری برخوردار شوند و واژه‌هایی چون «بهر قدرت»، «استعمار» و «استثمار» از دایره‌المعارف جهانی حذف شوند و شاهد روزی باشیم که انسانها در هر گوشه‌ای از دنیا که باشند، بگونه‌ای برابر از تمامی مواهب زندگی که از جانب خالق هستی و نقاش طبیعت به بشر ارزانی شده است، برخوردار شوند.

با آرزوی رسیدن به چنین روزی.

بود که یک یهودی را بعنوان مشاور فلسطین منصوب کرد. Warder Cresson یک نفر مسیحی Quaker بود که ب یهودیت پیوسته و یک کلنی پیشگام صیونستی را برپا ساخته بود. در سال ۱۸۴۴ وی مقام مشاور فلسطین را دریافت کرد.

### پیرس

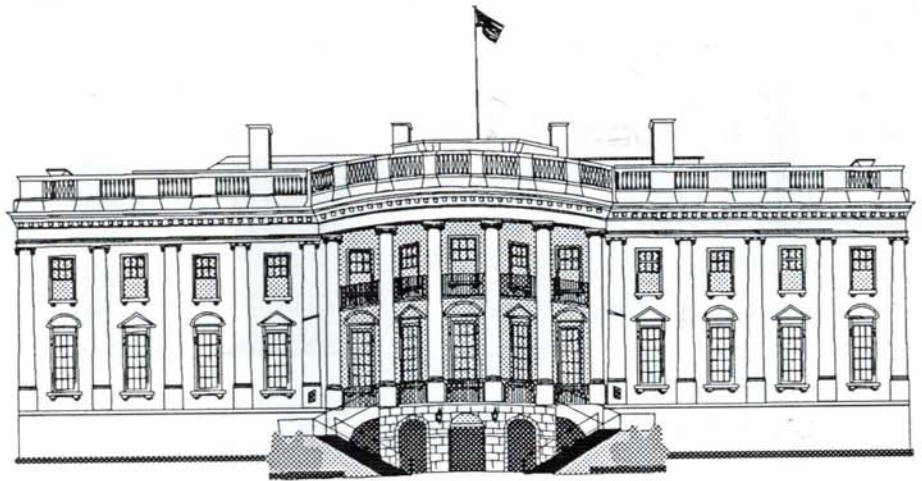
فرانکلین پیرس اولین و شاید تنها رئیس جمهوری باشد که نامش در منشور یک کنیسا وجود دارد. پیرس در سال ۱۸۵۷ District of Columbia (شهر واشنگتن - پایتخت آمریکا) را تغییر داد تا اولین کنیسای شهر بنام Washington Hebrew Congregation بتواند جزو محدوده آن شهر درآید.

### لینکلن

ابراهام لینکلن اولین رئیس جمهوری بود که به رای‌ها امکان داد که بعنوان پیشنهاد نظامی خدمت کنند. در سال ۱۸۶۲ با امضاء کردن لایحه کنگره آمریکا قانونی را که فقط به روحانیون مسیحی اجازه خدمت در این سمت میداد، تغییر داد. لینکلن همچنین اولین رئیس جمهوری بود که از او خواسته شد تا قانون رسمی یهودی ستیزی دولت آمریکا را لغو نماید. در دوران جنگ داخلی، گرنیت، رئیس جمهور وقت بموجب «فرمان شماره ۱۱» به ارتش‌های خود که ایالت تنسی را در اشغال داشتند دستور اخراج یهودیان از آن ایالت را صادر کرد. لینکلن این دستور را لغو کرد. گرنیت همیشه مسئولیت شخصی خودش را در این امر رد میکرد و آنرا به زیردستانش نسبت میداد.

### گرنیت

گرنیت اولین رئیس جمهوری بود که در دوران زمامداریش در مراسم نیایش دریک کنیسا حضور یافت. وی در سال ۱۸۷۴ در مراسم وقف کنیسای Adas Israel در شهر واشنگتن دی سی به همراه اعضای کابینه‌اش شرکت کرد.



# ارتباط روسای جمهور آمریکا با جامعه یهودی

از: لوس آنجلس نشنال جوئیش نیوز  
برگردان: آلبرت دانش راد

### واشنگتن

جرج واشنگتن اولین رئیس جمهوری بود که به یک کنیسا نامه نوشت. وی در سال ۱۷۹۰ به کنیساهای Touro Synagogue در نیویورک ایالت و Mikveh Israel Congregation در شهر ساوانا در ایالت جورجیا بطور جداگانه نامه نوشت و نامه مشترکی نیز به Congregation Beth Shalom در شهر ریچموند ایالت ویرجینیا، Mikveh Israel در فیلادلفیا، Beth Elohim در چارلزتون ساوت کارولینا و Shearith Israel در نیویورک فرستاد. نامه‌های او بیان فصیحانه و امید به سازش و موافقت مذهبی است و بعنوان اصولی ترین بیانه‌های عقاید دموکراسی آمریکا پابرجا مانده‌اند.

### جفرسون

جفرسون اولین رئیس جمهوری بود که یک یهودی را بمقام دولتی فدرال منصوب کرد. در سال ۱۸۰۱ وی رثوبن ایتیک (Reuben) را

Ettig) از شهر بالتیمور را بسمت مأمور قضائی (Marshal) در ایالت مریلند برگزید.

### مدیسون

مدیسون اولین رئیس جمهوری بود که یک یهودی را به پست دیپلماتیک انتخاب کرد. او مردخای م. نوح (Mordecai M. Noah) را در سالهای ۱۸۱۲ الی ۱۹۱۶ به تونس فرستاد.

### وَن بیورن

ماترین وَن بیورن اولین رئیس جمهوری بود که به یک کنسول آمریکا دستور داد تا بنفع یهودیان خارج از آمریکا مداخله کند. در سال ۱۸۴۰، هنگامی که در دمشق یهودیان به اتهام دروغین در ارتباط با خون تحت حمله و آزار قرار گرفته بودند، وی به کنسول آمریکا در اسکندریه مصر دستور داد نفوذ خود را برای حفظ جان آن یهودیان بکار برد.

### تایلر

جان تایلر نخستین رئیس جمهوری

روترفورد هیز اولین رئیس جمهوری بود که یک یهودی را به عنوان سفیر برگزید تا با یهودی ستیزی مبارزه کند. او در سال ۱۸۷۰ Benjamin Piexotto را به سرکنسولگری در رومانی انتخاب کرد. وی همچنین اولیت رئیس جمهوری بود که حق یک کارمند خدمات دولتی فدرال را در رابطه با نگهداری شبات تأمین نمود. او به وزارت داخله دستور داد که یک زن یهودی که بخاطر امتناع از کار کردن در روز شبات از اشتغال در آن وزارتخانه محروم شده بود، به استخدام دولت درآید.

### روزولت

تئودور روزولت اولین رئیس جمهوری بود که یک یهودی را به عضویت کابینه انتخاب کرد. در سال ۱۹۰۶ او Oscar S. Straus را بسمت وزیر بازرگانی و کار منصوب کرد. روزولت همچنین اولین رئیس جمهوری بود که قسمتی از دارائی خود را برای مصارف یهودی وقف کرد. در سال ۱۹۱۹ هنگامیکه جایزه صلح نوبل را بخاطر کوشش‌هایش در پایان دادن به جنگ روسیه و ژاپن دریافت کرد، بخشی از جایزه خود را به National Jewish Welfare Board اهدا کرد.

### تفت

ویلیام هاوارد تفت اولین رئیس جمهوری بود که در دوران زمامداریش در مراسم شب عید پسخ شرکت کرد. در سال ۱۹۱۲ هنگام بازدید از شهر Providence ایالت زد آیلند، به دعوت سرهنگ هری کاتلر، رئیس هیئت رفاه ملی یهودیان، در مراسم سیدر خانوادگی در خانه کاتلر در خیابان Glenham شرکت جست.

### ویلسون

وودرو ویلسون اولین رئیس جمهوری بود که یک یهودی بنام Louis Dembitz Brandeis را نامزد عضویت در دادگاه عالی آمریکا نمود. وی در مقابل فشار شدید مخالفان برای پس گرفتن این نامزدی، اصرار ورزید و

اعلام کرد وی شخص دیگری را در قضاوت و درک قوانین اجتماعی صالح‌تر از وی نمی‌شناسد. بالاخره در سال ۱۹۱۶ سنای آمریکا با این انتصاب موافقت نمود. ویلسون همچنین اولین رئیس جمهوری بود که علناً یک فعالیت بشر دوستانه یهودی را مورد تأیید قرار داد. ویلسون در ۲۲ نوامبر ۱۹۱۷ در نامه ای به Jacob Schiff خواستار حمایت گسترده از United Jewish Relief Campaign که سرگرم جمع آوری اعانه برای کمک به جنگ زدگان اروپا بود، شد.

### هاردینگ

وارن هاردینگ اولین رئیس جمهوری بود که قطعنامه مشترک کنگره آمریکا که اعلامیه بالفور تاسیس یک کشور ملی برای یهودیان بود را امضاء کرد. این قطعنامه در تاریخ ۲۲ سپتامبر ۱۹۲۲ به امضاء رسید.

### کولج

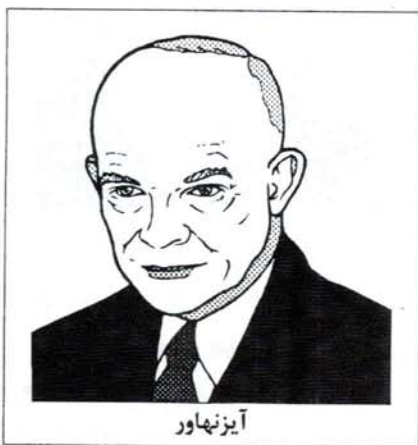
کالوین کولج نخستین رئیس جمهوری بود که در مراسم گشایش یک موسسه یهودی که محل پرستش نبود، شرکت جست. او سنگ بنای مرکز جامعه یهودی واشنگتن دی سی را در تاریخ سوم می ۱۹۲۵ کار گذاشت.

### روزولت

فرانکلین روزولت اولین رئیس جمهوری بود که یک سفر تورا را بعنوان هدیه دریافت کرد. او یک سفر تورای کوچک از Young Israel و یک سفر تورای دیگر که از یک کنیسای آتش گرفته در چکسلواکی نجات داده شده بود را دریافت نمود. هر دوی این توراها در کتابخانه یادبود روزولت در نیویورک قرار دارند. قصور دولت روزولت در بسط دادن سیستم پناهندگی باعث شد که تعداد زیادی یهودی نهایتاً جزو شش میلیون قربانیان هالوکاست قرار بگیرند. ۵۶ سال پس از مرگ روزولت، بحث درباره پاسخ روزولت به هالوکاست هنوز ادامه دارد.

### ترومن

هری ترومن در تاریخ ۱۴ می ۱۹۴۸، تنها ۱۱ دقیقه پس از اعلامیه آزادی اسرائیل، اولین رئیس دولتی بود که به مطبوعات اعلام کرد: «ایالات متحده آمریکا دولت موقت را بعنوان کشور تازه تأسیس اسرائیل بصورت دوفاکتو به رسمیت می‌شناسد». ترومن همچنین اولین رئیس جمهور آمریکا بود که اولین رئیس جمهور اسرائیل، حثیم وایزمن و اولین سفیر اسرائیل، الياهو ایلات را در سال ۱۹۴۸ بحضور پذیرفت. در سالهای ۵۲-۱۹۵۱ که اسرائیل زیر بار سنگین مهاجرت دسته جمعی قرار داشت، ترومن موافقت یک وام و عطیه ۱۴۰ میلیون دلاری را برای اسرائیل از کنگره آمریکا دریافت نمود.



آیزنهاور

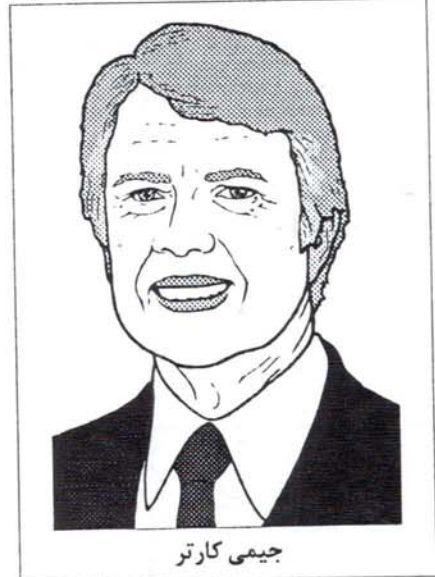
### آیزنهاور

آیزنهاور اولین رئیس جمهوری بود که در برنامه تلویزیونی سراسری آمریکا که بوسیله یک سازمان یهودی فراهم شده بود، شرکت کرد. این برنامه در سال ۱۹۵۴ سیصدمین سالگرد جامعه یهودی آمریکا را جشن می‌گرفت. وی در این خصوص اعلام کرد که رهبری نیروی آزادی بخش، یکی از ماندگارترین خشنودی‌های دوران حیاتش است و خوشوقت است که رژیم حیوان صفت آلمان را شکست داده و یهودیان باقیمانده را برای یک زندگی نوین در اسرائیل آزاد کرده است.

### کندی

جان کندی دو یهودی را بنام

Abraham Ribicoff بعنوان وزیر بهداشت، فرهنگ و رفاه و Arthur Goldberg را بعنوان وزیر کار وارد کابینه خود کرد. کندی تنها رئیس جمهوری بود که یک جایزه ملی یهود به نام او نامگذاری شد. جایزه سالانه صلح انجمن کنیسه‌های آمریکا پس از اینکه ترور کندی در سال ۱۹۶۳ تغییر نام داده و بنام جایزه صلح جان اف. کندی نامیده شد.



جیمی کارتر

### کارتر

جیمی کارتر در چندین سخنرانی پرهیجان نگرانی خودش را برای حقوق بشر ابراز کرد و بر حق یهودیان روسیه برای مهاجرت از آن کشور تأکید ورزید. اعتبار توافقنامه کمپ دیوید به او نسبت داده شده است.

### بوش

جورج بوش در سال ۱۹۸۵ در مقام معاونت ریاست جمهوری در «عملیات جاشوعا» ، بیرون آوردن ۱۰۰۰ یهودی از حبشه بوسیله هواپیما برای اسکان آنها در اسرائیل، نقش بسزایی داشته است.

وی در سال ۱۹۹۱ در مقام رئیس جمهوری آمریکا در رهایی ۱۴۰۰۰ یهودی حبشی تحت عنوان «عملیات سلیمان» نقش اساسی را ایفا کرد. برجسته تر اینکه سازمان ملل را متقاعد نمود که قطعنامه ۱۹۷۵ در رابطه با اینکه «سیونیسیم نژاد پرستی است» را لغو نماید.

## چگونه درس عشق بیاموزیم؟!

ادامه از صفحه ۳۰

از پرورنده بسیاری از اقوام دیگر است. اما هر چه باشد چون در دانشگاه هستی ما یهودی ها در کلاسهای مشکلتری ثبت نام کرده ایم، از ما انتظار بیشتری میرود. در این کلاسها دل‌های ما باید مثل برف پاک و سپید شوند. بقول شاعره یهودی معاصر بانو شکوه درویش:

دلمون رو پاک کنیم جای خداست

واسه هر دردی دوا یا که شفاست

اصلی همه مومن محبته

اگه بی مهر شدیم یه عادته

عادت ذهنی شرور و پر صدا

بشکنش! شیشه دیوه بخدا!

امروز بار دیگر سایه غول آسای دیو منحوس آنتی سمیتیزم بر سر بشریت سایه افکنده است. آیا زمان آن نرسیده که تئوری عارفان و پیامبران یهود را امتحان کنیم؟ اگر تئوری آنها درست باشد و همه تجربیات هستی برای تبدیل کردن مس وجود به طلای ناب و آموختن راه و رسم عشق و وحدت است، چنین بنظر میرسد که ما یهودیان قرار است که در این «طلا شدن» پیشقراول باشیم تا بتوانیم به سایر هم‌نوعان مان در این راه کمک کنیم. اگر ما دیوار جدائی و نفرت و تعصب را از میان برنداریم، از برادران غیریهودی مان چه توقعی میتوانیم داشته باشیم جز اینکه این دیوار را با سببیت و خشونت روی سرمان خراب کنند؟

امیدوارم که اگر شما عزیزان تئوری

بهتری دارید، مهر کنید و بدون خشونت و

سنگ پرتابی با این کمترین درمیان بگذارید.

مطالب عنوان شده در این مقاله چکیده سالها

تحقیق و پژوهش بوده و با دلی سرشار از عشق

به یهودیت و بشریت نگاشته شده، اما هر

انسانی هر قدر هم فهم و دانش و عشق داشته

باشد ممکن است در بسیاری موارد اشتباه

بیاندیشد. اگر از مطالب این نوشتار ناخشنود

هستید، براحتمی میتوانید آنرا پاره پاره کرده و

به دور بیاندازید و یا اینکه نامه‌ای محترمانه در

پاسخ به مطالب آن بنویسید. از تبادل نظر و

شنیدن عقاید شما حقیقتاً خرسند میشوم. دوام

و نبوغ و خلاقیت خارق العاده قوم ما از همین

تبادل نظرهای آزادمنشانه ناشی گشته و هیچیک از نوابغ یهودی را نمیتوان یافت که انسانی خشکه مذهب و قشری و مستبد بوده و از رویارویی با افکار و عقاید گوناگون رویگردان بوده باشد. من و شما نیز با نحوه رفتار و گفتار و نوشتار خود صرفاً میزان آزادمنشی و نبوغ و انسانیت خودمان را آشکار میسازیم. و باید افتخار کرد که نشریه شوفار تنها ارگان یهودی ایرانی است که امکان این تبادل نظرهای آزادانه را به همه بخشیده است.

دو هفته پیش یادبود هولوکاست بود.

بیانید به احترام آن شش میلیون یهودی و میلیونها غیر یهودی که در آتش هولناکی که دیوانه‌ای بنام هیتلر بپا کرد، سوختند و به فنا رفتند، این نوشتار طولانی را با نقل قول عاشقانه‌ای از عارف والامقام یهودی «راو کوک» به پایان ببریم:

«هستند کسانی که فقط ترانه زندگی

خود را زمزمه می کنند . . . و نیز هستند

کسانی که فقط نغمه قوم خود را زمزمه می

کنند . . . همچنین هستند کسانی که روحشان

به ماورای محدوده قومی گسترش یافته است و

ترانه نسل انسان را زمزمه می کنند . . . و اما

هستند کسانی که از این هم فراتر رفته‌اند و با

کل هستی در وحدت بوده و با همه موجودات

و کائنات پیوند یافته‌اند. اینان نغمه هستی را

زمزمه می کنند . . . در مورد چنین نغمه ای

است که گفته شده که هر کسی حتی اگر پاره

ای از آنرا بخواند، حیات جاوید خواهد یافت.»

(از نسخه انگلیسی کتاب Orot Hakodesh

صفحه ۴۵۸).

امروز مَها، خویش ز بیگانه ندانیم

مستیم بدان سان که ره خانه ندانیم

در باغ بجز عکس رخ دوست نبینیم

وز شاه بجز حالت مستانه ندانیم

نغمه عشق و انسانیت بر لب‌تان و

حیات جاوید نصیب‌تان باد.

ایرواین - کالیفرنیا، ۰ مارچ ۲۰۰۴

برای ابراز نظریات خود و یا تماس با دکتر میتر

مقبوله لطفاً یا از طریق اینترنت آدرس:

tree1@earthlink.net و یا از طریق پستی به نشانی

نشریه شوفار مکاتبه فرمائید.

میخواهید فرزندانان وارثین واقعی شما باشند نه IRS.  
میخواهید درآمدهای مادام العمر تضمین شده بازنشستگی داشته باشید.  
میخواهید سرمایه‌تان نزول نکرده و بتواند درمقابل تورم مقاوم باشد.  
میخواهید از عهده هزینه تحصیل فرزندانان برآئید.  
میخواهید قانونا مالیات کمتری بدهید.



با

## آنجلو طالبی

کارشناس رسمی اقتصادی و مشاور مجاز امور سرمایه گذاری

Registered Investment Adviser, Certified Financial Planner

با ۲۳ سال سابقه کار

مبتکر طرح (Tax, Investment, Estate Planning) TIE

متخصص سرمایه گذاری در برنامه ریزی ارث و میراث Estate Planning

برنامه ریزی بازنشستگی (Pension Design)

و برنامه ریزی مالیاتی Tax Planning مشورت کنید.



تلفن ۹۰۰۰-۲۰۵-(۳۱۰)

### Precision Financial & Estate Services

Securities offered through Linsco / Private Ledger, Member NASD/SIPC

9454 Wilshire Blvd., #902, Beverly Hills, CA 90212

(310) 205-9000 / (310) 259-9000

[www.persianfinance.com](http://www.persianfinance.com)



# عمر و برف

از: پریوش سیم و زر (نوازش)



اینجا مرکز، یا بیمارستانی است که افرادی با نوعی احتیاج به فیزیوتراپی و یا خدمات اولیه پزشکی و یا کسانی که قادر به نگهداری از خود نیستند، در آن بستری هستند. برخی، چند هفته‌ای می‌مانند و بعد از بازیابی توانایی نسبی، برای انجام کارهای روزمره، بمنزل باز میگردند و عده‌ای، حتی، سالهای سال ساکن این محل هستند و دیگر حتی در رؤیا و ذهن خود بازگشت بخانه را ترسیم نمی‌کنند، شاید به نوعی که اینجا را خانه خود میدانند.

این بیمارستان شامل شش بخش مختلف است، که یک بخش یا به گفته‌ای صحیح‌تر، طبقه سوم آنرا اختصاص به سالمندان ایرانی داده‌اند که شاید احساس دل‌تنگی کمتر کنند و شاید که گاهی خود را در خانه احساس کنند. و این «خانه» به راستی که چه معنا و بازتاب وسیعی را در فرهنگ بشر، بخصوص برای ما ایرانیان دارد. و وقتی که به کلام می‌آید، چه زیبا نور هزاران امید و شادی را به چهره می‌نشانند.

شمسی خانم، ساکن اتاق ۳۲ بخش سوم این مرکز است. وی هفتاد و پنج سال دارد. با قامتی متوسط و موهائی کاملاً سفید تا سرشانه و چشمهائی به رنگ خاکستری، شمسی خانم بیشتر می‌خندد تا گریه کند و نظافت و نظم و ترتیب را خیلی دوست دارد و همیشه ناراحت است که چرا شیشه پنجره‌ای که به او گوشه‌ای از آسمان را نشان میدهد، این قدر کثیف و پر از لکه است. چرا هر روز، شیشه را تمیز نمی‌کنند که او شرمندگی کسانی که به دیدن او می‌آیند نباشد و حیف که مثل سابق نمیتواند، خودش شیشه‌ها را تمیز کند و محتاج این و آن است.

شمسی خانم از پوکی استخوان شدید و دو عمل شکستگی استخوان پا و ران در رنج است و دو سه سال میشود که از نظر روانی هم کاملاً سالم نیست. گاه کاملاً هوشیار و آگاه است و بخوبی، تاریخ و وقت را میداند و اطرافیان را می‌شناسد و گاه مشخص است که در دنیا و زمان دیگری در سیر و سیاحت است و سخنان او معنی و مفهومی ندارد.



از میان نویسندگانی که از سالهای دور برای شوفاژ قلم میزدند، کار پریوش سیم و زر، ویژگی خود را داشته و دارد. پریوش مختصر مینویسد و کلام را بیهوده کش نمیدهد. از این رو است که داستانهایش کوتاه است اما با پیامی پر بار. خانم سیم و زر، این توانائی را دارد که بیاری قلمش، من و شمای خواننده را از گلگشت خاطره به برهوت مخاطره ببرد. و چه خوب که بتازگی، این نویسنده، مجموعه‌ای از نوشته‌های کوتاهش را در کتابی بنام «عمر و برف» بچاپ رسانده است.

یکایک داستانهای این کتاب دلنشین و خواندنی است و ما از این میان، داستان «عمر و برف» (که کتاب نام خود را از آن گرفته) را برگزیدیم. نه فقط از آن رو که نمونه‌ای است از کارهای این نویسنده، بلکه بدان جهت که این داستان، آئینه‌وار وضع دردناک و نابسامان کهنسالان ما و چگونگی آب شدن و تحلیل رفتنشان را بمان نشان میدهد.

«عمر و برف» در ۱۰۴ صفحه از سوی شرکت کتاب چاپ و منتشر شده است.

او مادر سه پسر است و شوهر خود را مدت‌هاست که از دست داده است و هرگاه که در این مکان و این بیمارستان نباشد، حال بهتری پیدا می‌کند. در یک آپارتمان کوچک زندگی میکنند، پسرها، او و همدم خانم را هم خانه کرده‌اند که از او مواظبت کند و همدم خانم، کرایه آپارتمان نمیدهد هیچ، بلکه حقوق هم میگیرد و گاه از قطع و وصل شدن آگاهی شمسی خانم، نسبت به زمان و مکان و اطرافیان به شدت کلافه میشود. شمسی خانم، ضمن صحبت از همدم خانم، همیشه می‌گوید: هرچند که او بر سر من منت داشت که از من پرستاری میکند، ولی بازم خوب بود، غذائی روی میز می‌گذاشتم و هر دو میخوردیم. هرچند که اگر من پشت میز کوچک آشپزخانه بودم، او به اتاق میرفت و اگر من در اتاق بودم، او به آشپزخانه. ولی بهرحال به غیر از خود تنهای من، یک موجود دیگر هم در آن آپارتمان تنگ و کوچک بود که من کمتر دلگیر بشوم، شما نمی‌دانید که منزل پدری من آنقدر بزرگ بود که پنج خانواده در آن زندگی میکردند، حتی وقتی من عروسی کردم، دو اتاق بمن و شوهرم دادند که برای ما زیاد هم بود! حیاطی که بیشتر شبیه به یک نوع باغ بود. با انواع درختهای میوه و یک حوض بسیار بزرگ که بچه‌ها را از نزدیک شدن به آن بسیار میترساندند. پناه بر خدا! هر هفته خبر غرق شدن طفل معصومی در حوض خانه‌ها می‌رسید. خدا بیامرز پدر شوهرم، من را خیلی دوست داشت. هر چه بود، دختر برادرش بودم. یعنی من و شوهرم دختر عمو، پسر عمو بودیم. آن روزها همه چیز ساده و سالم و پاک بود. مثل حالا و این زمان نبود که انواع و اقسام مرض‌ها وجود داشته باشد و ازدواج فامیلی! زن و شوهر از بچگی هم دیگر را می‌شناختند. هرچند که هنوز هم گاهی از دست مادرم عصبانی میشوم و با او دعوا می‌کنم که چرا من را در سن سیزده سالگی شوهر دادا تازه داشتم از درس خواندن لذت میبردم که گفتند: دیگر کافی است. روز و شب گریه میکردم که بگذارید بدمدرسه بروم و ادامه بدهم که نشد. گفتند: دیگر بایستی بکار منزل و شوهر برسی! مدتی هم برایم معلم تار گرفتند که بلکه هوس درس خواندن از سرم بیفتد، ولی به یادگیری موسیقی علاقه نداشتم. نمیدانم چرا، در وجودم نبود.

شمسی خانم دوست دارد مرتب به گذشته سفر کند و گاه چنان کلمات و جمله‌ها را پشت هم از نظر زمان استفاده میکند که گوئی، زمان حال وجود ندارد و او در سالهای بسیار دور زندگی میکند.

تقریباً هر نیم تا یک ساعت، باز به پنجره اتاق نگاهی میکند و از کثیف بودن شیشه‌ها شکایت میکند و گاه ناگهان به گریه می‌افتد و در حالی که قطرات اشک با شتاب از چشمهای خاکستری او بیرون میریزد، میگوید: همه آنها رفته‌اند. فقط من مانده‌ام. شوهرم، مادرم، پدرم، برادرم، خواهرم، دیگر هیچ کس باقی نماند و درحالی که سر به بالش فرو میبرد، آهسته زمزمه میکند، ای خدای بزرگ بگذار من هم بروم پیش آنها، تنهایی بس است. مگر من چه گناهی کرده‌ام که بایستی نفر آخر باشم.

نرس بخش، آمریکائی است ولی خوب احتیاج بیماران خود را در این بخش بوجود یک هم زبان احساس کرده است و در نتیجه، فارسی را

در حد رفع احتیاج و محدود به چند جمله کوتاه صحبت میکند. او شمسی خانم را در بغل میگیرد و میگوید: گریه نه... چه میخواهی؟ و مرتب سر شمسی خانم را میبوسد.

شمسی خانم، اشکها را پاک میکند، می‌خندد و او هم پرستار را میبوسد و میگوید: بخدا اینها خیلی دلسوز هستند، گاهی که برای بچه‌ها دلتنگ میشوم، میگویم: خوب زن حسابی فکر کن این دختر خودت است، چرا ناشکری میکنی؟ پسرها که هر روز نمی‌توانند بمن سر بزنند، در این مملکت همه تا جوان هستند، دارند میدوند، وقتی هم به سن و سال من رسیدند، حتماً، بیشتر از من و نسل هم سن من علیل و بیمار هستند. این هم شد زندگی! به خدا نصف دویدن‌ها بخاطر چشم و هم چشمی است.

تلویزیون اتاق روشن است. برای مریض‌های ایرانی، برنامه‌های بیست و چهار ساعته فارسی زبان پخش میشود. شمسی خانم باز دچار فراموشی موقت شده است. با اشاره به تصویر تلویزیون و گوینده ثابت اخبار عصر میگوید: میدانید، این آقا برآستی با معرفت و دلسوز است. هر روز عصر به همه اتاق‌ها از جمله اتاق من سر میزند و احوال پرسی میکند و مطمئن میشود که ما همه سالم و خوب هستیم و احتیاج به چیزی نداریم و بعد میرود! بخدا هر عصر همین موقع با هزار کار و گرفتاری محال است، سری بما نزنند! با این راههای دور و ترافیک و هزار مسئله دیگر.

برای شمسی خانم شام آورده‌اند که به همه بیماران در ساعتی معین شام داده میشود، با دلخوری، نگاهی به سینی غذا میکند و میگوید: شما را بخدا به این میگویند، شام؟ یک تکه گوشت نپخته و قدری نخود و لوبیای سبز. اگر این همدم خانم لعنتی، بدون سروصدا نرفته بود، من به این حال و روز نمی‌افتادم. وقتی بود حداقل برایم خرده خریدی میکرد. نان لواش، گوشت چرخ کرده، برای صبحانه پنیر ليقوان و سبزی و گردو، کمی ماست و خیار هم درست میکردیم. چیزهایی که بدهان من می‌آید. این خانه مزخرف است.

این صاحبخانه، نمیدانم این غذاها را از کجا آورده و بخورد ما میدهد. انگار با من و همسایه‌ها لج است. هزار دفعه به این پرستار گفتیم: ما یک عمر، غذای درست و حسابی خورده ایم، حالا آخر عمری چطور میتوانیم حتی به این غذا نگاه کنیم؟

شمسی خانم ادامه میدهد. راستی الان چه وقت سال است؟ اگر در پانزده باشیم، وقت آمدن «به» است، من اینجا گیر افتاده‌ام، امسال هم به پختن مربای «به» نمی‌روم، هر سال این مربا را فراوان درست میکردم، مثل آن وقت‌ها، در شیشه، آماده می‌گذاشتم و دهها بار به بچه‌ها تلفن می‌زدم که شما را بخدا بیائید این‌ها را ببرید، خراب میشود. آنها عصبانی جواب میدادند که در فروشگاهها، مربای حاضری هست و این که ما اصلاً مرباخور نیستیم. ولی با این وجود ارزش داشت. با چه عشقی این مرباها را آماده میکردم! بچه‌های امروز عقلشان نمی‌رسد، تمام مدت از خوراکی‌های حاضری استفاده می‌کنند و بعد شکایت که چرا اینجا این قدر

در اتاق شمسی خانم همیشه باز است و مهری خانم، ساکن اتاق ۳۱۹ مشغول راه رفتن در راهرو است. وی که در اثر مبتلا شدن به بیماری فراموشی کامل، به این محل سپرده شده است. مرتب از این اتاق به آن اتاق می‌رود. کلافه و سردرگم است و حتی شب، حاضر بخوابیدن نیست. مهری خانم بهرکس که می‌رسد، بارها و بارها می‌پرسد: ساعت چند است؟ کسی چه میداند، شاید همیشه در طول عمر خود با اضطراب در انتظار عزیزی بوده است و همیشه چندین دست لباس را روی هم می‌پوشد و هیچ کس نمی‌داند چرا؟ مهری از جلوی اتاق شمسی خانم در حال رد شدن است که چشم شمسی خانم به وی می‌افتد و فریادش به آسمان که چرا این طوری لباس پوشیده‌ای؟ من اینجا آبرو دارم. تو که با من زندگی می‌کنی، چرا مراعات حال من را نمی‌کنی؟ مگر اینجا، بازار مکاره است؟ آدم یک دست لباس می‌پوشد، نه هزار لباس روی هم. مهری، خیره به شمسی خانم نگاه میکند و بعد از چند لحظه سکوت می‌پرسد: الان ساعت چند است؟

پرستار باز به اتاق می‌آید و سعی میکند شمسی خانم را آرام کند. شمسی خانم، بدون توجه به آمریکائی بودن پرستار، شروع به درد دل میکند و می‌گوید: میدانی، گذشت عمر مثل باریدن برف است. برف، بدون سرو صدا و آرام میبارد و به یک چشم بهم زدن، تبدیل به یک توده میشود. لحظات عمر هم آرام طی میشوند و در یک لحظه میشوند پیری و کهولت. این بیچاره هم پیر شده است و دیگر، مغزش کار نمی‌کند... پرستار که کلمه ای از حرفها و گفته های شمسی خانم را متوجه نشده، دستی به پشت او می‌زند و می‌گوید: OK... OK



شمسی خانم با سختی از تخت پائین می‌آید و درحالی که حتی برای ایستادن هم قدرت کافی را در پاهای خود احساس نمی‌کند، به دنبال کفش های خود می‌گردد و درحالی که بارها به او گفته شده که فقط یک جفت دمپایی برایش به بیمارستان آورده اند، با تصور این که در خانه خود است و این که عمری، بهترین کفش ها را پوشیده، به دنبال یک جفت کفش خاکستری شیک است که مورد علاقه او است و عصبانی که حتماً، این همدم خانم، کفش ها را در جایی پنهان کرده است. و آزرده که هیچ کس به داد او نمی‌رسد و چرا با وجود داشتن تعداد زیادی کت و دامن شیک، بایستی این لباس نخی زشت بیمارستانی را به تن داشته باشد.

شمسی خانم، بین بیماران این بخش، بیش از همه به عذرا خانم علاقه دارد که اهل آبادان است و با لهجه‌ای بسیار شیرین صحبت میکند و همیشه می‌خندد و با کمک چوب زیر بغل، راه می‌رود که در اثر شکستگی استخوان و بعد از عمل، برای گذراندن دوره نقاهت به این محل آورده شده است و او به همه سر می‌زند و جویای حال آنها میشود. نسبت به بقیه مریض ها، غم و غصه ندارد و میداند که بخانه می‌رود و خوشبخت است که با دختر و دامادش زندگی میکند و آنها به او علاقه بسیار دارند و به او احترام فراوان می‌گذارند و وی را برکت خانه خود میدانند. و در

اتاقش یخدان کوچکی وجود دارد که همیشه با پنیر و ماست و سبزی های تازه مثل ریحان و نعنا و مرزه پُر است و غذاهای ایرانی درست شده درخانه، توسط دخترش که هر عصر برای او آورده میشود.

عذرا، به اتاق شمسی خانم می‌آید که گل خنده، روی چهره وی باز میشود، ذوق میکند و می‌گوید: شما را بخدا، این صندلی را بکشید جلو و بنشینید تا کمی دل من باز شود. شرمندهام که نمیتوانم برویم چای درست کنم و یا شیرینی تعارف.

عذرا، برای شمسی خانم دسته‌ای ریحان آورده است و او با تمام وجود بوی ریحان را لمس میکند و هزاران بار تشکر و می‌پرسد: شما که تازه از خیابان آمده‌اید، بگوئید ببینم، مغازه ها «به» آورده اند یا نه؟ عذرا، غصه بیمار ساکن ۳۱۲ را می‌خورد که مرخص شده و بایستی برگردد به آپارتمان و تنها در انتظار یک بار دیدن بچه ها در هفته و این که خداوند آخر و عاقبت همه را بخیر کند.



ساعت ۱۱ شب است، سکوت این بخش، بیمارستان را فرا گرفته و گاه صدای برخورد شاخه خشک درخت است به پنجره، شمسی خانم در تخت است، هنوز بیدار، پرستار با یک قرص خواب آور به سراغ او می‌آید. به او لبخند می‌زند و می‌گوید: خواب، خواب. شمسی خانم هم لبخندی می‌زند و می‌گوید: غصه نخور، خوابم می‌برد. قرص را به دهان می‌گذارد. نیم ساعتی می‌گذرد و شمسی خانم بخواب می‌رود.

شمسی خانم، خواب دوران بچگی را می‌بیند و نگاه مهربان مادر که این روزها در سن ۷۵ سالگی بیشتر از همه بیاد او دلتنگ شده است و چهره آرام پدر و خانه بزرگی با درختهای میوه و یک حوض آب و او که با دختر عموها و پسر عموها با قهقهه درمیان این باغ، بی خیال بدنبال هم میدوند و طعم خوش میوه‌های حتی گاه نارس، و بعد شمسی خانم، خواب منزل خودش را می‌بیند که بعد از ازدواج و چند سال زندگی در منزل پدر، با شوهرش به آنجا نقل مکان کرده‌اند. خانه ای به بزرگی منزل پدری و مهمانی های متعدد و او که بخاطر زیبایی ظاهری و باطنی بسیار مورد توجه دوستان و اقوام است و خواب برادرها و خواهر خود و به دور هم دور هم جمع شدن و گاه، غیبت کردن، خواب بچه ها را می‌بیند که تمام لحظه های او را وقف خود کرده اند، خواب بهار نارنج و خواب تندرستی را می‌بیند. توان راه رفتن، بافتنی کردن، نخ به سوزن کردن بدون عینک، چندین اتاق را جاروب کردن و خم به ابرو نیاوردن. خواب سلامتی را می‌بیند و خواب جوانی، پوست شفاف و بدون چروک، اتبوه موهای طلائی و نگاه پراز ستایش شوهر، و کهولت را باور نداشتن و این که پدر و مادر و اقوام تا ابد ماندنی هستند و این که زندگی همیشه پُر خواهد بود از جنب و جوش و شادی و موسیقی و این که...

پرستار به آرامی شمسی خانم را بیدار میکند... و با زحمت بفارسی می‌گوید: غذا... بخور...

شمسی خانم چشمها را باز میکند، نگاهی به سینی صبحانه می‌اندازد. خبری از پنیر و سبزی خوردن نیست... دلخور، نگاهی به پرستار میکند و می‌گوید: تو را به هر آن که دوست داری، بگذار بخوابم...





# دنیای پرده

وارد کننده بهترین انواع پارچه های پرده ای  
رومبلی و تورهای کیپور

**HOME FABRICS**

SHOWROOM

910 S. Wall St., Los Angeles, CA 90015

**(213) 689-9600**

## جولانگاه جان

از: صیون ابراهیمی

نشسته بودم که تلفن زنگ زد. جهانگیر صداقت فر بود. «کجائی؟» پرسیدم. به لوس آنجلس آمده بود و خدا عمرش بدهد جهانگیر را که هر وقت از شمال کالیفرنیا به این طرف ها میآید، سر خیر میشود که تنی چند از اهل دل گردهم بیائیم.

آنشب، جهانگیر و من در خانه مهین خانم عمید بودیم و با روانشاد دکتر هوشنگ ابرامی و این ما مردان این جمع بودیم که نشسته بودیم تا مهین خانم برایمان شعر بخواند از دفتر دوم «نگاهی به نگاه» مجموعه شعری که بتازگی منتشر کرده بود. جای همه شما خالی.

درباره شعر مهین عمید بسیار گفته و نوشته شده است. اما توگویی هرچه بیشتر آثار این شاعر توانا را میخوانی، برای دوباره و سه باره خواندن آن تشنه و تشنه تر میشوی. من هیچگونه ادعائی درباره شعر شناسی ندارم، اما بیش از اندازه شعر خواننده ام و اگر جوهره شعری مرا بسوی خود کشیده و سپس به بالا و بالاتر برده باشد، میدانم که مستی ام بیهوده نبوده است. شعر مهین عمید از این دست است. برای اینکه بهتر بتوانم حرفم را بزنم، شما را به سیر و سیاحتی در یک شعر از دفتر دوم «نگاهی به نگاه» زیر عنوان «تمرین پیری» دعوت میکنم و تنها یک بیت این شعر را با هم مرور میکنیم تا بعرض من برسید.



مهین عمید

دیده می بندم به روی غم، دلیری میکنم  
بامزه از اشک خونین باج گیری میکنم  
به من خواننده، شاعر دارد میگوید که:  
«دلیری میخواهد چشم پوشی از غم»، اما می  
بینیم که چسان ماهرانه «دیده بستن» را به  
معنای چشم پوشی در نیم بیت اول آورده تا در  
نیم بیت دوم از معنی دیگر آن که چشم اشک  
بار است بهره گیری کند. چرا که این اشک  
است که دارد تهدید به سرازیر شدن از «دیده»  
میکند و توی خواننده هنوز در حال و هوای  
رویارویی دلیرانه با غمی که منظره ای دیگر  
روبرویت گذاشته میشود و آن پاسداری از  
حرمت این دلیری است که به یمن مرگان به  
صف ایستاده در برابر «اشک خونین» میسر  
میگردد.

حالا حسابش را بکنید اگر من و شمای  
غیر شاعر بخوایم این همه معنی را در یک  
بیت به گنجانیم چکار باید بکنیم و حالا آمدیم  
و اینکار را هم کردیم، آیا این توان را داریم  
اینهمه احساس را با این مهارت و براستی  
تردستی با ده دوازده واژه هم فاخر و هم عامیانه  
بیان کنیم. نه اینکه من، خدای ناخواسته، کسی  
را در برابر شعر مهین به چالش طلبیده باشم،  
اما بی محابا میتوانم بگویم که در برابر هر بیت  
(که معنی خانه نیز دارد) باید مدتی خانه نشین  
شد. نشست و در آن غرق شد و سرمست از آن  
بیرون آمد.

آنشب، در خانه خود، مهین خانم ما را

به دفتر کارشان بردند و بما نشان دادند توده  
اتباشته ای از شعرهایی را که سروده اند و انتظار  
چاپ شدن را می کشند. دانه دانه، این شعرها  
دردانه هائی هستند که باید بدست همگان  
برسند چرا که نه فقط جامعه یهودی ایرانی،  
بلکه جامعه فارسی زبان جهان تنها و تنها یک  
مهین عمید دارد. مهین عمیدی که خلق ما  
باید قدرش را بدانند و کتابهای او را بخردند و  
بجای (میدانم بی ادبی است، اما مهین عمید و  
دوستدارانش مرا می بخشند) یک بطر ویسکی  
به یکدیگر هدیه بدهند و بهتر از آن، بجای نه  
یک دسته، بلکه دسته های بیشمار گل.

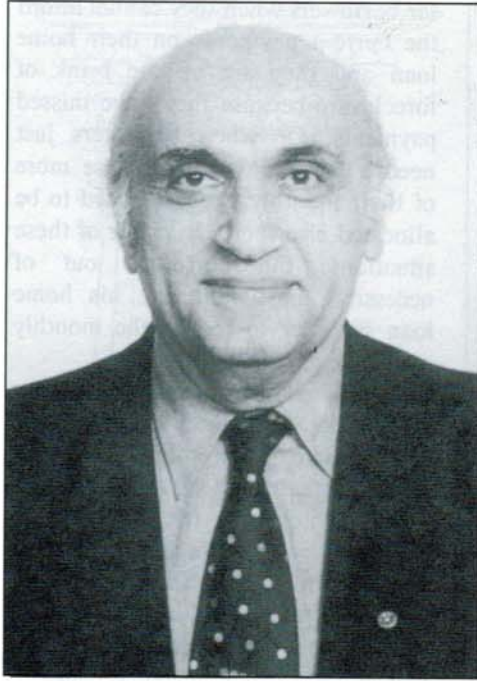
کتاب «نگاهی به نگاه» در انتظار  
شماست. با خود خانم عمید با شماره تلفن  
۴۷۱-۸۷۸۳ (۳۱۰) تماس بگیرید، این جنگ  
زیبا را تهیه کنید و بخوانید.

و حرف آخر اینکه به اعتقاد من فرض  
است بر همه ادب دوستان ما تا همه آثار این  
شاعر را جمع آوری کرده و کمک کنند تا بچاپ  
برسد.

در اینجا شعر «تمرین پیری» اثر زیبای  
خانم مهین عمید را به شما پیشکش میکنم.

### تمرین پیری

دیده می بندم بروی غم، دلیری میکنم  
با مژه از اشک خونین باج گیری میکنم  
روز و شب در خلوت تنهائیم همچون صدق  
ذر بخود می بندم و تمرین پیری میکنم  
پیش این روبه نژادان هرکجا بینم که باز  
جبهه می بندند، من دعوی شیری میکنم  
با پر اندیشه تا جولانگه جان میروم  
با چنین پروازها ترک اسیری میکنم  
بنده آزادگان و سالک درگاه دوست  
پادشاه بی دلائم تا فقیری میکنم  
هوشم از سر کی رباید منظر زیبا رخان؟  
سفره گسترده است و من احساس سیری میکنم  
نور ایمان دیده ام را روشنائی میدهد  
در شبستان دلم زین پس منیری میکنم  
از کمتر رخ نماید در نظر گاه «نگاه»  
گر شوم دربند این و آن حقیری میکنم  
۲۰ خرداد ۱۳۵۵



**ایرج اسحقیان**  
مشاور در امور وام

# کمپانی مورگیج استور

شرکت وام دهنده مستقیم

و بدون واسطه

در اکثر نقاط آمریکا

مسکن و ساختمان - شاپینگ سنتر  
آپارتمان بیلدینگ - آفیس بیلدینگ و سایر وامها

با هرگونه کردیت - با و بدون اوراق مالیاتی  
با مخارج ارزان

**Cellular (310) 722-1817**

Toll Free (800) 900-5626 Ext. 426

(213) 234-2426

E-mail: [Iradj@themortgagestore.net](mailto:Iradj@themortgagestore.net)



today (and you are making the calculation today) because of the time-value of money. For you more dollars-and-cents savvy readers, the calculation would be more accurate if the savings were discounted to present value and the savings actually followed the decrease in balance of the loan over the years.

Alternatively, the borrower may also figure out how many years it will take to break even—that is, to recoup the costs of obtaining the new loan by performing the same calculation as above and taking care to see at what year the savings equal the costs of refinancing your new loan.

Most borrowers cannot perform the straightforward analysis above because most lenders only provide 30-year and 15-year loan terms. And therefore, most often, the borrower that has 25 years left on the loan cannot ask for a 25-year loan. If you are in this situation, you can still achieve the same effect described above by adding additional monthly payments to the new monthly payment in order to pay off the new loan in the same period of time as your current loan. The required payment can be found by visiting a website that calculates mortgage payments (most often, free of charge) and calculation what the monthly payment should be for a loan that has the same number of years left on your current loan yet with the interest rate of your new loan. For most borrowers, the additional money to be added to the new loan payment would not be a hardship since the combination of the additional money and the new loan payment will still be lower than the current monthly payment since the new loan's interest rate is lower. When you have found the new combination monthly payment, you can perform the same analysis above to figure out whether refinancing would make economic sense for you.

For borrowers who are not willing to increase the monthly payment on the new loan in order to achieve the same number of years as the old loan, the calculation becomes more complicated. The problem is that when refinancing and pushing

back the loan period, even though you have lowered the interest rate, you might be paying more in cumulative interest since you're paying a lower interest rate on the same balance for a longer period of time.

Assuming you intend to live in the home and keep the loan for its entire term, then the calculation is easy—all you need to do is compare aggregate interests on both loans. If the savings in the aggregate interest is larger than the cost of the loan, then the borrower should refinance the home loan. Your lender would be able to provide you with aggregate interest totals on the new loan and on the current loan at their respective interest rates. Alternatively, borrowers can visit the websites mentioned to determine what the aggregate interest total is on the loan with the current rate compared to the aggregate interest on the loan with the new interest rate.

If you intend to live in the home for a period of time that is less than the full term of the loan, then simply calculate the aggregate interest with your current interest rate on the loan balance for the time period you wish to keep the loan and compare that with the aggregate interest with your new interest rate on the loan for the same time period. Then compare this difference or savings to the cost of the loan.

Borrowers should not be alarmed when they realize that, even after a significant interest rate reduction, the savings is not that large (or even nonexistent). Again, the reason for this is that, although interest rate is lower, the borrower is refinancing the loan balance over a longer period of time. The best remedy, and if the borrower can afford it, is to add money to the new monthly payment in order to get the term of the new loan down to the number of years left on the current loan and then do the appropriate calculations mentioned above.

Perhaps I was hasty when I said that borrowers are not always reaping a benefit when they decide to refinance their home loan solely to reduce their monthly mortgage payment. In fact, this option is a must

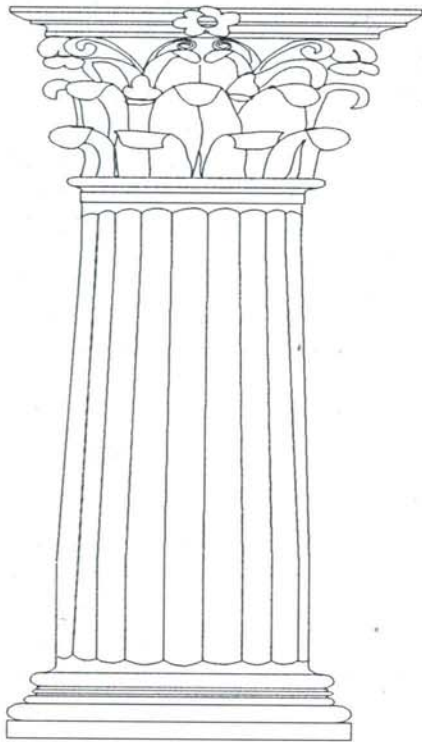
for borrowers when they cannot afford the current payments on their home loan and they are on the brink of foreclosure because they have missed payments. Or when borrowers just need a lower payment because more of their monthly expenses need to be allocated elsewhere. In either of these situations, the borrower, out of necessity, must refinance his home loan in order to reduce the monthly mortgage payment.

In addition, some borrowers have goals other than to lower their interest rate. Most often, borrowers refinance their home loan to take cash out or switch to a friendlier lender. This goal by itself, or in combination with a reduction in the interest rate that by itself would not merit any benefit, could be the sole beneficial reason to refinance the home loan.

Lastly, refinancing is a long and arduous process. From the research to negotiations with a broker or a bank, the whole process can be taxing. Therefore, borrowers should take the calculations that show benefits with a large grain of salt since the above calculations do not quantify the external costs associated with refinancing your home, namely, the costs on your own life.

## Life is ...

Life is an opportunity,  
benefit from it.  
Life is beauty, admire it.  
Life is bliss, taste it.  
Life is a dream, realize it.  
Life is a challenge, meet it.  
Life is a duty, complete it.  
Life is a game, play it.  
Life is a promise, fulfill it.  
Life is sorrow, overcome it.  
Life is a song, sing it.  
Life is a struggle, accept it.  
Life is a tragedy, confront it.  
Life is an adventure, dare it.  
Life is luck, make it.  
Life is too precious,  
do not destroy it.  
Life is life, fight for it.



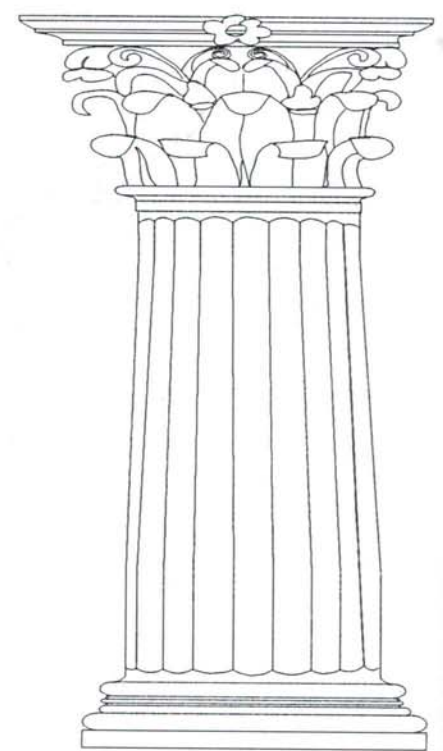
With interest rates as low as they are, many borrowers have taken to refinancing their home loans, sometimes multiple times. However, many borrowers are eluded into refinancing their home loans by a low interest rate and promise of a lower monthly payment. Yes, refinancing will generally lower your monthly payment, but that is usually because your current balance is financed over a longer time-period (normally 30 years) when the term left on your current loan might be less than 30 years. Typically, these borrowers believe that paying a lower monthly payment as a result of a lower interest rate is saving them money. Most often, this lower monthly payment was achieved as a result of "dragging" out the loan over a longer period of time and the benefit of the lower interest rate is actually eroded by the lengthening of the loan term. In other words, a lower interest rate could result in no benefit at all, especially when compared to the costs of refinancing, since the new lower interest might be paid over more years. With these factors in mind, borrowers should be more diligent and thorough when thinking about refinancing their homes. The paragraph below lay out, in relatively

## Issues to Consider When Refinancing Your Home Loan

simple terms, the calculations borrowers need to make before deciding whether to refinance or not.

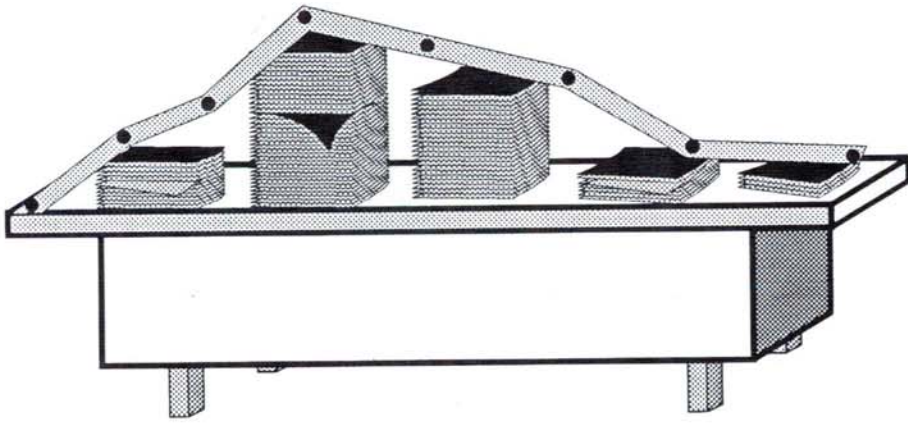
First, what is refinancing? Refinancing accomplishes exactly what the word says, namely your home loan is financed over again with your current lender or a new lender. Typically, this means that your new loan, whether it is from your current lender or a new lender, will pay off your current loan and in essence, replace your current loan. In fact, even when you refinance with your current lender, a new note and mortgage (or deed of trust) are executed and recorded. This is exactly why borrowers have to go through the same procedure, e.g., closing, escrow, and signing lots of papers in front of a notary, in accomplishing the refinancing of their loan as they did when they originally obtained their loan.

The main factors that you should take into account when deciding whether to refinance are the interest rate differential, the costs of obtaining the new loan, and the time period that you intend to live in the home and keep the new loan. Generally, when the cumulative savings in interest payments exceeds the cost of obtaining the new loan by



a sufficient amount, you should refinance your home loan. Please note that performing the calculations below, use the loan balance as it exists on your current loan today; that is, do not use the *new* loan balance for this will include the costs of the loan as well as any cash out you have requested from your lender.

The relatively straightforward situation is where the loan is refinanced for the same period of time *left* on the current loan- or xample, when you have 25 years left to pay on a loan and the loan is refinanced for a 25-year period. When this happens, you can just calculate the interest savings over the number of years you intend to keep the loan and compare that to the costs of obtaining the new loan. Just calculate the savings in interest for one year and multiply that by the number of years you intend to keep the loan. Lastly, compare that figure to the cost of the loan. If it is greater, you should refinance your home. Note that this calculation inflates the savings of the loan since the loan balance decreases over the number of years you intend to keep your loan and because savings in the future, as with all sources of benefit in the future, are not worth as much



# America's Economy Roars Ahead

*America's economy, fueled by strong investment, easy credit and heavy tax cuts, is growing faster than anyone expected, and faster than many can remember.*

*From: The Economist Global Agenda*

AMERICA'S pre-millennial boom years were dubbed the "roaring nineties" by Joseph Stiglitz, a Nobel Prize-winning economist. In the flat years that followed—the "whimpering noughties" perhaps?—the economy rather lost its voice. But on Thursday October 30th the Department of Commerce announced that the country's GDP grew at the astonishing pace of 7.2% in the third quarter (at an annualized rate). This is faster than at any time in the noughties or nineties. Indeed, it is the fastest quarter's growth since 1984. The roar, it seems, is back.

America's corporations, in particular, have regained their voice. Until recently, they had been working off the excesses of the late 1990's, when they had borrowed and spent as if it had been the end of the world, not just of the century. In the past year the corporate sector became a net saver, putting aside some of its profits to buy back shares and pay down debts. In recent quarters, businesses have also pared their inventories of goods to remarkably low levels and wrung large productivity gains out of their workforces. Now, America's

corporations appear to be coming out of this defensive posture and opening their shoulders. Business spending shot up by 11% in the third quarter, Thursday's figures reveal, with investment in equipment and software growing by more than 15%. Now that they are adding capital again, America's businesses may event start adding some labor. Nearly 2.7m workers, dropped from the payrolls since recession struck in 2001 will certainly hope so.

While America's corporations have been strengthening their balance sheets, the same cannot be said for households. According to Thursday's figures, consumer spending rose at an annual rate of 6.6% in the last quarter. Pre-tax incomes, however, grew by much less. Part of the difference was filled by borrowing, which grew in August at an annualized rate of over 5%.

Borrowing at such a rate seems unsustainable but, for the moment, households seem happy to add to their debts because they are easier than ever to service. Interest rates recall the fifties not the nineties. On Tuesday, the Federal Reserve voted to keep its target interest rate at its lowest level since 1958 for a "considerable period." Rates on mortgages, personal

loans and car loans are at the lowest that most borrowers can remember. Homeowners have taken full advantage of this retro fashion in the credit markets, refinancing their old mortgages and locking in low, fixed rates on their new ones. Indeed, according to new research by Fed staffers, financial obligations of all sorts (car loan and credit card repayments, as well as rent or mortgage payments) weigh less heavily on households now than they did 18 months ago, gobbling up about 18% of their disposable income.

Borrowing from the future is made even easier when the government does it for you. The federal government ran an unprecedented deficit of \$374 billion in the fiscal year just ended—and this record is unlikely to stand for long. Ever since the economy started slowing, the administration has tried, unconvincingly, to sell its tax cuts as a stimulus package (albeit a remarkably expensive one). But there is no denying their stimulating effects in the third quarter, at least. Thanks to the child tax credits arriving through their letter boxes, and the lower taxes withheld from their pay, households had an extra \$20-25 billion to spend this summer. And spend it they did. In a continuing debate between the followers of David Ricardo, who predict that people will save unsustainable tax cuts, and the followers of John Maynard Keynes, who assume they will spend them, the Keynesians appear to have the upper hand.

In reality, the Bush administration has borrowed to wage war on Iraq and on taxes alike. On current evidence, the latter war is enjoying more success than the former. But the triumphant phase of Mr. Bush's tax-cutting campaign may be nearing an end. The high summer spending is already showing signs of slowing down in autumn, and the next tax rebates do not come into effect until the spring of 2004. In the meantime, Mr. Bush will have to hunker down for long months of skirmishing over his administration's red-inked fiscal record.



## Can Technology Defeat "Low-Tech" Terrorism?

*Uzi Eilam  
Jaffee Center for Strategic Studies*

The recent bombings in Turkey, the recurrent car-bombs in Iraq and the persistent suicide-bombings in Israel prove that terrorism is not a passing phenomenon. The nature of terror activities, the loose way in which terrorism is organized, the spread of terror cells around the world, and the progress that terror organizations have made both in tactics and in technical capabilities all oblige the world to respond to these threats with more innovative thinking.

The challenge is one of asymmetric confrontation. On the one hand, terror organizations are operating successfully with relatively simple means. On the other hand, states are failing to protect themselves even with superior military force and advanced technology. Is there a different role for technology that could change this equation? Is it possible to use the technological edge that the advanced countries have to contain threat of terrorism?

Terrorists have an intrinsic advantage due to the fact that they can afford to fail several times and still make

strategic gains through isolated successes. To achieve these successes, they normally rely on comparatively primitive technology, such as guns or the conventional explosive use by suicide bombers. This arsenal is occasionally "upgraded" through the acquisition of a standoff capability, in the form of personal hand-held ground-to-air missiles, personal anti-tank missiles, and ground-to-ground rockets.

By contrast, the "defenders" can normally succeed in foiling operations but still fail strategically because they find it difficult to protect a large number of targets against a variety of tactics and techniques. To overcome this disadvantage, they have no choice but to seek a force multiplier in advanced technology. Even this cannot promise total immunity against attacks. But it can reduce vulnerabilities by making it possible to concentrate on the most menacing threats, identify the options for countering them, and specify the needed technological effort that will furnish efficient means for defense.

There is no single technology, no single group of people, and no single line of defense that will supply a comprehensive answer to the threat of terrorism. Instead, it is necessary to construct "layers of defense." Layers of defense around air travel, for example, will include biometrics to confirm the identity of travelers and means of fortifying the cockpits and arming the pilots. They will also address the threat to civil aviation of shoulder-fired missiles and will develop new technologies and systems for perimeter defense for the airports.

The defense of naval ports and waterways dictates an extension of the security zone. Security measures should begin thousands of miles away from the ports, i.e., before a container is loaded on a ship. This line of defense naturally calls for advanced sensing capabilities as well as close international cooperation and full real-time sharing of intelligence data.

Defense on land is even more complicated, since there are thousands of kilometers of borders that cannot be hermetically sealed. Moreover, terrorist organizations have a proven ability to take their time in building dormant networks inside the targeted countries. Database Technology, a part of Information Technology, is one of the promising approaches for dealing with this threat. When fully developed, data mining can be used to detect automatically unusual patterns in the movement of terrorists through different countries and in the

movement of funds through chains of banks across countries. Multimedia technology, such as face recognition or image matching, may supply invaluable input to the system.

Explosives sensing should be given highest priority in the effort to find an answer to one of the most menacing challenges: suicide attacks. This key capability needs to be embedded in a variety of measures against threats for which an appropriate answer does not yet exist. Remote sensing (from a distance of up to 100 m) may sound highly ambitious, but it is crucial to achieve a reliable counter-measure. The wider the range of the sensor, the better the chances are of developing an efficient defense against the complex threat of explosives. Years of experience in developing weapon systems show that in this specific area, the optimal response involves both multiple-sensor systems and multi-layered measures. This is why it will be necessary to develop different technologies that could substitute for or complement each other when embedded in a group of systems that will form the counter-explosive measures.

Cyber terrorism is another threat that needs the support of advanced technology. The ability to identify the cyber-attackers, to locate them, and to respond immediately is vital.

There has been growing concern over the last decade about the threat of "super-terrorism," i.e., terrorism involving weapons of mass destruction. The prevailing assessment is that nuclear terrorism demands the development and production capabilities of a state. Consequently, the ability of a terrorist organization to develop nuclear warheads is believed to be very limited. But the threat of bio-terrorism is much more menacing. The case of the anthrax envelopes in the US in the wake of September 11, although not related to deliberate acts of terrorism, has persuaded American authorities of the need to mobilize biotechnology in order to prepare better defenses against biological attacks. The most important counter-measure against bio-terror is a thorough immunization system, including measures to be administered after a biological attack.

All in all, technology can play an important role in the construction of a comprehensive defense against the threat of terror. But international cooperation in this area - in the form of an integrated, coordinated worldwide effort - is crucial. Such an effort, if successful, may make a significant contribution to the struggle to change the imbalance of terror.

the heart's mechanical operations through a sophisticated system of sensors.

With more than 3,000 high-tech companies and start-ups, Israel has the highest concentration of hi-tech companies in the world (apart from the Silicon Valley).

In response to serious water shortages, Israeli engineers and agriculturists developed a revolutionary drip irrigation system to minimize the amount of water used to grow crops.

Israel has the highest percentage in the world of home computers per capita.

Israel leads the world in the number of scientists and technicians in the workforce, with 145 per 10,000, as opposed to 85 in the U.S., over 70 in Japan, and less than 60 in Germany. With over 25% of its work force employed in technical professions, Israel places first in this category as well.

The cell phone was developed in Israel by Motorola, which has its largest development center in Israel.

Most of the Windows NT operating system was developed by Microsoft-Israel.

The Pentium MMX Chip technology was designed in Israel at Intel.

Voice main technology was developed in Israel.

Both Microsoft and Cisco built their only R&D facilities outside the US in Israel.

The technology for AOL Instant Messenger was developed in 1996 by four young Israelis.

A new acne treatment developed in Israel, the **ClearLight** device, produces a high-intensity, ultraviolet-light-free, narrow-band blue light that causes acne bacteria to self-destruct - all without damaging surroundings skin or tissue.

An Israeli company was the first to develop and install a large-scale solar-powered and fully functional **electricity generating plant**, in southern California's Mojave desert.

The first PC anti-virus software was developed in Israel in 1979.

## Technion Researchers Develop "Glue" to Support Broken Bones



By: Yuval Dror  
*Haaretz Correspondent*

Researchers at the Technion - Israel Institute of Technology, in Haifa - have developed "a bone glue," a material that combines biological and synthetic components that when mixed together, supports broken bones and allows them to grow new bone tissue. After the broken bone has fused, the material is broken down in the body.

The material was developed in the Technion's Department of Biomedical Engineering by Dr. Dror Seliktar and Liora Almani-Levy, a master's degree student.

According to Seliktar, it is common practice in orthopedic medicine today to use various types of screws and steel pins to fix broken bones in place and thereby help them to fuse; sometimes, he says, a material known as "bone cement" is also used.

"These materials," Seliktar continues, "only give the bone the structural-mechanical support it needs, and do not facilitate the regeneration of bone tissue at the damaged site.

Seliktar says that although biological materials used today to rehabilitate damaged tissues encourage tissue regeneration, they do not provide the regenerated tissue with the physical strength. "The material we have developed," he says, "does both." The new material, known for now as Gelrin, is comprised of Fibrin and the polyethylene, Glycol. Fibrin is a protein produced in blood plasma and serves as a central element in the blood clotting process; the Glycol is a

transparent plastic material.

The Technion researchers have found a way to bind the molecules of the two substances to form a new material that has biological characteristics and can also be adjusted to different strengths.

The cells of the body identify the new material as "a friendly substance," on which regenerated tissue that supplements boneless areas can be grown.

"In fact, the bone tissue grows within the Gelrin; and as soon as the tissue fills the space, the material breaks down and washes out in the urine," Seliktar explains, adding that one of its advantages is that it can be injected into the damaged area without need for surgery.

Till now, tests with Gelrin have been conducted on cells grown under laboratory conditions, with trials on rats to begin within the coming days. Seliktar says both substances that make up the Gelrin are used in medicine today and both are approved by the U.S. Food and Drug Administration.

"I believe the FDA will not have a special problem with the fact that we have combined the two substances; hence, if the material proves itself as effective, it will receive the FDA's approval."

The Technion has registered a patent on the development of Gelrin, and Seliktar says that the institute is currently in talks with an entrepreneur who has heard of the material and is interested in establishing a start-up that will develop applications for it.

In the United States alone, some one million bone replacement operations are conducted each year.



# FACTS

## About Israel



*Israel, the 100th smallest country, with less than 1/1000th of the world's population, can make claim to the following:*

Israeli research shows that we can find out more about what is buried beneath the earth's surface by **launching a satellite** into the sky.

An Israeli company has unveiled a **blood test** that via the telephone diagnoses heart attacks.

The Israeli-developed **Ex-Press shunt** is providing relief for American glaucoma sufferers.

An Israeli research team has found that the combination of **electrical stimulation** and chemotherapy makes cancerous metastases disappear.

Israel had designed the first **flight system** to protect passenger and freighter aircraft against missile attack.

Jewish and Arab students at Hebrew University participate in the **'Billy Crystal Workshops - Peace Through the Performing Arts'** project.

Israel has the highest ratio of university degrees to the population in the world.

Israel produces more scientific papers per capita than any other nation by a large margin - 109 per 10,000 people - as well as one of the highest per capita rates of patents filed.

In proportion to its population, Israel has the largest number of startup companies in the world. In absolute terms, Israel has the largest number of startup companies than any other country in the world, except the US (3,500 companies mostly in hi-tech).

Israel is ranked #2 in the world for venture capital funds right behind the US.

Israel has the highest average living standards in the Middle East. The per capita income in 2000 was over \$17,500, exceeding that of the UK.

Israel's \$100 billion economy is larger than all of its immediate neighbors combined.

On a per capita basis, Israel has the largest number of biotech start-ups.

Israel has the largest raptor migration in the world, with hundreds of thousands of African birds of prey crossing as they fan out into Asia.

Twenty-four percent of Israel's workforce holds university degrees - ranking third in the industrialized world, after the United States and Holland - and 12 percent hold advanced degrees.

Israel is the only liberal democracy in the Middle East.

In 1984 and 1991, Israel airlifted a total of 22,000 Ethiopian Jews at risk in Ethiopia to safety in Israel.

When Gold Meir was elected Prime Minister of Israel in 1969, she became the world's second elected female leader in modern times.

When the U.S. Embassy in Nairobi, Kenya was bombed in 1998, Israeli rescue teams were on the scene within a day - and saved three victims from the rubble.

Israel has the third highest rate of entrepreneurship - and the highest rate among women and among people over 55 - in the world.

Relative to its population, Israel is the largest immigrant-

absorbing nation on earth. Immigrants come in search of democracy, religious freedom, and economic opportunity.

Israel was the first nation in the world to adopt the **kimberly process**, an international standard that certifies diamonds as "conflict free."

According to industry officials, Israel designed the airline industry's most impenetrable flight security. U.S. officials now look to Israel for advice on how to handle airborne security threats.

Israel's Maccabi basketball team won the European championships in 2001.

Israeli tennis player **Anna Smashnova** is the 15th ranked female player in the world.

Mighty Morphine' Power Rangers was produced by Haim Saban, an Israeli whose family fled persecution in Egypt.

Israel has the world's second highest per capita of new books.

Israel is the only country in the world that entered the 21st century with a net gain in its number of trees.

Israel has more museums per capita than any other country.

Israel has two official languages: Hebrew and Arabic.

Israeli scientists developed the first fully computerized, no-radiation, diagnostic instrumentation for breast cancer.

An Israeli company developed a **computerized system** for ensuring proper administration of medications, thus removing human error from medical treatment. Every year in U.S. hospitals 7,000 patients die from treatment mistakes.

Israel's **Given Imaging** developed the first ingestible video camera, so small it fits inside a pill. Used the view the small intestine from the inside, the camera helps doctors diagnose cancer and digestive disorders.

Researchers in Israel developed a new device that directly helps the **heart pump blood**, an innovation with the potential to save lives among those with congestive heart failure. The new device is synchronized with

touch and sight, as well as your emotional feelings. When the access door is open, and the hypnotist can speak to your subconscious directly, he or she can trigger all these feelings, so you may experience the taste of a chocolate and number of other feelings.

Additionally, the subconscious is the storage place for all your memories. While under hypnosis, subjects may be able to access past events that they have completely forgotten from their conscious mind. The hypnotist may use hypnosis to bring up these memories so that a personal problem can finally be resolved.

The bodily reaction of the hypnotized subject is one of slowed heart rate and respiration. Additionally, the brain produces different brain waves than those on an awake state or a sleeping state. In some studies, EEGs from subjects under hypnosis showed an increase in the lower frequency waves associated with dreaming and sleep, and a drop in the higher frequency waves associated with full wakefulness. Brain-wave information is not a definitive indicator of how the mind is operating, but this pattern does fit the hypothesis that the conscious mind backs off during hypnosis and the subconscious mind takes a more active role.

Additionally, hypnotic subjects showed reduced activity in the left hemisphere of the cerebral cortex, while activity in the right hemisphere often increased. The left hemisphere of the cortex is the logical center of the brain; the right hemisphere, in contrast, controls imagination and creativity.

Hypnotists' methods vary, but they all have some shared basic requirements:

- \* The subject must want to be hypnotized.

- \* The subject must believe he or she can be hypnotized.

- \* The subject must eventually feel comfortable and realized.

If those criteria are met, the hypnotist can guide the subject into a hypnotic trance using a variety of methods. The most common hypnotic

techniques are:

- \* **Progressive relaxation and imagery** - This is the hypnosis method most commonly employed by psychologist and other mental health professionals.

By speaking to the subject in a slow, soothing voice, the hypnotist gradually brings on complete relaxation and focus, easing the subject into full hypnosis.

- \* **Fixed-gaze induction or eye fixation** - This is the method you often see in movies, when the hypnotist waves a pocket watch in front of the subject.

The basic idea is to get the subject to focus on an object so intently that he or she tunes out any other events. As the subject focuses, the hypnotist talks to him or her in a low ten, leading the subject into relaxation.

- \* **Rapid** - The idea of this method is to overload the mind with sudden, strong commands.

If the commands are forceful, and the hypnotist is convincing enough, the subject will surrender his or her conscious control over the situation. This method works well for a stage hypnotist because the excitement of being up in front of an audience puts subjects on edge, making them more open to the hypnotist's commands.

Depending on the person's mental state and personality, the entire hypnosis process can take anywhere from a few minutes to more than half an hour.

The most common use of hypnosis is for behavioral changes such as habit-control hypnotic treatment. In these situations, a hypnotist focuses on one particular habit that is deeply rooted in your

unconscious (smoking or overeating, for example). Through hypnosis, the hypnotist may be able to reprogram your subconscious to reverse the behavior. Some hypnotists do this by connecting a negative response with the bad habit. For example, the hypnotist might suggest to your subconscious that smoking will cause nausea. If this **association** is programmed effectively, you will feel sick every time you think about smoking a cigarette.

Another kind of hypnosis is **psychiatric hypnotherapy**. In a therapy session, a psychiatrist may hypnotize his or her subject in order to work with deep personal problems. The therapy may take the form of breaking negative behavior. This can be particularly effective in addressing **phobias**, unreasonable fears of particular objects or situations. Another form of psychiatric hypnotherapy involves bringing deep psychiatric problems up to the conscious level. Accessing fears, memories and repressed emotions can help to clarify difficult issues and bring healing to persistent problems. However, it is important to remember that not all repressed memories may be actual facts.

Sometimes, recovered memories can be false. Therefore, many therapists and memory researchers are recommending that such memories not be acted upon (e.g. used to justify severance of one's relationship with the family of origin) unless they can first be verified.

For additional information on the use of hypnotherapy and to find out if it can be a helpful tool for you, contact your mental health professional or our offices at the number below.

*For more information you may contact*

**Dr. Dorit Halavy Miller**

**Dr. Farnaz Halavy Galdjie**

*Licensed Clinical Psychologists*

**(310) 390-0661**

[Talktherapy911@aol.com](mailto:Talktherapy911@aol.com)

# What is Hypnotherapy?



By: *Dr. Farnaz Halavy Galdjie*  
*Dr. Dorti Halavy Miller*

When you hear the word hypnosis, you may imagine the performing hypnotists shown in movies and television. This man waves a pocket watch back and forth, guiding his subject into a zombie-like state. Once hypnotized, the subject obeys to all commands of the hypnotist, seemingly with no self-control.

The truth of the matter is that at any time in an average day we may be in a state of trance - for example, when we daydream or see a movie. This imaginary world may seem somewhat real to you, in the sense that it fully engage your emotions. These imaginary events can cause real fear, sadness or happiness. Your body may react by a sped-up heartbeat, shaking or sweating. You may even jump up in your seat if you are surprised by something (a monster leaping from the shadows, for example).

But most hypnotherapy's focus on the trance state brought on by intentional relaxation and focusing exercises. This deep hypnosis is often compared to the relaxed mental state between wakefulness and sleep. In traditional hypnosis, you approach the suggestions of the hypnotist as if they were reality. For example, if the hypnotist suggests that your tongue has swollen up, your mouth will feel swollen and you may have trouble talking. If the hypnotist suggests that you are drinking a chocolate

milkshake, you'll taste the milkshake and feel it cooling your mouth and throat. If the hypnotist suggests that you are afraid, you may feel panicky or start to sweat. But the entire time, you are aware that it's all imaginary. You are actually "playing pretend", as kids do - however, on a much more intense level.

In this special mental state, people feel **free** and **relaxed**. Presumably, this is because they tune out the worries and doubts that normally keep their actions in check. You might experience the same feeling while watching a movie. As you get deeper into the movie that interests you, worries about your job, family, etc, fade away, until all you're thinking about is what's up on the screen.

In this state, you are also highly suggestible. That is, when the hypnotist tells you to do something, you'll probably take on that idea completely. This is what makes stage hypnotist shows so entertaining. People who are usually reserved and shy are suddenly walking around the stage singing at the top of their lungs. Fear of embarrassment virtually files out the window. However, a hypnotist can't get you to do anything you don't want to do.

But what is it that makes this happen? Hypnosis is a way to access a person's **subconscious mind** directly. Normally, you are only aware of the thought processes in your conscious mind. You consciously think over the problems that are in front of you, consciously choose words to speak

and consciously try to remember where you left your keys.

But in doing all these things, your conscious mind is working hand-in-hand with your subconscious mind. Your subconscious mind reaches into the vast amount of information that it has available and lets you solve problems. It puts together plans and ideas and runs them by your conscious mind. When a new idea comes to you out of the blue, it's because you already thought through the process unconsciously.

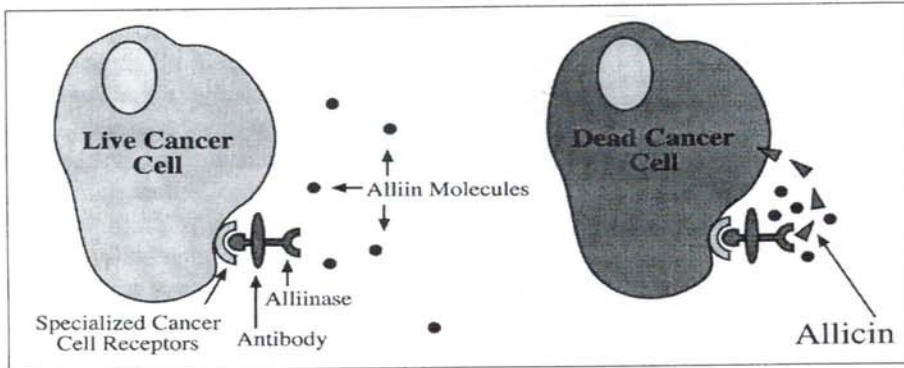
Your subconscious also takes care of all the things you do automatically. You don't think about breathing or walking minute to minute -- your subconscious mind does that. You don't think through every little thing you do while driving a car. Your subconscious also processes the physical information your body receives.

In short, your subconscious mind is the real brains behind the operation -- it does most of your thinking, and it decides a lot of what you do. When you're awake, your conscious mind works to evaluate a lot of these thoughts, make decisions and put certain ideas into action. But when you're asleep, the conscious mind gets out of the way, and your subconscious takes over.

In a relaxed state, your conscious mind takes the back seat and this makes it easier for your unconscious mind to take over. The conscious mind is the house of imagination and creativity. When your subconscious mind is in control, you feel much freer. Your conscious mind doesn't examine your every move or behavior.

Hypnotized people do things so freely because the conscious mind is not filtering the information they take in. It seems like the hypnotist's suggestions are coming directly from the subconscious, rather than from another person. You react automatically to these suggestions because your mind does have wisdom, a survival instinct and its own ideas, so there are a lot of things it won't agree to.

The subconscious regulates your bodily senses, such as taste,



## "Smart Bomb" Delivery Destroys Tumors in Mice

*A new method selectively kills cancer cells, leaves healthy ones intact*

Rehovot, Israel

Weizmann Institute scientists have destroyed malignant tumors in mice using a chemical that occurs naturally in garlic. The key to the scientists' success lies in the development of a unique, two-step system for delivering the cancer-wrecking chemical straight to the tumor cells.

Alliin, as the chemical is called, is the substance that gives garlic its distinctive aroma and flavor. For many years, scientists studying alliin have known that it is as toxic as it is pungent. It has been shown to kill not only cancer cells, but the cells of disease-causing microbes, and even healthy human body cells. Fortunately for our body's cells, alliin is highly unstable, and breaks down quickly once ingested. However, the rapid breakdown and indiscriminating toxicity presented twin hurdles to creating an alliin-based therapy.

At the Weizmann Institute's Biological Chemistry Department, Drs. Aharon Rabinkov, Talia Miron and Marina Mironchick, working with Profs. David Mirelman and Meir Wilchek, have solved both these problems by designing an ingenious delivery method that works with the pinpoint accuracy of a smart bomb.

Their findings were reported in the December issue of *Molecular Cancer Therapeutics*.

The method parallels the way alliin is synthesized in nature. Not present in whole, unbroken cloves of garlic, alliin is the product of a biochemical reaction between two substances stored apart in tiny, adjoining compartments within each clove. The two are an enzyme, alliinase, and a normally inert chemical called alliin. When the clove is damaged, whether by soil parasites intending to eat the tender tissues, or by cooks making sauce, the membranes separating the compartments are ruptured and rapid alliin production follows. The scientists realized that if alliin could be repeatedly generated in this way at the site of the tumor, the highest concentration of the toxic molecules would be available for killing cancer cells.

To zero in on the targeted tumor, scientists took advantage of the fact that most types of cancer cells exhibit distinctive receptors on their surfaces. An antibody that is "programmed" to recognize the tumor's characteristic receptor is chemically bound to the enzyme, alliinase. Injected into the bloodstream, the antibody seeks out these cells, and lodges itself and its

passenger enzyme on the tumor cells. The scientists then inject the second component, alliin, at intervals. When it encounters the alliinase, the resulting reaction turns the normally inert alliin molecules into lethal alliin molecules, which penetrate and kill the tumor cells. Due to the precise delivery system, neighboring, healthy cells remain intact.

Using this method, the team succeeded in blocking the growth of gastric tumors in mice. The tumor-inhibiting effects were seen up to the end of the experimental period, long after the internally produced alliin was spent. The scientists note that the method could work for most types of cancer, as long as specific antibody can be customized to recognize receptors unique to the cancer cells. The technique could prove invaluable for preventing metastasis following surgery. "Even though doctors cannot detect where metastatic cells have migrated and lodged themselves," says Prof. Mirelman, "the antibody-alliinase-alliin combination should chase them down and destroy them anywhere in the body."

Prof. David Mirelman's research is supported by the Y. Leon Benozio Institute for Molecular Medicine; Robert Drake, The Netherlands; Mr. and Mrs. Henry Meyer, Wakefield, RI; M.D. Moross Institute for Cancer Research; and The late Claire Reich, Forest Hills, NY. Prof. Mirelman is the incumbent of the Besen-Breder Chair of Microbiology and Parasitology.

The Weizmann Institute of Science in Rehovot, Israel is one of the world's top-ranking multidisciplinary research institutions. Noted for its wide-ranging exploration of the natural and exact sciences, the Institute is home to 2,500 scientists, students, technicians and supporting staff. Institute research efforts include the search for new ways of fighting disease and hunger, examining leading questions in mathematics and computer science, probing the physics of matter and the universe, creating novel materials and developing new strategies for protecting the environment.

# Israel Develops Chemical Super-Laser

An Israeli super-efficient laser developed at Ben Gurion University has caught the eye of the U.S. security establishment. The development of a Chemical Oxygen-Iodine Laser is noted as one of the significant breakthroughs of 2003 by Aerospace America, the journal of the American Institute of Aeronautics and Astronautics.

The journal lauds the chemical laser developed at BGU for opening up new and less expensive possibilities for the future use of chemical laser technology.

"Laser development is moving ahead in a number of countries, including the U.S. Russia, China, Japan and Germany," the head of the research team at BGU, Professor Zamik Rosenwaks explained to Israel21c.com, "however, in these countries, most of the lasers being developed are extremely large in size. Because the Israeli work is being done in a university laboratory, they have kept it

small - and this limitation has become an advantage."

The Israeli laser, which one-ups existing technology and research in the U.S., is of particular note because of the large financial backing for competing projects across the globe. "The big powers are building big machines," said Rosenwaks, explaining why Israel had come out on top. The Israeli researchers' constraints turned into their "advantage" enabling them to easily study changes in their smaller version of the laser. "We can easily change components and do a lot of diagnostics, to really monitor how it behaves and so on. By that means, we have been able to devise a better, more efficient device," Rosenwaks said.

By efficiency, Rosenwaks explains that his team has been able to produce more laser power using a given amount of chemical reagents. The Israeli-developed laser uses nitrogen as a dilutant, instead of

helium, which is usually used in chemical lasers. Nitrogen, Rosenwaks pointed out, is cheaper than helium in most countries.

Rosenwaks, who chairs the Chemical Physics department at Ben-Gurion, says he is aware of the many industries around the world carefully watching the department's research, preparing to put it to work for industrial and defense uses.

Industrial applications that have been discussed involve an alternative form of oil drilling, massive welding and cutting, and cutting through debris in the aftermath of a natural disaster. Defense applications, of particular interest to the U.S., involve airborne lasers for anti-missile weapons.

Israel21c.com reports that the U.S. military is developing a system in which Boeing jets would carry a mounted laser system and patrol territory from which there is a missile threat. Flying above 40,000 feet, the airplane would carry a monitoring system that would be able to detect when a missile was being put into the "boost phase" before launch. The hope is that the jets would then be able to use the laser to destroy the missile at an offensive stage rather than a defensive one.

## اطلاعیہ مطب دکتر جمشید ایست

متخصص و جراح کلیه و مجاری ادرار - عقیمی مردان - ناتوانی جنسی در مردان و زنان

به اطلاع میرساند که مطب دکتر جمشید ایست در بورلی هیلز با پارکینگ رایگان به محل جدید انتقال یافت.

ساختمان ۸۵۰۰ ویلشیر بلوار - شماره ۷۰۷

مطب ولی - انسینو واقع در ۱۶۶۶۱ ونتورا بلوار - شماره ۷۱۰

همچنان آماده پذیرائی از بیماران محترم میباشد.

مطب جدید بورلی و انسینو مجهز به اولتراساوند - عکسبرداری و آزمایش خون و

نمونه برداری برای سرطان پروستات میباشد.

در ضمن مطب بورلی هیلز مجهز به دستگاه جدید مایکروویو و لیزر

(Microwave & Laser Therapy)

برای درمان غیر جراحی بزرگی پروستات میباشد.

مطب در بورلی هیلز

8500 Wilshire Blvd.,  
Suite 707  
Beverly Hills, CA 90211

**(310) 652-2600**

مطب در ولی - انسینو

16661 Ventura Blvd.,  
Suite 710  
Encino, CA 91436

pose some of the most difficult challenges facing mankind today to some of the greatest minds in scientific research. Then, to provide the best tools and other resources so that, in time, what had been deemed impossible *yesterday*, might not only become possible *today*, but increasingly safe and available *tomorrow*.

Weizmann's many - "miracles" - new therapies, treatments, drugs, breakthrough studies and procedures in medicine, technology and the environment - happen not in one night or even in eight nights, but over many years of painstaking basic research and experimentation.

With your enlightened philanthropy, you are part of the weizmann family, working shoulder - to - shoulder with our scientists. *We consider you our partner*. When a weizmann researcher needs the most up-to-date pieces of equipment, *you* are there to help provide it. When he or she requests funding for one more crucial study, *you* also are there, an indispensable part of the team. Without you we would not have come this far.

If you permit me to carry our Chanukah analogy a little further, these dazzling lights of scientific achievement cannot continue to shine without *your* light - you are, in effect, the *shamash*, - *you* ignite the other lights through your funding of Weizmann's wide-ranging world-class work.

Your contribution - and I hope you will be as generous as you possibly can - will be doing even more than bolstering the battle against the ravages of disease and spreading well-being to all mankind. Your donation will also support the economy of Israel, since Weizmann's operation, its products and those of its graduates infuse \$3 billion annually in the economy of the Jewish state - an economic boost that was always invaluable but is now *indispensable*. So please consider joining our family with your most generous gift. You may make your contribution by visiting our website at [www.weizmann-usa.org](http://www.weizmann-usa.org).

***This article was written 35 Years ago!!! Some truths never change.***

*Eric Hoffer was a Non-Jewish American social philosopher. He was born in 1902 and died in 1983, after writing nine books and winning the Presidential Medal of Freedom. His first book, The True Believer, published in 1951, was widely recognized as a classic.*

## Israel's Peculiar Position

*By: Eric Hoffer  
Los Angeles Times*

The Jews are a peculiar people: things permitted to other nations are forbidden to the Jews. Other nations drive out thousands, even millions of people and there is no refugee problem. Russia did it, Poland and Czechoslovakia did it, Turkey threw out a million Greeks, and Algeria a million Frenchman.

Indonesia threw out heaven knows how many Chinese- and no one says a word about refugees. But in the case of Israel the displaced Arabs have become eternal refugees. Everyone insists that Israel must take back every single Arab. Arnold Toynbee calls the displacement of the Arabs an atrocity greater than any committed by the Nazis. Other nations when victorious on the battlefield dictate peace terms. But when Israel is victorious it must sue for peace.

Everyone expects the Jews to be the only real Christians in this world. Other nations when they are defeated survive and recover but should Israel be defeated it would be destroyed. Had Nasser triumphed last June he would have wiped Israel off the map, and no one would have lifted a finger to save the Jews. No commitment to the Jews by any government, including our own, is worth the paper it is written on.

There is a cry of outrage all over the world when people die in Vietnam or when two Negroes are executed in Rhodesia. But when Hitler slaughtered Jews no one remonstrated with him. The Swedes, who are ready to break off diplomatic relations with America because of what we do in Vietnam, did not let out a peep when Hitler was slaughtering Jews. They sent Hitler choice iron ore, and ball bearings, and serviced his troops trains to Norway.

The Jews are alone in the world. If Israel survives, it will be solely because of Jewish efforts. And Jewish resources. Yet at this moment Israel is our only reliable and unconditional ally. We can rely more on Israel than Israel can rely on us. And one has only to imagine what would have happened last summer had the Arabs and their Russian backers won the war to realize how vital the survival of Israel is to America and the West in general.

I have a premonition that will not leave me; as it goes with Israel so will all of us. Should Israel perish the holocaust will be upon us.

Eric Hoffer 1968 June  
**"Drink! for you know not whence you came, nor why;  
Drink! for you know not why you go, nor where."**  
-OMAR KHAYYAM (Great Persian Poet)

# The Amazing Odyssey of Jewish History



**By: Lawrence S. Blumberg**  
Deputy Chairman, Board of  
Governors Weizmann Institute of  
Science

If you're like me, Chanukah is an occasion to recall not only the miracles that occurred more than 2,000 years ago in the time of the *Maccabees*, but also to ponder the amazing odyssey of Jewish history. We can also try to understand the meaning of miracles as they relate to life in Israel today, and what they mean in our own lives and in those of our loved ones. Indeed, since its founding in 1934, the Weizmann Institute of Science has viewed miracles from the remarkable perspective of a great center of scientific research.

Permit me to share with you, as we celebrate Chanukah, seven exciting developments from the Weizmann Institute of Science\*. These may not be miracles in the traditional sense, but they are truly *miraculous* scientific achievements - a symbol of light and hope for all humanity emanating from Rehovot, Israel:

**Detection of Breast and Prostate Cancer Without Surgery:** A technique has been developed that facilitates non-invasive detection of breast and prostate cancer, enabling doctors to distinguish between malignant tumors and benign lumps *by scanning instead of cutting*. It was recently approved by the FDA for diagnosis of breast cancer.

**Creating a Human Kidney from Stem Cells:** Human stem cells have been successfully transplanted into mice and have grown into functioning miniature human kidneys. As a result of Weizmann research the lives of thousands of people waiting for kidney or other organ transplants may one day be saved.

**Treatment for Spinal Cord Injury:** A team of Weizmann scientists discovered a procedure that uses the body's own immune cells to reverse the nerve damage that follows a traumatic injury. Results from Phase I clinical trials are very promising. And a Phase II clinical trials will soon be underway (open only to patients whose injuries have occurred within fourteen days).

**Improving Treatments for People with Leukemia, Malignant Lymphoma, Multiple Myeloma, Congenital Blood Disorders and Severe Immune Deficiencies:** Landmark work on bone marrow transplantation could save lives by paving the way for a revolutionary therapy allowing the transplant of *partially matched* bone marrow cells in patients. Because of this research, people in need of a bone marrow transplant who do not have a genetically matched donor (STAT) will be able to receive transplants with much lower risk of potentially fatal complications.

**Safer Treatment for Alzheimer's Patients:** Weizmann scientists have determined the precise molecular mechanisms that make the

newly approved Alzheimer's disease drug *rivastigmine* work. Understanding how *rivastigmine* functions at the microscopic level will allow scientists to design even more efficient drugs, and use lower doses for fewer side effects.

**Helping Infertility:** Changes for successful in vitro fertilization may be improved by an innovative Weizmann study that advances the understanding of the role temperature plays in the guidance of sperm cells to the fertilization site.

**Repairing Human Organs:** People with damaged livers and some other organs may benefit from new molecular studies shedding light on how stem cells in the bone marrow turn into liver cells and are signaled to repair an injured area. Understanding this process could one day be a great boon to repair of human organs as well as an alternative to the use of embryonic stem cells.

Chaim Weizmann, the first president of Israel, and the Institute's founder, was a great chemist in his own right. He said, "*Miracle do happen, but you have to work hard at them.*" Scientific breakthroughs come to fruition only when brilliant minds have the resources and time to do the painstaking basic research and experimentation that is at the heart of every successful application.

In the 21<sup>st</sup> century, one has to "make" one's own miracles, and this is where you and I come in. If Chaim Weizmann were here today, he might say that the "you" in his quote refers not only to the Weizmann Institute's inspired and innovative scientists, but just as aptly to all of our dedicated supporters - to each and every one of you who helps to sustain Weizmann's core mission of basic scientific research. For only with your support, year in and year out, will the Institute have the resources required to battle disease and open up new frontiers of prevention and well being for us all - while at the same time, helping to strengthen the economy and security of the State of Israel.

A scientific "miracle" - a Weizmann miracle, if you will - is to

September 2000, was in effect the realization of Jordan's nightmare scenario. The Jordanians therefore did their best to encourage the Palestinians to desist from the war against Israel and to put their house in order.

The construction of the Israeli security fence is seen by the Jordanians entirely in this analytical context. Like other Arab commentators, they are united in their interpretation of the fence as a tool of annexation, deliberately to thwart the possibility of a two-state solution. Some have even gone further to suggest that the fence is also intended to make the lives of Palestinians so unbearable that many will eventually leave. There is no shortage of Israelis, from ministerial level down, who have recently made pronouncements in favor of the "alternative homeland" idea. This comes at a time when the Jordanians probably already feel more insecure. Their Iraqi strategic hinterland has disappeared and the kingdom is no longer the pivotal buffer between a dangerous Iraq and Israel. The Jordanians are uncertain about their presently undefined place in the post -Saddam Middle Eastern order.

One of Jordan's most widely read columnists, Fahd al-Fanek, reflected his country's anxious mood when he wrote in mid December 2003 that the Palestinians had reached a dead end in their struggle with Israel but that it might very well be Jordan that would really pay the price. Of Israel's various options, Fanek argued, some form of massive transfer of Palestinians, at Jordan's expense, was the easiest solution for Israel's demographic problem.

No matter how unrealistic this scenario may appear to others, the Jordanians are genuinely horrified by the thought of being inundated by Palestinian refugees. Herein lies the very real fear that has produced Jordan's vociferous condemnation of the Israeli security fence. It is all part of the Kingdom's efforts to shield itself from what it perceives as the potential fallout of the Israeli-Palestinian impasse.

# Help Israel's Soldiers Get Home Safe!

By: *Karmel Melamed*

Following the tragic events of the last few years in Israel with I.D.F. soldiers being abducted and killed hitchhiking, a new organization has been formed to furnish these brave soldiers with a safe mode of transportation when traveling from their bases.

This organization "Baderech Habayta", which is Hebrew for "on the way home", was established three years ago in Israel by former Israeli military officers and their families, said Yaacov Rosenrauch, director of the Baderech Habayta offices in New York.

Rosenrauch said the objective of his organization is to raise sufficient funds to purchase shuttle buses that will transport Israeli soldiers safely from their military bases to their homes in light of the many incidents of soldiers hitchhiking rides from unknown Arab terrorists and being later murdered.

"The burden was initially put on Israelis, I decided that the burden should be carried by all Jews regardless of where they are," said Rosenrauch. "These soldiers guard our land whether we are in Israel or in the Diaspora".

The most recent incident involving the murder of an Israeli soldier who hitchhiked occurred in July of 2003 when the body Corporal Oleg Shaichat was found buried in an olive grove northeast of the city of Nazareth in Northern Israel.

According to reports from the Jewish Telegraph Agency, in the last 30 years there have been approximately 22 incidents of soldiers being kidnapped and later murder as a result of hitchhiking rides with individuals they did not know.

Despite a 2001 ban on hitchhiking imposed by the I.D.F. and the dangers from Arab terrorist

activities, many Israeli soldiers continue to hitchhike," said rosenrauch.

"There are no timely and direct bus routes from base to home, sometimes a soldier has to take numerous buses to get home," said Rosenrauch. "That's why they hitchhike".

Late last year, Baderech Habayta began its first fundraising efforts outside of Israel in New York and has been able to raise more than \$6,000 toward the purchasing of shuttle buses that will transport Israeli soldiers to their destination.

Rosenrauch also said the campaign to raise money for these shuttle buses has positive and the organization is currently leasing six buses that are transporting a few soldiers but hopes to purchase as many buses as it possible can in the coming years.

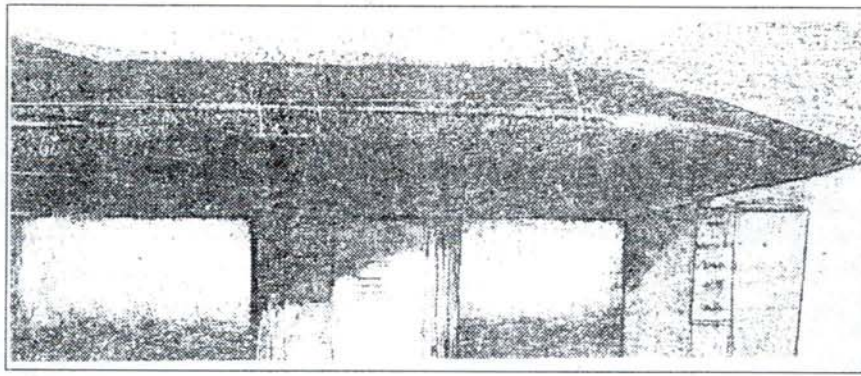
"Each bus costs 300,000 shekels which is approximately \$70,000," said Rosenrauch.

Baderech Habayta officials said they hope Diaspora Jewry will help those soldiers who protect our Jewish homeland by providing them with a safe mode of transportation.

Those interested in joining Baderech Habayta in their campaign and donating to their effort can contact Yaccov Rosenrauch at: (718)447-6791, or email at [yaacov@baderechhabayta.org](mailto:yaacov@baderechhabayta.org).

For more information visit their website at [www.baderechhabayta.org](http://www.baderechhabayta.org). Baderech Habayta is currently looking for corporate sponsors for their website as well and welcome all inquires from companies interested in aiding their campaign online.





## Jordan and The Israeli Security Fence

Asher Susser

Moshe Dayan Center for Middle Eastern and African Studies

Jordan has taken a particularly forceful stand against the Israeli security fence. Indeed, the Jordanian appear to have taken the lead in the Arab publicity campaign in advance of the proceedings of the International Court of Justice in The Hague, which is to convene in February to discuss the Palestinian complaint against Israel on this matter. Jordan's role may come as a surprise to many, since the Jordanians have not normally been noted for vocally strident positions against Israel. But a closer look at the Jordanian position on the Palestinian question will show that the current Jordanian stand is not at all inconsistent with the way Jordanian thinking has evolved over the years.

Ever since they lost the West Bank to Israel in June 1967, the Jordanians have been concerned with the ramifications of their defeat for the stability of the remainder of the Kingdom on the East Bank, also heavily populated by Palestinians. At first, the Jordanians tried to retrieve the West Bank from Israel by negotiation, but to no avail. Moreover, the Jordanians gradually lost influence over the West Bank as the Palestinians there gravitated towards an ever increasing loyalty to the PLO

as their sole legitimate representative.

In Israel, in the meantime, the Labor Party, which believed in an eventual territorial compromise with Jordan over the Palestinian question, lost power in 1977 to the Likud. The Likud then still espoused the Greater Eretz Yisrael idea, while some of its leadership openly contended that since "Jordan is Palestine," the Palestinian question should be their own very large Palestinian population. In the mid 1980s, however, this policy underwent radical revision against the background of the challenge of the "alternative homeland."

Husayn now argued that "Jordan is Jordan and Palestine is Palestine," and Jordan actually developed a vested interest in the establishment of a Palestinian state in the West Bank and Gaza. As problematic as that may have remained for Jordan, it was still a lot better than Jordan itself being replaced by Palestine. The creation of a Palestinian state was thus transformed from a cause for Jordanian concern into a Jordanian objective and security interest. Jordan's fears of Israeli intentions and the "alternative homeland" idea also explained why Husayn shifted towards Iraq in the 1980s, seeing Iraq as Jordan's strategic hinterland. When the first *intifada* broke out in December 1987, Jordanian anxieties

mounted anew, driven by fear that Palestinians might leave the West Bank in droves under the pressure of Israeli counter-measures to quell the Palestinian uprising. In July 1988, Husayn consequently declared Jordan's legal and administrative disengagement from the West Bank in an effort to convince all and sundry that Jordan was not Palestine and had no intention of becoming so in the future.

The Israeli-Jordanian Peace Treaty of October 1994 was therefore a relief for the Jordanians, who felt that they had at long last buried the "alternative homeland" idea by obtaining Israel's formal recognition of the Kingdom and its borders. All they now needed was for the Israelis and the PLO to conclude the Oslo process with the establishment of a Palestinian state. There was nothing the Jordanians feared more than the collapse of the Israeli-Palestinian negotiating track and outbreak of Israeli-Palestinian hostilities, which would again raise the specter of Palestinian flight to the East Bank. The recent war between Israel and the Palestinians, which began in resolved in Jordan rather than in the West Bank. For the Jordanians, this notion of an "alternative homeland" (*al-watan al-badil*), as they called it, was an existential threat. Their fears were further exacerbated by Israel's incursion into Lebanon in 1982, which resulted in the expulsion of the PLO from its Lebanese stronghold and in the acceleration of Israeli settlement activity in the West Bank.

Since the early 1960's, it had been none other than King Husayn who used to argue that "Jordan is Palestine and Palestine is Jordan." Husayn's intention in those days was to secure, not to concede, Jordan's control of the Palestine question, and this was his way of saying that the formation of the PLO to represent the Palestinians was unnecessary. After all, Jordan had rightfully inherited Palestine. Husayn still employed this slogan after 1967 in opposition to the idea of Palestinian statehood, which the Jordanians regarded as potentially threatening to themselves, considering

Islam, the Jews no longer had to pay the poll tax or wear a badge. But they led double lives, pretending to be Muslims but adhering secretly to Judaism. Finally, in 1661, authorities put an end to the deception, issuing an edict to allow the Jews to practice their religion openly.

During the reign of the last years of the Qajar dynasty (1794-1925), in the early 20th century, Iran experienced a constitutional movement. In 1908, the constitution granted equal rights to the three accepted minority religions in Iran: Christianity, Judaism, and Zoroastrianism. All three communities had the right to elect one delegate to the parliament, although they could not participate in the election of other delegates.

In 1808, as part of a campaign by European Jews, the first "Alliance Israelite" school was opened in Tehran. By 1958, there were 34 alliance schools in addition to 38 other Jewish schools.

Netzer says the schools aimed to teach Iranian Jews modern sciences. He says the schools did not teach Biblical or Hebrew studies, and therefore were also attractive to Muslim students. Netzer says: "The purpose was to educate the Jews of Iran in modern sciences, because previously they had studied Biblical subjects. But the doors of the schools were open to the non-Jews as well, and many Muslims took advantage of studying there. Some of [the students] even rose to high ranks in Iran and became ministers of the cabinet and members of the parliament and so on."

Under the Pahlavi dynasty in the 20th century, the political and social conditions of the Jews changed fundamentally. Reza Shah prohibited mass conversion of Jews and eliminated the Shiite concept of uncleanness of non-Muslims.

Modern Hebrew was incorporated into the curriculum of Jewish schools and Jewish newspapers were published. Jews were also allowed to hold government jobs. But the rise of Hitler in Germany caused anti-Semitic propaganda to intensify once more.

When Reza Shah's son, Mohammad Reza Shah, succeeded him, the economy boomed and the Jews who previously lived mostly as peddlers and moneylenders benefited tremendously. In 1950, the Shah granted Israel de facto recognition, much to the calamity of the religious establishment of Iran and the Arab states.

In 1979 the Shah was toppled and Ayatollah Khomeini established the Islamic Republic. He attacked Israel, Zionism, and world Jewry. But he also tried to ease the anxieties of Iran's Jewish community by issuing a fatwa saying the Jews are people of the book and are to be protected and permitted freedom of religion. He also said "the Iranian government differentiates between Iranian Jews and the Zionist government of Israel."

Netzer says that Jews have fared in the Islamic Republic better than some other minorities in Iran. The Jews are considered monotheists, can run for parliament, can have one

representative, and even are exempted from bans on alcohol. But they also have faced serious difficulties. Netzer says:

"Compared to their Muslim brethren and compared to the Bahais and other religious and ethnic sects, the Jews of Iran during the Islamic Republic have not been treated worse than others. But there were also a lot of difficulties and more than 12 Iranian Jews were executed in Iran, most of them, perhaps all of them, because of ties to the [Shah's] royal court and what [the Islamic Republic] called Zionism or some economic issues. The Jews left Iran because of the Islamic regime, they were afraid of the Islamic regime."

Revolutionary courts have proved arbitrary in their crackdowns on wealthy individuals. The Jewish community's fear of these courts has led to a mass migration out of Iran. In the 20 years of the Islamic Republic, the Jewish population has dropped from 80,000 to just 30,000 today.

## The Jewish Mother

Four Jewish brothers left home for college

They became successful doctors and lawyers, and prospered.

Some years later, they chatted after having dinner together.

They discussed the gifts that they were able to give to their elderly mother who lived far away in another city.

The first said, "I had a big house built for Mama."

The second said, "I had a hundred thousand dollar theater built in the house."

The third said, "I had my Mercedes dealer deliver her an SL600 with chauffeur."

The fourth said, "Listen to this. You know how Mama loved reading the Torah. And you know, too, she can't read anymore because she can't see very well. I met this Rabbi who told me about a parrot that can recite the entire Torah. It took twenty rabbis 12 years to teach him. I had to pledge to contribute \$100,000 a year for twenty

years to the temple. Let me tell you... it was worth it. All Mama has to do is name a chapter and verse and the parrot will recite it."

The other brothers were impressed.

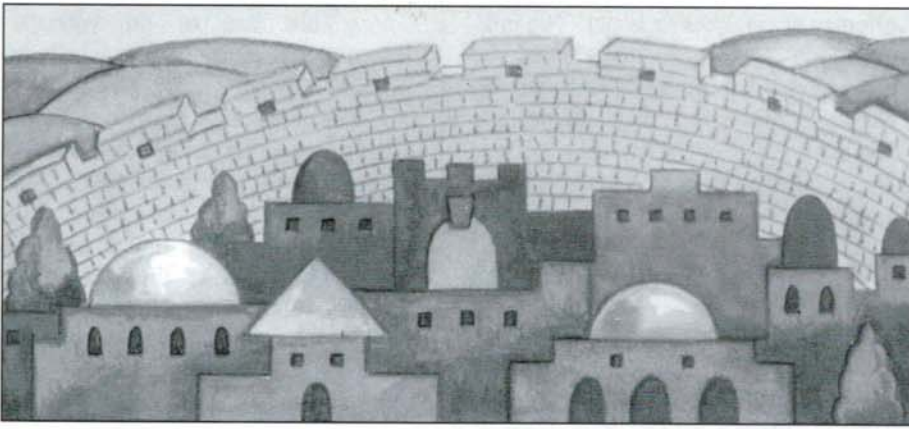
After the holidays Mom sent out her Thank You notes.

She wrote:

Allen, The house you built is so huge. I live in only one room, but I have to clean the whole house. Thanks anyway.

Joshua, I am too old to travel. I stay home, I have my groceries delivered, so I never use the Mercedes... and the driver you hired is a Nazi. The thought was good. Thanks.

Elliot, You give me an expensive theater with Dolby sound, it could hold 50 people, but all my friends are dead, I've lost my hearing and I'm nearly blind. I'll never use it. Thank you for the gesture just the same.



## Iran: The History of Jews in Persia/Iran

By: *Charles Recknagel  
and Azam Gorgin*

Iran's trial of 13 Jews on espionage charges has put new focus on the situation of Jews in the Islamic Republic. RFE/RL's Azam Gorgin presents a brief historical overview of the Jewish community in Iran.

Prague, 3 July 2000 (RFE/RL)

-- The ancient Persian empire was established in the sixth century B.C. by King Cyrus, who conquered Babylonia. The empire's religion was Zoroastrianism.

The origin of the Jewish Diaspora in Persia is connected to the deportation of Israelites in 727 B.C. from Samaria to Media and Persia. The famous "Cyrus Declaration" allowed the Jew who were living in exile by the river of Babylon to return to their homeland, Judea, to rebuild their lives. But some who had established themselves economically and socially preferred to remain on Babylonian-Persian soil.

These remaining exiles can be regarded as the nucleus of the permanent Jewish settlements that gradually expanded from the center to the provinces. The tolerant attitude of

the rulers toward Jewish subjects brought gratitude from the Jews and found expression in subsequent generations. The Talmud says a picture of Susa, the capital of the Persian kings, should be carved on the eastern gate of the temple in Jerusalem. Many scholars say this was intended in memory of good relations with Persia's Achaemenid kings.

The overthrow of the Achaemenid dynasty by Alexander the Great was a setback to Jewish life in Iran, but later, during the Sassanid dynasty, the Jewish population of Iran grew considerably.

The battle of Nehavend in 642 A.D. and the defeat of the Sassanid by Arab-Muslims ended the independence of Persia after nearly 12 centuries and it became a part of the Arab-Islamic entity. The Umayyad and Abbasid caliphs of Damascus and Baghdad controlled Persia. Arabic words infiltrated the Persian language, and Islam replaced Zoroastrianism as the state religion.

These changes had a profound impact on the many religious minorities within Persia. Through a covenant of Omar (a Sunni Muslim

leader), non-Muslims were deprived of social and political equality, and became, in effect, second-class citizens. Jews were made to wear a yellow ribbon on their arms and Christians a blue ribbon to distinguish them from Muslims.

Professor Amnon Netzer of the Hebrew University in Jerusalem told RFE/RL that the yellow patch as a distinctive mark for Iranian Jews reappeared a number of times through Iranian history, most recently at the beginning of the 20th century.

"Sometimes it wasn't really yellow, it was red. And we don't know precisely its beginning. But some of the poems of the classical period [mention the ribbon], and these [poems] more or less belong to sometime before the invasion of the Mongols into Iran. We know, more or less, that the last period [in which] this patch was worn by the Jews by force was at the end of the 19th century and beginning of the 20th."

From the 10th century, Jewish merchants began participating in banking and moneylending. Although they were mainly engaged in trade, during the dynasty of some kings (Ghaznavid) they were entrusted with the administration of lead mines in Balkh in Khorasan. But they were not permitted employment in government offices.

In the 13th century, Mongols defeated the Abbasid caliphs and ruled and devastated western Asia (1258-1336). The Jews did not escape the Mongol atrocities. Jewish settlements were decimated through warfare.

During the Safavid dynasty in the 16th and 17th centuries (1502-1736), the form of Islam called Shiism was the state religion, and the clergy had unlimited power in every sphere of life. Shiism introduced the concept of uncleanness of nonbelievers. Jews were compelled to abandon their religion, and their synagogues were closed. They were forced to proclaim publicly that they had converted to Islam, and were given the name "Jadid-al-Islam" (New Muslims).

Of course, after conversion to

# A Shaky Foundation

Asher Susser

*Tel Aviv University's Moshe Dayan Center Director and Senior Fellow, Prof. Asher Susser, published a critique of the refugee chapter of the Geneva Accords in Ha'aretz in Hebrew on 11 December 2003. The Hebrew article appeared in translation in the English version of Ha'aretz on 15 December. Following is the Ha'aretz English version (with a few slight stylistic changes).*

Supporters of the Geneva Accord have raised four main claims: Israel is recognized in the accord as the State of the Jewish people; the accord does not accept the right of return of refugees to Israel; it is Israel that exclusively decides on the entry of refugees into its territory; and the accord makes it possible to close the refugee file, enabling the end of the conflict. A close reading of the accord shows these statements are not exactly true.

The cover of the Geneva Accord booklet notes that the "recognition of Israel as the State of the Jewish people" is one of the accomplishments of the initiative. However this phrase does not appear in the accord. There is phraseology that seemingly comes close to the aforementioned recognition, but, in actual fact, the Palestinians evade doing so.

For the sake of comparison, the Statement of Principles of the "National Census" drafted by Ami Ayalon and Sari Nusseibeh defines Israel as "the only state of the Jewish people."

As for the right of return, the accord does not explicitly use the term "right of return" nor does it recognize it in its sweeping denotation.

However, it does affirm the principle of entry of refugees to Israel. The only questions are how many will be permitted to come, how will this be decided, and who will make the decision.

The refugee chapter of the accord is based on UN General Assembly Resolution 194, which notes that "the refugees wishing to return to their homes and live at peace with their neighbors should be permitted to do so at the earliest practicable date" and that compensation should be paid to those choosing not to return. According to the Geneva Accord, the refugees will be able to choose from five options for their permanent place of residence. One of the five is Israel. The Palestinian participant in the Geneva Accord, such as Qaddura Faris, claim that, since the Accord is based on Resolution 194, the Palestinians have not actually conceded the right to return.

As for the parties that decide on the fate of the refugees, these include Israel, the refugees themselves, and an International Commission, which will be exclusively responsible for the implementation of all aspects of the accord that pertain to refugees. Israel has the sovereign right to decide regarding the entry of refugees into its boundaries, and their number will be in accordance with the number that Israel shall submit to the Commission. This number will represent the total number of refugees that Israel will accept. In its calculations, Israel will take into account the average number of refugees that third countries (willing to absorb refugees) will submit to the Commission.

But what is this average? Estimates of Israelis and Palestinians range from 20,000 to 150,000 or more. Moreover, aside from Israel, the refugees themselves, will decide their own fate. They are given the right to freely choose their permanent place of residence. Between the sovereign Israeli decision and the free choice of the refugees, a conflict is likely to be generated, that will not close the refugee file, but instead will open it to a prolonged quarrel in conditions that

will not be to Israel's benefit.

This has to do with the International Commission which has exclusive responsibility on this issue. The Commission is to be composed of a list of members, in which apart from the United States, Israel will be hard pressed to find any real sympathizers. On the Commission it will also find the UN, UNRWA, the Arab states hosting refugees and the EU. The Commission is also empowered to form Technical Committees which in turn "shall establish mechanism for resolution of disputes arising from the interpretation or implementation of the provisions of this Agreement relating to refugees" and "shall render binding decisions accordingly."

Supporters of the Geneva initiative explain that these decision will only be binding when it comes to refugees. But is one supposed to understand that the Commission will rule only on differences between the refugees and the commission? This is most unlikely. It is far more likely that the Commission is supposed to rule on disputes between the parties to the agreement.

The refugee chapter in the Geneva Accord is, therefore, a very shaky foundation for an agreement and would be more likely to develop into a festering sore of argument and quarrel, in which Israel will often find itself in splendid isolation. The most fair and reasonable formula for regulating relations between Israel and the Palestinians would be the conceding of the territories won in 1967 in exchange for closure of the 1948 file. This is the great advantage of the Ayalon - Nusseibeh Statement of Principles. There, in exchange for Israel's withdrawal from the territories taken in 1967, the 1948 file is closed shut by the return of Palestinian refugees "only to the State of Palestine." In the Geneva Accord, in contrast, Israel concedes the 1967 territories, but in exchange it obtains the opening of the refugee file instead of its closure, and the negotiation of the issue is to be conducted between Israel and the Arab states and the International community. This is a bad format for Israel.



The International Cultural Center  
**IS NOW OPEN!**



**Now Open For**

- \* **Weddings**
- \* **Engagements**
- \* **Bar/Bat Mitzvas**
- \* **Charity Events**
- \* **Lectures**
- \* **Theatrical Productions**
- \* **Film Screenings**
- \* **Conferences**
- \* **Receptions**
- ... **and More**

**اینترنشنال کالجراال سنتر با سالن های مختلف  
برای جشنهای شادی و کنفرانس های تجاری در خدمت شماست .**

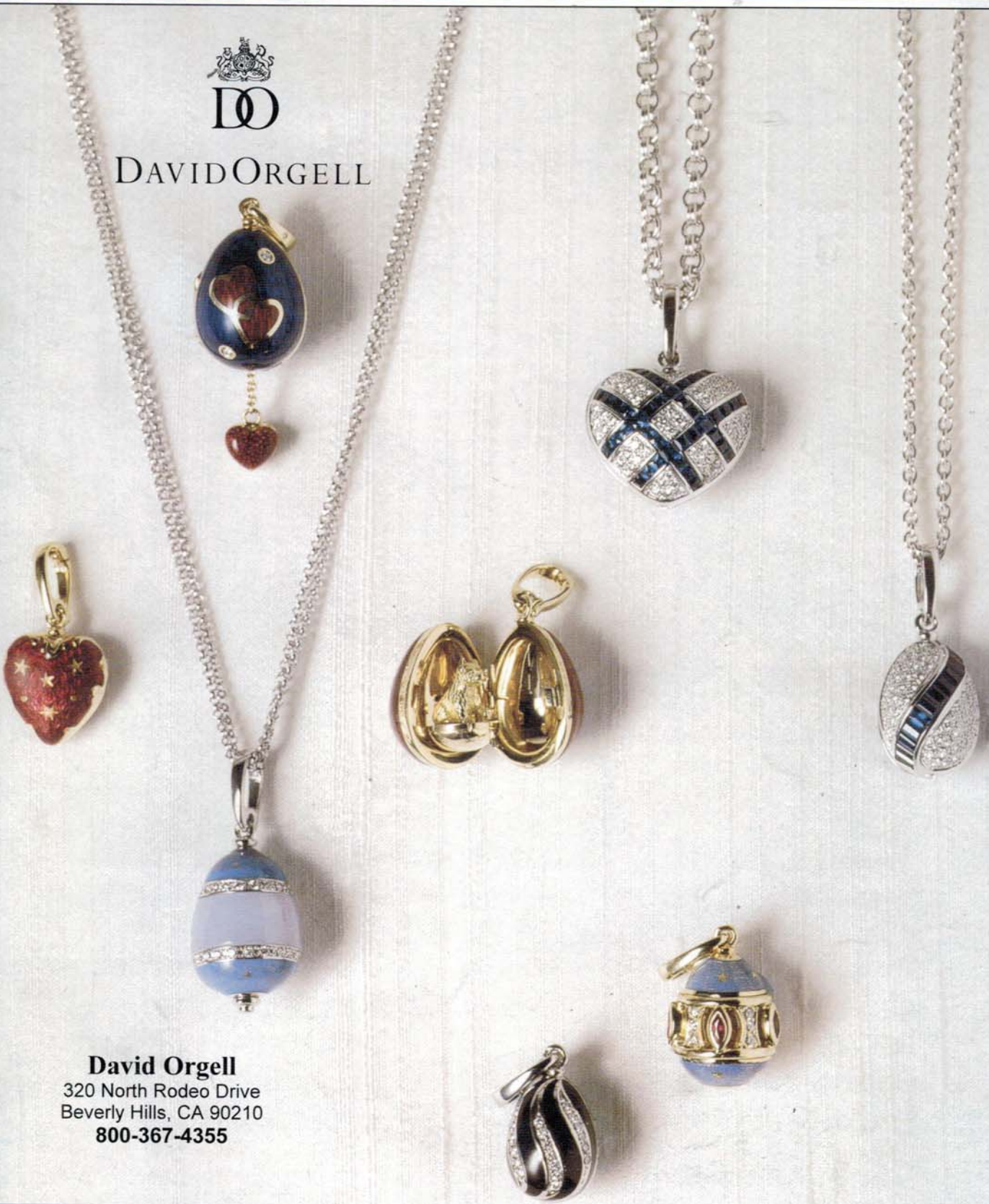
4357 Wilshire Blvd., Los Angeles, CA 90010

**Tel: (323) 930-9806**

**Fax: (323) 930-9834**



DAVID ORGELL



**David Orgell**  
320 North Rodeo Drive  
Beverly Hills, CA 90210  
800-367-4355

**Iranian American  
Jewish Federation**  
1317 N. Crescent Heights Bl.,  
Los Angeles, CA 90046

*Change Service Requested*

C 5881  
DR. SOLOMON AGHAI  
121 N. Oakhurst Dr.,  
Beverly Hills, CA 90210

Non-Profit Org.  
US Postage  
PAID  
Van Nuys, CA  
Permit No. 1344